

# تفسیر موضوعی المیزان

ویرایش ۷۷ کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

کتاب پنجاه و یکم

## حشر انسانی

اوضاع طبیعی و انسانی قیامت

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: ۱۳۹۴)

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بسیار می‌شود که مردم، عملی را که می‌کنند و یا می‌خواهند آغاز آن کنند، عمل خود را با نام عزیزی و یا بزرگی آغاز می‌کنند، تا به این وسیله مبارك و پر اثر شود و نیز آبرویی و احترامی به خود بگیرد و یا حداقل باعث شود که هر وقت نام آن عمل و یا یاد آن به میان می‌آید، به یاد آن عزیز نیز بیفتند.

این معنا در کلام خدای تعالی نیز جریان یافته، خدای تعالی کلام خود را به نام خود که عزیزترین نام است آغاز کرده، تا آن چه که در کلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نیز ادبی باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب کند و بیاموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهایش این ادب را رعایت و آن را با نام وی آغاز نموده، نشان وی را بدان بزند، تا عملش خدایی شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلی از آن اعمال، خدا و رضای او باشد و در نتیجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدایی آغاز شده که هلاك و بطلان در او راه ندارد<sup>(۱)</sup>... و

« من به نام خدا آغاز می‌کنم! »

۱- المیزان ج ۱، ص ۲۶.

## فهرست مطالب

موضوع :	صفحه :
مقدمه مؤلف	۹
بخش اول: حشر انسانی (اوضاع طبیعی و انسانی قیامت)	
فصل اول: وضعیت انسانی در روز محشر	۱۱
قسمت اول: <u>کیفیت زنده کردن مردگان</u> نمونه عملی از نحوه زنده کردن مردگان	۱۱
قسمت دوم: <u>کلیاتی از آغاز و انجام قیامت</u>	۱۵
الف: قیامت چگونه آغاز می شود؟	
۱- با نفخه اول همه می میرند !	
۲- با نفخه دوم همه زنده می شوند !	
۳- تاریکی زمین زایل می گردد !	
۴- نامه های اعمال گشوده می شوند !	
۵- گواهان احضار می شوند !	
۶- داوری واقعی آغاز می شود !	
۷- اعمال به صاحبانش رد می شود !	
ب: احکام کیفر اجرا می شود!	
۱- اولین سؤال خازنان جهنم	
۲- دستور دخول از ابواب جهنم	
ج: احکام پاداش اجرا می شود!	
۱- سوق داده شدن متقین بصورت گروهی به بهشت	
۲- صدق و عده پروردگار	
۳- وراثت زمین بهشت	
۴- اقامت و استفاده دلخواه از بهشت	
۵- داوری بحق، و حمد خدای سبحان	
اعاده انسان به قبر و اخراج از قبر	
قسمت سوم: <u>مشخصه های قیامت</u>	۲۳
مشخصه ها و معرفه های قیامت و روز حشر	
<u>معرفه اول قیامت</u> : روز جمع شدن تمام مردم ( از اولین تا آخرین)	
تفاوت حساب روز قیامت با بازجویی های برزخ یا قبر	
<u>معرفه دوم قیامت</u> : روز مشهود	

ظهور و بروز اسرار باطن ها  
معرفه سوم قیامت: زمان وقوع  
معرفه چهارم قیامت: تکلم در روز قیامت  
 چگونگی تکلم در روز قیامت  
 ظهور ملکات نفسانی به جایی تکلم در قیامت  
 روز شهادت گواهان ( تکلم اضطراری و بی اختیار )  
معرفه پنجم قیامت: ظهور نتیجه اعمال انسان (پایان اختیار و عمل)  
 روز قیامت، ظرف جزا ( نه ظرف عمل)  
معرفه ششم قیامت: سعادت و شقاوت  
 بهشت یا آتش در قیامت ( انتهای سیر انسانی )  
 تدارک برای سفر با سعادت آخرت  
 صدای نفس بدبختان در آتش جهنم  
از معرفه های قیامت: برطرف شدن تردیدها  
 هرکس آنچه کرده می داند!  
 کورشدگان و فراموش شدگان روز محشر  
 اصناف سه گانه مردم در روز محشر  
 خروج از قبر، و فاش شدن نهان انسان  
 حال فزع کل موجودات  
 موقفی از پنجاه مواقف روز قیامت  
 قیامت در سوره قیامت  
 روزی که مؤمنین، استهزاگران را نظاره می کنند!  
 قطع ارتباط افراد و خانواده و نسب در روز قیامت  
 روزی که بت و بت پرست با هم محشور می شوند  
 حشر جمعی مشرکین و خدایان دروغین  
 روز بی یار و بی یاور  
 حشر، و ظهور مالکیت حقیقی الهی  
 خلق قیامت، و نفخ صور، و کیفیت احضار و حشر عام  
 نشر و باز شدن طومار مردگان در پیشگاه الهی

۴۹

#### قسمت چهارم: وضعیت زنده شدگان

بازگشت خاک هر قالبی به قالب روح خود  
 ورود به قیامت با سائق و شاهد  
 کنار رفتن پرده غفلت و تیزبین شدن دیدگان  
 فرشته موکل تحویلش می دهد!  
 شرح روزی که در صور دمیده می شود!  
 پایان سرنوشت انسانها  
 رستاخیز همه مردگان با آخرین نفخه صور  
 حال مردم در نفخه اول صور و در نفخه دوم صور

کیفیت نفخ و دمیدن در صور  
 از قبرها با سرعت بیرون می آیند!  
 تلاطم انسانی قبل از قیامت و نفخ صور برای جمع شدن  
 صحرای محشر  
 سوال یوم حشر  
 هلاک شدگان در پیشگاه خدا حاضر خواهند شد!  
 ظهور دهشت و احوال غیر قابل تصور در قیامت  
 روز آشفه، دلها از شدت ترس به گلوگاه می رسد!  
 یوم التناد، روز فریادهای بلند و فرارهای بی فایده  
 شدت روز قیامت و ناتوانی مستکبرین از سجده  
 توصیف روز قیامت و عذاب کفار در آن  
 روزی سخت بر کافران، روز نقر ناقور  
 بطشۀ کبری! انتقام الهی  
 حال انسان در روز قیامت  
 حال جمعی مردم در روز قیامت  
 احوال متفاوت انسانها در وقوع صیحه آسمانی  
 طامة کبری - ضابطۀ سکونت در جهنم و سکونت در بهشت  
 مقام پروردگار، و کسی که از آن بترسد!  
 روزی که چشم ها خیره می شود و عقل ها زایل می گردد!

۷۶

#### قسمت پنجم: رستاخیز سایر موجودات

حشر تمامی جنبندگان روی زمین و پرندگان هوا  
 سؤالات و ابهامات در حشر حیوانات  
 اثبات حشر برای حیوانات  
 شباهت حشر حیوانات به حشر انسان  
 حشر آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و سنگها و غیر آن  
 عدم اثبات پیامبر بر غیر انسان

۸۱

#### فصل دوم: تغییرات طبیعی و هول روز قیامت

##### سقوط نظام دنیا و نشانه های آن

- ۱- نشانه ۱- محو شدن نور ستارگان
- ۲- نشانه ۲- شکافته شدن آسمان
- ۳- نشانه ۳- ریشه کن شدن کوهها
- ۴- نشانه ۴- حاضر شدن انبیاء
- زلزله عظیم - إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ!
- ۵- نشانه ۵- وقوع زلزله عظیم
- ۶- نشانه ۶- رها کردن عزیزان
- ۷- نشانه ۷- گنج و دهشت زده شدن آدمها
- سقوط و انهدام و تلاطم در آسمانها و زمین
- ۸- نشانه ۸- پپچیده و تاریک شدن خورشید
- ۹- نشانه ۹- سقوط و تیره شدن ستارگان

- نشانه ۱۰- راه افتادن کوهها
- نشانه ۱۱- بی صاحب ماندن اموال
- نشانه ۱۲- محشور شدن وحوش
- نشانه ۱۳- آتش شدن دریاها
- نشانه ۱۴- رسیدن نفوس به زوج خود
- نشانه ۱۵- سوال از دختران زنده بگور شده
- نشانه ۱۶- باز شدن نامه های اعمال
- نشانه ۱۷- کنده شدن و پیچیده شدن آسمانها
- نشانه ۱۸- افروخته شدن دوزخ
- نشانه ۱۹- نزدیک شدن بهشت به اهل آن
- نشانه ۲۰- پی بردن فرد به اعمال خود
- تغییرات شروع قیامت و نشانه های آن
- نشانه ۲۱- منشق و منقاد شدن آسمان
- نشانه ۲۲- گشاد شدن زمین و بیرون ریختن مردگان
- به راه افتادن کوهها و نمودار شدن زمین
- نشانه ۲۳- برکنده شدن کوهها و ظهور افق زمین
- باز شدن درهای آسمان و سراب شدن کوهها
- نشانه ۲۴- باز شدن درهای آسمان
- نشانه ۲۵- تلاشی و تبدیل کوهها به سراب
- شرحی از تبدلات روز قیامت
- نشانه ۲۶- تغییر یافتن زمین و آسمان به شکل دیگر
- تخت و هموار شدن زمین
- نشانه ۲۷- ذره ذره شدن کوهها و تخت شدن زمین
- درهم پیچیده شدن طومار آسمانها
- نشانه ۲۸- پیچیده شدن آسمان مانند طومار
- حرکت کوه ها مانند ابرها
- نشانه ۲۹- حرکت کوه ها چون ابرها
- آسمان چون مس گداخته، کوهها چون پشم حلاجی شده!
- نشانه ۳۰- آسمان مثل مس ذوب شده
- نشانه ۳۱- کوهها مثل پشم حلاجی شده
- تیره شدن ماه و جمع شدن آن با خورشید
- نشانه ۳۲- خسوف و تاریک شدن ماه
- نشانه ۳۳- جمع شدن ماه و خورشید با هم
- روزی که آسمان دودی آشکار بیاورد!
- نشانه ۳۴- دود آوردن آسمان
- تاریکی زمین زایل گردد!
- نشانه ۳۵- روشن شدن زمین با نور پروردگار
- در چنین روزی قیامت بپا می شود!
- نشانه ۳۶- دمیده شدن در صور
- نشانه ۳۷- کوبیده شدن زمین و کوهها
- نشانه ۳۸- منشق و واهی شدن آسمان
- نشانه ۳۹- ظاهر شدن ملانکه و عرش برای انسانها

نشانه ۴۰- فاش شدن عقاید و اعمال انسان برای خدا

زمین هموار قیامت، محل استقرار همه مردگان

نشانه ۴۱- قرارگرفتن همه مردگان در روی زمین

حوادث آغاز واقعه

نشانه ۴۲- زیر و رو شدن نظام عالم

نشانه ۴۳- تکان خوردن زمین با زلزله عظیم

نشانه ۴۴- آرد شدن کوهها و پراکنده شدن آنها در هوا

وقتی که آسمان بشکافتد و ستارگان فرو ریزند!

نشانه ۴۵- انفطار و پاره شدن آسمان

نشانه ۴۶- درهم شدن ستارگان و خروج آنها از مدار

نشانه ۴۷- متصل و مخلوط شدن دریاها باهم

نشانه ۴۸- منقلب شدن خاک قبرها و ظاهر شدن مردگان

زمین را چه رخ داده چنین می لرزد؟

نشانه ۴۹- زلزله های پی در پی زمین و خروج انقال آن

نشانه ۵۰- سخن گفتن زمین از حوادث واقع در روی آن

نشانه ۵۱- متمایز شدن افراد برای دیدن اعمال خود

حادثه کوبنده، و میزان اعمال

نشانه ۵۲- پراکنده شدن مردم مانند ملخ روی زمین

نشانه ۵۳- متلاشی شدن کوهها چون پشم رنگارنگ حاجی

روزی که جوان را پیر می کند!

نشانه ۵۴- تبدیل شدن کوهها به تل ماسه

نشانه ۵۵- انفطار و شکافته شدن آسمان

بطشه کبری

شکافته شدن آسمان و آمدن ملائکه

نشانه ۵۶- شکافته شدن آسمان با ابرها و نزول ملائکه

صیحه شدید روز قیامت

نشانه ۵۷- آمدن صیحه شدید و فرار انسان از خانواده خود

وقوع راجفه و رادفه

نشانه ۵۸- زلزله وحشتناک و صیحه عظیم

## ۱۱۰ فصل سوم: یوم الفصل، روز میقات جمعی

یوم الفصل، روز میقات انسانها از اولین تا آخرین

یوم الفصل، میقات و وعده گاه خلق

یوم الفصل، و کمینگاه بودن جهنم

یوم الفصل، و بهشت رستگاران

یوم الفصل، و ربوبیت عمومی رحمان

یوم الفصل، خیزش و صف بندی روح و ملائکه

یوم الفصل، نلک الیوم الحق

تمتع مجرمین در دنیا و عذابشان در یوم الفصل

## مقدمه مؤلف

لَئِنَّ أَقْرَأَن كَرِيمٍ  
فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ  
لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

**این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع، طبقه‌بندی شده است.**

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۷ عنوان انتخاب شد که هر یک یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از ۲۱ جلد قبلی است. در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۲۲ رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۷ جلد رسید.

کتاب حاضر یکی از ۷۷ جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی ) امین



# بخش اول

## حشر انسانی

اوضاع طبیعی و انسانی قیامت

## فصل اول

# وضعیت انسانی در روز محشر

## قسمت اول: کیفیت زنده کردن مردگان

### نمونه عملی از نحوه زنده کردن مردگان

- ”وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصِرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ،

- و بیاد آور آن زمان را که ابراهیم گفت: پروردگارا نشانم بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود مگر ایمان نداری؟ عرض کرد، چرا! ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد، فرمود: پس چهار مرغ بگیر و قطعه قطعه کن و هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذار آنگاه يك يك آنها را صدا بزن، خواهی دید که با شتاب نزد تو می‌آیند و بدان که خدا مقتدری شکست ناپذیر و محکم کار است!“

آیه شریفه دلالت می‌کند بر اینکه ابراهیم علیه‌السلام درخواست کرده بود که خدا کیفیت احیا و زنده کردن را به او نشان دهد، نه اصل احیا را.

یعنی، سؤال از کیفیت افاضه حیات بر مردگان کرده، **و اینکه خدا با اجزای آن مرده چه می‌کند که زنده می‌شوند؟** و این به عبارتی همان است که خدای سبحان آن را ملکوت اشیاء خوانده و فرموده:

- ”انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون، فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء!“

- امر او هر گاه چیزی را بخواهد ایجاد کند تنها به این است که به آن بگوید: باش و او موجود شود، پس منزّه است خدائی که ملکوت هر چیزی به دست اوست!“

ابراهیم علیه السلام تقاضا نکرد که می‌خواهم ببینم اجزای مردگان چگونه حیات را می‌پذیرند، و دوباره زنده می‌شوند، بلکه تقاضای این را کرد **که می‌خواهم فعل تو را ببینم که چگونه مردگان را زنده می‌کنی**، و این تقاضا، تقاضای امر محسوس نیست، هر چند که منفک و جدا از محسوس هم نمی‌باشد، چون اجزائی که حیات را می‌پذیرند مادی و محسوسند و لیکن همانطور که گفتیم تقاضای آنجناب تقاضای مشاهده فعل خدا است که امری است نامحسوس، پس در حقیقت ابراهیم علیه السلام درخواست حق الیقین کرده است.

خدای تعالی در جواب آن حضرت فرمود:

- ” قال فخذ اربعة من الطير، فصرهن اليك، ثم اجعل على كل جبل منهن جزءا ثم ادعهن ياتينك سعيا...“  
 - گفت: چهار پرنده بگیر، و نزد خویش پاره پاره کن، سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها بگذار، و ندایشان کن، که دوان سوي تو آیند...!“

این قصه آنطور که در ابتداء به نظر می‌رسد، يك داستان ساده نیست، اگر به این سادگی‌ها بود، کافی بود که خود خدای تعالی مرده‌ای را ( هر چه باشد، چه مرغ و چه حیوانی دیگر، ) پیش روی ابراهیم علیه السلام زنده کند، و زائد بر این، کار لغو و بیهوده‌ای باشد، در حالی که قطعاً چنین نیست و ما می‌بینیم قیودی و خصوصیات زائد بر اصل معنا در این کلام اخذ شده است، مثلا قید شده:

- ۱ - آن مرده‌ای که می‌خواهد زنده‌اش کند مرغ باشد.
- ۲ - مرغ خاصی و به عدد خاصی باشد.
- ۳ - مرغها زنده باشند و خود ابراهیم علیه السلام آنها را بکشد.
- ۴ - باید آنها را به هم مخلوط کند، بطوریکه اجزای بدن آنها به هم آمیخته گردند.
- ۵ - باید گوشت‌های درهم شده را چهار قسمت کند و هر قسمتی را در محلی دور از قسمت‌های دیگر بگذارد، مثلا هر يك را بر قله کوهی بگذارد.
- ۶ - عمل زنده کردن به دست خود ابراهیم انجام شود، ابراهیمی که خودش درخواست کرده بود.
- ۷ - با دعا و صدا کردن آن جناب زنده شوند.
- ۸ - هر چهار مرغ نزدش حاضر گردند.

این خصوصیات زائد بر اصل قصه، بطور مسلم در معنائی که مورد نظر بوده و خدای تعالی می‌خواسته به ابراهیم علیه السلام بفهماند، دخالت داشته است.

**نکته اول:** گفتار ابراهیم علیه السلام اقتضا می‌کرد که **خدای تعالی عمل احیا را به دست خود آن جناب اجرا کند**، لذا می‌فرماید: چهار مرغ بگیر، و سپس آنها را به دست خود ذبح کن، و بعد بر سر هر کوهی قسمتی از آن بگذار، که در این سه جمله، و در جمله "سپس آنها را بخوان"، مطلب به صیغه امر آمده و در آیه یاتینک سعیا خدای تعالی دویدن مرغان، به سوی ابراهیم علیه السلام را که همان زنده شدن مرغان است مرتبط و متفرع بر دعوت او کرده، پس معلوم می‌شود آن سببی که حیات را به مرده‌ای که قرار است زنده شود، افاضه می‌کند، همان **دعوت** ابراهیم علیه السلام است، با اینکه ما می‌دانیم که هیچ زنده شدن و احیائی بدون امر خدای تعالی نیست، پس معلوم می‌شود که دعوت ابراهیم علیه السلام به امر خدا، به نحوی متصل به امر خدا بوده که گوئی زنده شدن مرغان هم از ناحیه امر خدا بوده، و هم از ناحیه دعوت او، و اینجا بود که ابراهیم علیه السلام کیفیت زنده شدن مرغان یعنی افاضه حیات از طرف خدا به آن مردگان را مشاهده کرد.

**اما نکته دوم**، در کلمه "موتی" است، از این کلمه فهمیده می‌شود که **کثرت مردگان دخالتی در سؤال آن جناب داشته**، و این دخالت لابد از این جهت است که وقتی جسد های متعددی بپوسند، و اجزای آنها متلاشی شده، و صورتها دگرگون گردد، حالت تمیز و شناخت فرد فرد آنها از بین می‌رود و کسی نمی‌فهمد مثلا این مشتمت خاک، خاک کدام مرده است، و همچنین دیگر ارتباطی میان اجزای آنها باقی نمی‌ماند، و همه در ظلمت فنا گم شده و چون داستانهای فراموش شده از یاد می‌روند، نه در خارج خبری از آنها باقی می‌ماند، و نه در ذهن، و با چنین وضعی، چگونه قدرت زنده کننده به همه آنها و یا به یکی از آنها احاطه پیدا می‌کند؟ در حالی که محاطی در واقع نمانده، تا محیطی به آن احاطه یابد!

سخن کوتاه اینکه: خدای تعالی در پاسخ ابراهیم علیه السلام به او دستور داد تا چهار عدد مرغ بگیرد، آنگاه زنده شدن آنها را مشاهده کند، یعنی نخست آن مرغها و اختلاف اشخاص و اشکال آنها را ببیند و کاملا بشناسد، و سپس هر چهار مرغ را کشته و اجزای همه را در هم بیامیزد، آنطور که حتی يك جزء مشخص در میان آنها یافت نشود، و سپس گوشت کوبیده شده را چهار قسمت نموده و بر سر هر کوهی قسمتی از آنها بگذارد، تا بطور کلی تمیز و تشخیص آنها از میان برود، و آنگاه يك يك را صدا بزند، و ببیند چگونه با شتاب پیش او حاضر می‌شوند، در حالی که تمامی خصوصیات قبل از مرگ را دارا می‌باشند .

همه اینها تابع **دعوت** آن جناب بود، و دعوت آن جناب متوجه روح و نفس آن حیوان شد، نه جسدش، چون جسد ها تابع نفس ها هستند، و بدن ها فرع و تابع روح هستند. و وقتی ابراهیم علیه السلام مثلا روح خروس را صدا زد و زنده شد، قهرا بدن خروس نیز به تبع روحش زنده می‌شود، بلکه تقریبا نسبت بدن به روح ( به عنایتی دیگر ) همان نسبتی است که سایه با شاخص دارد، اگر شاخص باشد سایه اش هم هست، و اگر شاخص یا اجزای

آن به طرفی متمایل شود، سایه آن نیز به آن طرف متمایل می‌گردد، و همینکه شاخص معدوم شد، سایه هم معدوم می‌شود.

خدای سبحان هم وقتی موجودی از موجودات جاندار را ایجاد می‌کند، و یا زندگی را دوباره به اجزای ماده مرده آن بر می‌گرداند، این ایجاد نخست به روح آن موجود تعلق می‌گیرد، و آنگاه به تبع آن، اجزای مادی نیز موجود می‌شود، و همان روابط خاصی که قبلاً بین این اجزا بود مجدداً برقرار می‌گردد، و چون این روابط نزد خدا محفوظ است و مائیم که احاطه‌ای به آن روابط نداریم.

**پس تعین و تشخیص جسد به وسیله تعین روح است، و جسد بلافاصله بدون هیچ مانعی بعد از تعین روح متعین می‌شود،** و به همین مطلب اشاره می‌کند آنجا که می‌فرماید:

” و اعلم ان الله عزیز حکیم“ یعنی بدان که خدا عزیز است، و هیچ چیزی نمی‌تواند از تحت قدرت او بگریزد، و از قلم او بیفتد، و خدا حکیم است، و هیچ عملی را به جز از راهی که لایق آن است انجام نمی‌دهد، به همین جهت بدن و جسد‌ها را با احضار و ایجاد ارواح ایجاد می‌کند، نه به عکس.

و اگر فرمود: بدان که خدا عزیز و حکیم است برای این بود که بفهماند خطور قلبی ابراهیم علیه‌السلام که او را وادار کرد چنین مشاهده‌ای را درخواست کند، خطوری مربوط به معنای دو اسم خدای تعالی یعنی عزیز و حکیم بوده است، لذا در پاسخ او عملی انجام داد تا علم به حقیقت عزت و حکمت خدا برای او حاصل شود.

آیه ۲۶۰ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۵۳۱

## قسمت دوم: کلیاتی از آغاز و انجام قیامت

( مطالبی که در این مقدمه می آید يك دوره کامل از وقایعی است که در قیامت از اولین دمیدن صور تا آخرین مرحله استقرار انسانها در بهشت یا دوزخ اتفاق می افتد. تفصیل این مطالب شامل تمامی مباحث این کتاب در فصلهای مختلف آن است که در بقیه فصل ها مشروحاً آمده است، و در اینجا به طور خلاصه به عنوان آغاز قیامت بیان می شود. امین : )

### الف: قیامت چگونه آغاز می شود؟

- ” وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ،
- وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جَاءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشَّهَدَاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ،
- وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ! “

#### ۱- با نفخه اول همه می میرند !

- و در صور دمیده می شود،
- که ناگهان آنچه جنبده‌ای در آسمانها و هر کس که در زمین است می میرند،
- مگر کسی که خدا خواسته باشد !

ظاهر آنچه در کلام خدای تعالی در معنای نفخ صور آمده این است که این نفخه دو بار صورت می گیرد، يك بار برای اینکه همه جانداران با هم بمیرند، و يك بار هم برای اینکه همه مردگان زنده شوند.

جمله ” مگر کسی که خدا خواسته باشد، “ استثنایی است از اهل آسمانها و زمین.

#### ۲ - با نفخه دوم همه زنده می شوند !

- سپس نفخه‌ای دیگر در آن دمیده می شود،
- که ناگهان همه به حالت قیام درآمده خیره نگاه می کنند!

در صور نفخه دیگری دمیده می‌شود که ناگهان همه از قبرها برمی‌خیزند و منتظر می‌ایستند تا چه دستوری برسد، و یا چه رفتاری با ایشان می‌شود، و یا برمی‌خیزند و مبهوت و متحیر نگاه می‌کنند.

و اینکه در این آیه آمده که بعد از نفخه دوم برمی‌خیزند و نظر می‌کنند، منافاتی با مضمون آیه "و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون"، و آیه "یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا"، و آیه "و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الأرض"، ندارد، برای اینکه فزعشان و دویدنشان به سوی عرصه محشر، و آمدن آنان فوج فوج بدانجا، مانند بپا خاستن و نظر کردنشان حوادثی نزدیک بهمند، و چنان نیست که با هم منافات داشته باشند.

### ۳- تاریکی زمین زایل می‌گردد!

- و زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود!

"و أشرقت الأرض بنور ربها..." اشراق الارض به معنای نورانی شدن زمین است. بعید نیست مراد از اشراق زمین به نور پروردگارش آن حالتی باشد که از خصایص روز قیامت است، از قبیل کنار رفتن پرده‌ها، و ظهور حقیقت اشیا و بروز و ظهور واقعیت اعمال، از خیر یا شر، اطاعت یا معصیت، حق یا باطل، به طوری که ناظران حقیقت هر عملی را ببینند، چون اشراق هر چیزی عبارت است از ظهور آن به وسیله نور. و این هم جای شك نیست، که ظهور دهنده آن روز خدای سبحان است، چون غیر از خدا هر سبب دیگری در آن روز از سببیت ساقط است. پس اشیا در آن روز با نوری که از خدای تعالی کسب کرده روشن می‌شوند.

و این اشراق هر چند عمومی است و شامل تمامی موجودات می‌شود و اختصاصی به زمین ندارد، و لیکن از آنجا که غرض بیان حالت آن روز زمین، و اهل زمین است، لذا تنها از اشراق زمین سخن گفته و فرموده: "و أشرقت الأرض بنور ربها." و اگر به جای کلمه الله کلمه رب را آورده برای تعریض بر مشرکین است، که منکر ربوبیت خدای تعالی برای زمین، و موجودات زمینی هستند.

و مراد از زمین در عین حال زمین و موجودات در آن و متعلقات آن است، همچنانکه در جمله "و الأرض جمیعا قبضته"، نیز منظور، زمین و آنچه در آن است، می‌باشد.

#### ۴- نامه های اعمال گشوده می شوند !

- و کتاب را پیش رو می گذارند !

” و وُضِعَ الْكِتَابُ...“ بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از کتاب، همان نامه های اعمال است، که حساب بر طبق آنها صورت می گیرد و بر طبق آن حکم می کنند. و بعضی دیگر گفته اند: مراد از کتاب لوح محفوظ است. مؤید این وجه آیه ” هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون،“ است .

#### ۵- گواهان احضار می شوند !

- و پیامبران و شاهدان را می آورند !

” و جیء بالنبیین والشهداء...“ آوردن انبیا به طوری که از سیاق برمی آید برای این است که از ایشان بپرسند آیا رسالت خدا را انجام دادید یا نه؟ و آیه شریفه: ” فلنستلن الذین ارسل الیهم و لنستلن المرسلین،“ هم مؤید این معنا است. و اما آوردن شهدا که عبارتند از **گواهان اعمال**، آن نیز برای این است که آنچه از اعمال قوم خود دیده اند و تحمل کرده اند، اداء کنند که در جای دیگر در این باره فرموده: ” فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا . “

#### ۶- داوری واقعی آغاز می شود !

- و بین آنها به حق داوری می شود و به کسی ظلم نمی شود!

” و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون...“ قضای بین مردم، عبارت است از داوری بین آنان در آنچه که در آن اختلاف می کردند. این معنا مکرر در کلام خدای تعالی آمده، مانند: ” ان ربک یقضی بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون.“

#### ۷- اعمال به صاحبانش رد می شود !

- و هر کسی عمل خود را به تمام و کمال دریافت می کند،
- و چیزی از عمل کسی کم نمی گذارند،
- و او داناتر است به آنچه مردم می کردند !



” و وفیت کل نفس ما عملت و هو اعلم بما يفعلون! “ وُفِيتَ به معنای دادن و پرداختن چیزی است به حد کمال و تمام. و در جمله مورد بحث به خود عمل متعلق شده، یعنی فرموده: **در قیامت خود اعمال را به صاحبانشان می‌دهیم، نه جزا و پاداش آن را**، و این بدان جهت است که دیگر جای شکی در عادلانه بودن جزای آن روز باقی نگذارد، و در نتیجه آیه مزبور به منزله بیان برای جمله ” و هم لا یظلمون، “ است.

” و هو اعلم بما يفعلون، “ یعنی حکم خدا بدین منوال که کتاب را بگذارند و از روی آن به حساب خلاق برسند، و همچنین آوردن انبیاء و شهداء بدین جهت نیست که خدا از اعمال بندگان بی‌اطلاع است و محتاج است تا آگاهان و گواهان بیابند و شهادت دهند، بلکه بدین منظور است که حکمش بر اساس عدالت اجرا گردد، و گرنه او به هر چه که خلاق می‌کنند آگاه است.

### **ب: احکام کفر اجرا می‌شود!**

- ” وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِن حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ،  
- قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِرِينَ ! “

#### **۱- رانده شدن کفار بصورت گروهی به جهنم**

- و کسانی که کافر شدند دسته دسته به سوی جهنم رانده می‌شوند،
- تا آنجا که به کنار جهنم برسند درها به رویشان باز می‌شود....

” و سيق الذين كفروا الى جهنم زمرا.... “ کلمه سِيقَ به معنای به حرکت واداشتن است. کلمه زُمَرًا به معنای جماعتی از مردم است.

در قیامت کفار را دسته دسته از پشت سر به سوی جهنم می‌رانند. و چون به جهنم می‌رسند درهای آن باز می‌شود، تا داخل آن شوند.

از اینکه در اینجا فرمود درهای آن باز می‌شود معلوم می‌شود درهای متعددی دارد، و آیه: ” لها سبعة ابواب، “ به این معنا تصریح می‌کند.

## ۲- اولین سؤال خازنان جهنم

- و خازنان دوزخ به ایشان می‌گویند:
- آیا رسولانی از جنس خود شما به سوی شما نیامدند،
- که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند،
- و شما را از لقای امروزتان بترسانند؟
- می‌گویند: بله، آمدند و لیکن کلمه عذاب علیه کفار محقق شده بود !

” و قال لهم خزنتها....“ خازنان دوزخ یعنی ملائکه‌ای که موکل برآند، از در ملامت و انکار برایشان می‌گویند: آیا رسولانی از خود شما یعنی از نوع خود شما انسانها به سویتان نیامدند تا بخوانند بر شما آیات پروردگارتان را، و آن حجت‌ها و براهینی که بر وحدانیت خدا در ربوبیت، و وجوب پرستش او دلالت می‌کند، برایتان اقامه کنند؟

گفتند: چرا چنین رسولانی برای ما آمدند، آن آیات را برای ما خواندند، و لکن زیر بار نرفتیم و آنان را تکذیب کردیم، و در نتیجه ” حقت کلمة العذاب علی الکافرین- فرمان خدا و حکم ازلی‌اش در باره کفار به کرسی نشست ! “

منظور از کلمه عذاب همان است که در هنگامی که به آدم فرمان می‌داد به زمین فرود آید، فرمود:

” والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون . “

## ۳- دستور دخول از ابواب جهنم

- آنگاه گفته می‌شود:
- از هر در به دوزخ داخل شوید،
- در حالی که در آن، که جای متکبرین است،
- جاودان باشید !

” قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین! “ گوینده این فرمان خازنان دوزخند.

از جمله ” فبئس مثوی المتکبرین، “ برمی‌آید که این فرمان در باره کفاری صادر می‌شود که از در تکبر آیات خدا را تکذیب کرده، و با حق عناد ورزیده‌اند.

## ج: احکام یاداش اجرا می شود!

- ” وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلِّمْ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ،
- وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ،
- وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ! “

### ۱- سوق داده شدن متقین بصورت گروهی به بهشت

- و کسانی که از پروردگارشان می ترسند،
- دسته دسته به سوی بهشت رانده می شوند،
- تا وقتی که نزدیک آن شوند درهایش گشوده می شود،
- و خازنانش به ایشان گویند سلام بر شما که پاک بودید،
- پس برای همیشه داخل بهشت شوید !

” و سیق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمرا حتى اذا جاؤها و فتحت ابوابها...“ و کسانی که از انتقام پروردگار خود پر هیز داشتند دسته دسته به سوی بهشت، حرکت داده می شوند، تا آنکه بدانجا برسند، درهای آن برویشان باز می شود و موکلین بهشت در حالی که بهشتیان را استقبال می کنند، به ایشان می گویند: سلام بر شما ! که پاک بودید، پس برای همیشه داخل بهشت شوید، شما همگی در سلامت مطلق خواهید بود، و جز آنچه مایه خشنودی است نخواهید دید !

در این آیه بر خلاف آیه قبلی جواب اذا ذکر نشده، و این خود اشاره به آن است که امر بهشت مافوق آن است که با زبان گفته شود و ماورای هر مقیاسی است که اندازه اش را معین کند.

جمله ” و فتحت ابوابها،“ یعنی تا آنکه به بهشت می رسند، در حالی که درها برایشان باز شده است. و منظور از جمله ” خزنتها “ ملائکه ای هستند که موکل بر بهشتند. ” فادخلوها خالدین! “ اینک داخل شوید که اثر پاکی شما این است که جاودان در آن زندگی کنید!

### ۲- صدق وعده پروردگار

- و گفتند حمد خدا را که به وعده خود وفا کرد،

- و زمین را به ارث در اختیار ما قرار داد،
- تا در هر جای بهشت که بخواهیم منزل کنیم،
- و چه خوب است اجر عاملین !

” و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده و أورثنا الأرض ...“ گویندگان این سخن مردم پرهیزگارانند، و مرادشان از وعده‌ای که خدا به آنان داده بود، آن وعده‌ای است که در قرآن، و در سایر وحی‌ها که به انبیای دیگر کرده بود، مکرر آمده، و متقین را وعده بهشت داده، از آن جمله در قرآن عزیزش فرموده: ”لذین اتقوا عند ربهم جنات،“ و نیز فرموده: ”ان للمتقین عند ربهم جنات النعیم.“

بعید نیست که مراد از این وعده، وعده به ارث دادن بهشت باشد، همچنانکه در قرآن فرموده: ”اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون،“ و بنا بر این احتمال جمله ”و اورثنا الأرض،“ چنین معنا می‌دهد: گفتند حمد آن خدایی را سزد که به وعده خود وفا کرد، و بهشت دیگران را هم به ما ارث داد!

### ۳- وراثت زمین بهشت

” و اورثنا الأرض،“ مراد از کلمه أرض به طوری که گفته‌اند زمین بهشت است، یعنی همانجایی که بهشتیان در آنجا مستقر می‌شوند. و در اول سوره مؤمنون هم هست که مراد از ارث دادن بهشت، این است که: بهشت را برایشان باقی گذاشت، با اینکه در معرض آن بود که دیگران آن را ببرند و یا حداقل شریک ایشان شوند، ولی آن دیگران (در اثر گناه و شرک) سهم بهشت خود را از دست دادند و به اینان منتقل گردید.

### ۴- اقامت و استفاده دلخواه از بهشت

” ننبوء من الجنة حیث نشاء،“ این جمله بیانگر ارث دادن زمین به ایشان است، و اگر با اینکه جا داشت بفرماید ” ننبوء منها،“ فرمود: ” ننبوء من الجنة،“ و خلاصه با اینکه جا داشت ضمیر کلمه أرض را به کار ببرد کلمه جنت را آورد برای این است که کلمه أرض را معنا کند، و بفهماند که منظور ما از أرض همان بهشت است.

و معنای آیه این است که: پرهیزکاران بعد از داخل شدن در بهشت، می‌گویند: حمد خدایی را که به وعده خود وفا کرد، آن وعده‌ای که می‌داد که به زودی ما را داخل بهشت می‌کند. و یا آن وعده‌ای که می‌داد که به زودی بهشت را به ما به ارث می‌دهد، و ما در بهشت هر جایش که دلمان بخواهد مسکن خواهیم کرد. از جمله اخیر به دست می‌آید که بهشتیان هر چه بخواهند در بهشت دارند.

” فنعم أجر العاملين! “ یعنی چه خوب است اجر آنهایی که برای خدا عمل کردند، و این جمله - به طوری که از سیاق برمی آید - سخن اهل بهشت است، احتمال هم دارد تتمه کلام خدای تعالی باشد.

### ۵- داوری بحق، و حمد خدای سبحان

- و ملائکه را بینی که پیرامون عرش می چرخند،
- و به حمد خدا تسبیح می کنند،
- و بین ایشان به حق داوری می شود،
- و گفته می شود:
- **الحمد لله رب العالمین !**

” و ترى الملائكة حافين من حول العرش يسبحون بحمد ربهم .... “ تو در آن روز ملائکه را می بینی در حالی که گرداگرد عرشند و پیرامون آن طواف می کنند، تا اوامر صادره را اجرا کنند، و نیز می بینی که سرگرم تسبیح خدا با حمد اویند. کلمه حافین به معنای احاطه کردن و حلقه زدن دور چیزی است. و کلمه عرش عبارت است از آن مقامی که فرامین و اوامر الهی از آن مقام صادر می شود، فرامینی که با آن امر عالم را تدبیر می کند. و ملائکه عبارتند از: مجریان مشیت خدا، و عاملان به اوامر او.

و دیدن ملائکه به این حال کنایه است از اینکه بعد از درهم پیچیده شدن آسمانها، ملائکه را به این صورت و حال می بینی.

” و قضی بینهم، “ ممکن است مراد از کلمه قضا در آیه قبل، خود حکم الهی باشد، و مراد از قضا در این جمله مجموع جزئیات باشد، جزئیاتی که از ساعت مبعوث شدن تا آخرین لحظه، یعنی لحظه داخل شدن دوزخیان در دوزخ و استقرار در آن و در آمدن بهشتیان در بهشت، و استقرار در آن، پیش می آید.

### ” وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ! “

**این جمله خاتمه آغاز و انجام خلقت است،** و هم ثنایی است عمومی برای خدای تعالی، که هیچ کاری نکرده و نمی کند، مگر آنکه آن کار جمیل و زیبا است. بعضی از مفسرین گفته اند: گوینده این حمد همان متقین هستند، چون حمد اولشان برای داخل شدن در بهشت بوده، و حمد دومشان برای این بوده که خدا حکم را به نفع آنان

صادر فرمود و به حق بین ایشان و غیر ایشان داوری کرد.  
مؤید این وجه آیه شریفه زیر است که در صفت اهل بهشت می‌فرماید:

**” و آخر دعویهم أن الحمد لله رب العالمین! “**

**و این خود حمدی است عام که حمد آخرین روز خلقت است.**

آیه ۶۸ تا ۷۵ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۴۴

### اعاده انسان به قبر و اخراج از قبر

- ” وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا،
- ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا،
- و خدا بود که شما را چون گیاه از زمین به نحوی ناگفتنی رویانید،
- و سپس او است که شما را به زمین برگردانیده و باز به نحوی ناگفتنی از زمین خارج می‌کند.“

منظور از برگرداندن به زمین این است که شما را می‌میراند، و در قبر می‌کند. و منظور از اخراج این است که روز قیامت برای جزا از قبر بیرونتان می‌آورد.

آیه مورد بحث با آیه قبلیش مجموعاً همان را می‌خواهند افاده کنند که آیه زیر در مقام افاده آن است: ” فیها تحیون و فیها تموتون و منها تخرجون.“

و در اینکه فرمود: ” شما را خارج می‌کند،“ و فرمود: ” سپس شما را خارج می‌کند،“ اشاره است به اینکه اعاده شما به زمین و بیرون آوردنتان در حقیقت یک عمل است، و اعاده جنبه مقدمه را برای اخراج دارد، و انسان در دو حال اعاده و اخراج در یک عالم است، آن هم عالم حق است، همچنان که در دنیا در عالم غرور بود.

آیه ۱۷ و ۱۸ سوره نوح المیزان ج ۲۰ ص ۵۰

## قسمت سوم: مشخصه های قیامت

### مشخصه ها و معرفه های قیامت و روز حشر

- ” إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ،
  - وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ،
  - يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ،
  - فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَعُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ،
  - خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ،
  - وَ أَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ،
- و در این برای کسی که از عذاب قیامت بترسد آیتی است و قیامت روزی است که همه مردم يك جا جمع می‌شوند و این، روز حضور یافتن همه است،
  - و آنرا جز برای مدتی معین مؤخر نمی‌داریم،
  - روزی بیاید که هیچ کس جز به اذن او سخن نگوید و برخی از آنان بدبخت باشد و برخی نیکبخت،
  - اما کسانی که بدبختند در آتشند و برای آنها زفیر و شهیق است،
  - و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند مگر آنچه پروردگار تو بخواهد که پروردگارت هر چه بخواهد می‌کند،
  - اما کسانی که نیکبختند در بهشتند و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند مگر آنچه خدای تو بخواهد که این بخششی قطع نشدنی است.“

### معرفه اول قیامت: روز جمع شدن تمام مردم (از اولین تا آخرین)

- ” ذلك يوم مجموع له الناس،“ یعنی آن روزی که عذاب آخرت، در آن به وقوع می‌پیوندد روزی است که همه مردم برای دیدنش جمع می‌شوند.
- و روز قیامت را به روزی توصیف کرده که مردم برای آن مجموعند، و نفرموده:

بزودی جمع می‌شوند، و یا جمع می‌شوند برای آن مردم تا دلالت کند بر اینکه جمع شدن مردم برای آن، از اوصاف لازم و لاینفک آن است، و حاجتی نیست به اینکه از آن خبر داده شود.

پس این روز شانی دارد که هیچ روز دیگر ندارد، و آن شان صورت نمی‌گیرد مگر به اینکه همه مردم بدون استثناء جمع شوند و احدی از حضور در آن تخلف نکند.

روز قیامت مردم نیز شانی دارند که با آن تمامی افراد بشر به همدیگر ارتباط یافته، اولی با آخری و آخری با اولی در آن مختلط می‌شود و بعضی با کل مربوط می‌شود. و آن شان عبارت است از رسیدگی به حساب اعمالشان، از نظر ایمان و کفر و اطاعت و معصیت. و کوتاه سخن از نظر سعادت و شقاوت.

پر واضح است که يك عمل واحد از يك انسان از تمامی اعمال گذشته‌اش که با اصول باطنیش ارتباط دارد سرچشمه گرفته، و اعمال آینده‌اش که آنها نیز با احوال قلبیش مرتبط است از آن يك عمل منشا می‌گیرد.

و همچنین عمل يك انسان با اعمال هر کس که با او ارتباط دارد مرتبط می‌شود، یعنی اعمال آنها از عمل این متأثر گشته و یا اعمال ایشان در عمل وی مؤثر بوده است، و همچنین اعمال انسانهای گذشته با انسانهای آینده و اعمال انسانهای آینده با انسانهای گذشته ارتباط دارد.

در بین گذشتگان، پیشوایانی بودند که مردم را هدایت می‌کردند و یا گمراه می‌ساختند و اعمال آنان در اعمال آیندگان اثر داشته و ایشان مسؤول آنند، همچنانکه در متاخرین اتباع و دنباله‌روهایی هستند که از غرور و فریب پیشوایان گذشته‌شان پرسش می‌شوند. و جزاء و کیفر هم از حکم فصل و داوری که حق را از باطل جدا می‌سازد تخلف پذیر نیست.

و مطالبی که وضعش چنین باشد، و آن داوری که دامنه‌اش از ابتدا تا انتهای بشریت گسترش داشته باشد، جز در روزی که اولین و آخرین بشر یکجا جمع باشند و احدی غایب نباشد صورت نمی‌گیرد.

### فرق حساب روز قیامت با بازجویی های برزخ یا قبر

از همین جا می‌توان فهمید که بازجویی از تك تك مردم در قبر، و اجرای پاره‌ای از ثوابها و عقابها در آن، بطوری که آیات راجع به عالم برزخ بدان اشاره نموده، و روایات وارده از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان اهل بیت علیهم‌السلام بطور تفصیل از آن خبر می‌دهد، غیر از مساله حساب روز قیامت و بهشت و دوزخ جاودانه‌ای است که خداوند از آن خبر داده است.

چون بازجویی و سؤالی که افراد در قبر دارند، برای تکمیل پرونده اعمال است، تا



برای فرا رسیدن قیامت بایگانی شود، و **بهشت و دوزخ برزخی** هم منزلگاه موقتی است، مانند منزلگاههای موقتی که برای مسافری در وسط راه آماده می‌سازند.

آری، در عالم برزخ بطور کامل به حساب کسی نمی‌رسند، و در آنچه کرده حکم فصل و جزای قطعی صادر نمی‌کنند، همچنانکه آیه: ”النار يعرضون عليها غدوا و عشيا و يوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب،“ و آیه: ”... يسحبون في الحميم ثم في النار يسجرون،“ بدان اشاره دارند، چه از عذاب برزخیان تعبیر کرده به عرضه بر آتش، و از عذاب قیامتیان به داخل شدن در آن، که عذابی است شدیدتر، و در دومی از عذاب برزخیان تعبیر کرده است به ”سحب در حمیم- کشیدن در آب جوشان،“ و از قیامتیان به ”سجر در نار- سوختن در آتش.“

و نیز آیه شریفه: ”و لا تحسین الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله و يستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم و لا هم يحزنون،“ که صراحت دارد در اینکه مربوط است به عالم قبر، و گفتگویی از حساب و بهشت خلد در آن به میان نیامده، تنها بطور اجمال پاره‌ای از تنعم‌ها را ذکر کرده است.

و نیز آیه شریفه: ”حتى اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلى اعمل صالحا فيما تركت كلا انها كلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی يوم يبعثون،“ که خاطر نشان می‌سازد مردم بعد از مردن در برزخی زندگی می‌کنند که متوسط است میان حیات دنیوی- که بازیچه‌ای بیش نیست- و میان حیات اخروی- که حقیقت زندگی است- همچنانکه فرموده: ”و ما هذه الحیوة الدنيا الا لهو و لعب و ان الدار الآخرة لهی الحیوان لو كانوا يعلمون.“

کوتاه سخن، **دنيا دار عمل، و برزخ دار آماده شدن برای حساب و جزاء، و آخرت دار حساب و جزاء است.**

و آیه شریفه: ”یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا،“ که می‌رساند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مؤمنینی که با اویند با نوری که در دنیا کسب نموده و در برزخ فراهم کرده‌اند به عرصه قیامت در آمده، آنگاه درخواست می‌کنند که خدا نورشان را تکمیل نماید و بقایای عالم لهو و لعب را از آنان بزداید.

### **معرفه دوم قیامت: روز مشهود**

”و ذلك یوم مشهود،“ این جمله به منزله نتیجه و تفریعی است که به ظاهرش بر جمله قبلی ”ذلك یوم مجموع له الناس،“ مترتب شده است، چون جمع شدن مردم مستلزم مشاهده نیز هست، چیزی که هست لفظ جمله مورد بحث مقید به ناس- مردم نشده، و

اطلاقی اشعار دارد بر اینکه آن روز برای هر کسی که بتواند مشاهده کند مشهود است، چه مردم، چه ملائکه و چه جن. و آیات بسیاری که دلالت می‌کنند به محسور شدن جن و شیاطین و حاضر شدن ملائکه در قیامت همه این اطلاق را تایید می‌کنند.

## نوع دیدن در روز قیامت

دقت و تدبر در امثال آیه: "لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد"، و آیه: "ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون"، که حکایت کلام گنهکاران است، و آیه: "و يوم نحشرهم جميعا ثم نقول للذين اشركوا مكانكم انتم و شركاؤكم فزيلنا بينهم ... هنالك تبلوا كل نفس ما اسلفت و ردوا الى الله موليهم الحق و ضل عنهم ما كانوا يفترون"، این معنا را به دست می‌دهد که روز قیامت روزی است که خداوند بندگان را جمع نموده، حجاب و پرده‌ها را از جلو دیدگان و حواسشان بر می‌دارد در نتیجه حقایق بطور تام و کامل برایشان ظاهر می‌گردد، و آنچه در این نشاه دنیا بر ایشان مستور و در پس پرده غیب بود، در آنجا برایشان مشهود می‌شود.

در این موقع است که دیگر شك و تردیدی بر دلی راه نیافته و دلی را به وسوسه نمی‌اندازد، و همه به معاینه درك می‌کنند که خدا حق مبین است و مشاهده می‌کنند که تمام قدرتها برای او و ملك و عصمت و امر و قهر، تنها شایسته اوست و شریکی برای او نیست.

و آن استقلالی که در دنیا برای اسباب پنداشته می‌شد از بین رفته و روابط تأثیری که میان اشیاء بود زایل می‌گردد، در این هنگام است که ستارگان اسباب فرو ریخته، اخترانی که اوهام را در ظلمات راهنمایی می‌کرد خاموش می‌شود و دیگر برای هیچ دارنده‌ای ملکی بطور استقلال نمی‌ماند، دیگر برای هیچ قدرتمندی قدرتی که با آن، عزت به خرج دهد نمانده، برای هیچ چیز ملجا و پناهگاهی که بدان پناهنده شود و به وسیله عصمتش خود را حفظ نماید باقی نمی‌ماند و دیگر پرده‌ای نخواهد ماند که چیزی را از چیز دیگری محجوب و پوشیده بخارد، و امر همه‌اش برای خدای واحد قهار است، و جز او کسی مالك چیزی نیست، و در این اوصاف که برشمریم آیات بسیاری در قرآن کریم است که بر کسی که در کلام خدای تعالی تدبر کند مخفی نمی‌ماند.

و این است معنای جمله: "يوم هم بارزون لا يخفى على الله منهم شيء"، و جمله: "ما لكم من الله من عاصم"، و جمله: "يوم لا يملك نفس لنفس شيئا و الامر يومئذ لله"، و همچنین آیات و جملات بسیار دیگری که همه در این صدد هستند که نفی کنند آنچه را که اوهام در این نشاه دنیوی - که جز لهو و لعب چیز دیگری نیست - می‌آراید.

و چنین وانمود می‌کند که این اسباب ظاهری هر يك برای خود سببی است مستقل در تاثیر و هر کدام به صفتی از اوصاف ملك، سلطنت، قوت، عزت و کرامت متصف

است، و اتصافش هم بطور حقیقت است و این خود اینهاست که یکی می‌دهد و آن دیگری منع می‌کند یکی نافع است و دیگری مضر، و در غیر این اسباب ظاهری سود و زیانی نیست. از همین جا می‌توان به معنای آیه: ”یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه“ مانوس شد، و این معنا در آیات دیگری قریب به همین عبارت تکرار شده، مانند آیه: ”لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا و آیه هذا یوم لا ینطقون.“

### ظهور و بروز اسرار باطن ها

خدای تعالی در مواردی که روز قیامت را توصیف می‌کند می‌فرماید: ”یوم تبلی السرائر“، و نیز می‌فرماید: ”ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله“، و با این کلمات خود روشن می‌سازد که حساب در روز قیامت به آن صفات و نیات و احوال خوب و بدی است که در دلها است، نه به ظواهر اعمال که در این نشانه یعنی در دنیا کاشف آن احوال است.

پس آنچه که از احوال قلب و زوایای دل در دنیا مستور و پنهان بوده در آخرت ظاهر و عریان جلوه‌گر می‌شود و آنچه که امروز غیب است در آن روز شهادت خواهد بود.

### معرفه سوم قیامت: زمان وقوع

- ”وَ مَا تُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدُّودٍ،
- و آنرا جز برای مدتی معین مؤخر نمی‌داریم.“

یعنی برای این روز أجل و سررسیدی است که قبل از رسیدن آن واقع نخواهد شد، و کسی نیست که حکم خدا را عقب بیندازد و قضای او را لغو کند، خود او هم آن روز را تاخیر نمی‌اندازد، مگر تا همان سررسیدی که خودش برشمرده است. وقتی آن عدد تمام شد سرآمد مزبور فرا می‌رسد، و قیامت قیام می‌کند.

### معرفه چهارم قیامت: تکلم در روز قیامت

- ”یَوْمَ یَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیْدٌ،
- روزی بیاید که هیچ کس جز به اذن او سخن نگوید و برخی از آنان بدبخت باشند و برخی نیکبخت.“

”یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه“، روزی که می‌آید آن اجلی که قیامت تا آن روز

به تاخیر می‌افتد هیچ کس تکلم نمی‌کند مگر به اذن او، در جای دیگر فرموده: ”من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت.“

و معنای آیه مورد بحث این است که: هیچ نفسی به کلامی تکلم نمی‌کند مگر به آن کلامی که به اذن خدا همراه باشد، نه مانند دنیا که هر حرفی بخواهد بزند، چه خدا اجازه تشریحی داده باشد و چه نداده باشد.

و این صفت را که کسی تکلم نمی‌کند مگر به اذن او از خواص معرف روز قیامت شمرده و حال آنکه اختصاص به آن ندارد، هیچ نفسی از نفوس تکلم نمی‌کند و هیچ حادثی از حوادث در هیچ وقتی از اوقات اتفاق نمی‌افتد مگر به اذن او.

در پاره‌ای از بحث‌های گذشته هم گفتیم که غالب معرفه‌هایی که خداوند در قرآن برای روز قیامت ذکر کرده، با اینکه در سیاق اوصاف خاصه به آن آورده است معذک شامل غیر آن هم می‌شود، مانند آیه: ”یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهنم شیء،“ و آیه: ”یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم،“ و آیه: ”یوم لا یملک نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله،“ و همچنین آیاتی دیگر.

و به خوبی واضح است که این اوصاف مختص به روز قیامت نیست، چون هیچ وقت چیزی بر خدا پوشیده نیست و هیچ وقت چیزی کسی را از غضب او نگاه نمی‌دارد، و هیچ وقت کسی قدرتی ندارد تا برای کسی کاری صورت دهد مگر به اذن او، و خلق و امر هم همیشه از آن اوست.

### چگونگی تکلم در روز قیامت

اما اینکه تکلم در قیامت به چه معناست می‌گوییم: تکلمی که در میان ما مردم متداول است عبارت است از استخدام صوتها و ترکیب آن به نحوی از وضع و اعتبار، که دلالت کند بر آن معانی که در ضمائر و دلها نهفته است، و این معنا را احتیاج اجتماعی به تبادل اغراض و منویات متداول کرده، چون نه می‌توان از تفاهم افراد با یکدیگر و تبادل اغراض صرف نظر کرد، و نه راهی غیر استخدام اصوات به درون دلها وجود دارد.

آری، سخن گفتن، از اسباب و وسایل اجتماعی است که ما به وسیله آن به معانی و اغراض نهفته در دلها پی می‌بریم.

پس قوام آن و علت پیدایشش این بوده که انسان از احاطه به آنچه که در اذهان و دلهاست عاجز مانده، و قطعا اگر حسی می‌داشته که به وسیله آن، معانی ذهنی یکدیگر را درمی‌یافت، همانطور که مثلا چشم نورها و رنگها، و لامسه حرارت و برودت و نرمی و زبری را درمی‌یابد، احتیاجی به وضع واژه‌ها و سپس تکلم با آنها پیدا نمی‌کرد و آنچه امروز در میان ما به نام کلمه و یا کلام نامیده می‌شود وجود نمی‌یافت، و همچنین اگر نوع بشر مانند سایر انواع حیوانات می‌توانست بطور انفرادی زندگی کند باز از تکلم و سخن گفتن خبری نبود، و نطق بشر باز نمی‌شد.

آری، نشأه دنیا، مثل اینکه از دو عالم غیب و شهود یعنی محسوس و بیرون از حس ترکیب شده و مردم احتیاج مبرم دارند به اینکه ضمایر یکدیگر را کشف نموده، و بدان اطلاع یابند.

حال اگر عالمی را فرض کنیم که شهادت صرف باشد و در آن غیب و نامحسوسی نباشد، احتیاجی به تکلم و نطق پیدا نمی‌شود، و اگر هم در پاره‌ای از حالات آن عالم اطلاق کلام بکنیم، مصداق و معنایش ظهور پاره‌ای از ضمایر اشخاص است برای یکدیگر. و نشأه‌ای که دارای چنین وضعی باشد همان نشأه قیامت است، چه خدای تعالی آن را به امثال: "یوم تبلی السرائر - روزی که ضمایر آشکار می‌شود"، توصیف کرده و همین معنا از آیه: "فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام"، نیز استفاده می‌شود.

### ظهور ملکات نفسانی به جای تکلم در قیامت

حال اگر بگوییم: بنا بر این نباید در قیامت دروغی یافت شود، و حال آنکه قرآن تصریح دارد بر اینکه در آنجا نیز دروغ هست، و می‌فرماید: "و یوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا این شرکاؤکم الذین کنتم تزعمون ثم لم تکن فتنتم الا ان قالوا و الله ربنا ما کنا مشرکین انظر کیف کذبوا علی انفسهم"، و نیز می‌فرماید: "یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون"، در جواب می‌گوییم: این از باب ظهور ملکات است.

توضیح اینکه انسان وقتی در باره نفسانیات خود فکر می‌کند، در نفس خود اسراری نهانی مشاهده می‌کند، بدون اینکه در این مشاهده احتیاج پیدا کند به اینکه به خود بگوید در درون دل من چه چیزهایی است، چون باطن هر کسی برای خودش مشهود است نه غیب، و در درک آن، زبان و تکلم هیچ دخالتی ندارد، و لیکن با اینکه دخالت ندارد می‌بینیم، که در حین تفکر صورت کلامی را در دل تصور می‌کنیم، و در دل با خود حرف می‌زنیم، و چه بسا می‌شود که زبان را هم به کار بسته آنچه که به فکر ما می‌گذرد به زبان جاری می‌سازیم.

این استخدام زبان در اینگونه مواقع، که هیچ دخالتی برای زبان نیست، از باب عادت است، چون ما عادت کرده‌ایم همواره نیت خود را به وسیله زبان با دیگران در میان بگذاریم، لذا در اینگونه مواقع نیز زبان را به کار می‌بریم و با خود حرف می‌زنیم.

مشرکین و منافقین هم از آنجایی که در دنیا به دروغ عادت کرده بودند، در روز قیامت هم که روز ظهور ملکات و عادات نفسانی است خود به خود حرف می‌زنند و دروغ‌های دنیایی خود را تکرار می‌کنند، و گرنه محال است که انسان با توجه به اینکه در مقابل پروردگار خود قرار گرفته دروغ بگوید و حال آنکه او به ظاهر و باطنش واقف است

و اعمالش نیز حاضر است نامه عملش گسترده و گواهان ایستاده‌اند، و جوارح و اعضای بدنش همه به زبان آمده‌اند و همه اسباب و از آن جمله دروغ دیگر رونقی ندارد، چون همه اسرار علنی و همه غیب‌ها شهود می‌شود، با این حال دروغ می‌گوید به امید اینکه خدای خود را گول بزند و حجت قلبی خود را به کرسی بنشاند و بخواهد بدین وسیله نجات بیابد؟!

و این نظیر دعوت شدنشان به سجود است در روز قیامت که نمی‌توانند سجده کنند: ”یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون خاشعة ابصار هم ترهقهم ذلة و قد كانوا یدعون الی السجود و هم سالمون“، چه، نداشتن قدرت بر سجده جز بدین جهت نیست که ملکه استکبار بر نفوسشان راسخ شده و گر نه اگر خدا قدرت را از ایشان گرفته باشد حق به جانب ایشان خواهد بود، نه خدا .

و اگر بگویی: در صورتی که مطلب بدین قرار است که تو گفتی و در قیامت نه حاجتی به تکلم هست و نه از عمل تکلم در آنجا مصداقی یافت می‌شود، پس استثنائی که در جمله مورد بحث آمده و فرموده: ”لا تکلم نفس الا باذنه“، و همچنین در آیاتی نظیر آن و نیز آیاتی که کلام و اقوال قیامتیان را حکایت می‌کند چه معنا دارد؟ در پاسخ می‌گوییم: هیچ تردیدی نیست در اینکه انسان مادام که در این نشاء یعنی در دنیا است، نسبت به اعمال خود که یکی از آنها سخن گفتن است مختار است، یعنی نسبت انجام هر عمل و ترک آن برایش مساوی است، همچنانکه او نسبت به انجام و ترک هر عمل نسبت مساوی دارد، اما این تساوی نسبت مادامی است که عملی را انجام نداده باشد، چون وقتی انجام داد دیگر نسبت به آن اختیار ندارد، و آثار لا ینفک آن عمل که یکی از آنها پاداش و کیفر است قهرا مترتب می‌شود، زیرا آثار فعل هم مانند فعل پس از انجام، از اختیار آدمی بیرون است .

### روز شهادت گواهان ( تکلم اضطراری و بی اختیار )

و کوتاه سخن، اگر در باره درخواستی تکلم کند، تکلمش اضطراری و بی اختیار است، و مطابق با عملی است که در برابرش مجسم شده و با این وضع اگر به دروغ تکلم کند معنای دروغش همان بروز و هویدا شدن ملکات است و خود عملی است از اعمالش که ظهور می‌کند، نه اینکه کلامی باشد جواب از سؤال، پس خدا بر دهانش مهر زده، گوش و چشم و پوست و دست و پایش را به زبان درمی‌آورد و عملی را که کرده حاضر می‌سازد و گواهان را می‌آورد، و خدا خودش بر هر چیز گواه است.

**پس، خلاصه همه حرفهایی که زده شد، این شد:**

معنای جمله: ”لا تکلم نفس الا باذنه“، این است که تکلم در آن روز به طریق تکلم دنیوی نیست، که عبارت باشد از کشف اختیاری از نهانیها، و فرض صدق و کذب در آن راه داشته باشد، چون مالک اختیار بودن از لوازم عمل است که جای آن دنیا است و در نشاء

آخرت خبری از آن نیست، و لذا هیچ انسانی دارای اختیار نیست تا به اختیار خود تکلم کند، بلکه آنجا همه چیز به اذن خدا و مشیت اوست.

و اگر خواننده محترم خوب دقت کند خواهد دید که برگشت این وجه، یعنی برداشته شدن اختیار از تکلم انسان و سایر افعالش، به همان مطلبی است که ما با آن بحث را شروع کردیم، و گفتیم که یکی از مشخصات روز قیامت انکشاف حقیقت اشیاء، و شهود شدن همه غیبها است.

### **معرفه پنجم قیامت: ظهور نتیجه اعمال انسان (پایان اختیار و عمل)**

نشأه آخرت نشأه جزا و اثر اعمال است. در آنجا دیگر خبری از اختیار نیست، آنجا انسان است و عملش، انسان است و لوازم ضروری اعمالش، انسان است و نامه عمل و گواهان اعمالش، انسان است و پروردگاری که به سوی او بازگشت نموده، و حکم فصل و داوری به دست اوست.

در آنجا اگر دعوت به چیزی شود بطور قهر و اضطرار استجابت می‌کند، همچنانکه فرموده: "یومئذ یتبعون الداعی لا عوج له"، در حالی که وقتی در دنیا بودند به حق دعوت می‌شدند ولی استجابت نمی‌کردند.

و اگر به درخواستی تکلم کند، کلامش از سخن سخن گفتن در دنیا اختیاری و کاشف از نهانیهای درون نیست، چه خدا در آن روز بر دهان او مهر نهاده، نمی‌تواند به هر چه که دلش و هر جور که می‌خواهد تکلم کند، همچنانکه فرموده: "الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیههم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون"، و نیز فرموده: "هذا یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون"، چون عذرخواهی در جزایی است که در آن بویی از اختیار باشد، یعنی صرفنظر کردن از آن ممکن باشد و اما گناهی که شده و اینک کیفر ضروری و بی چون و چرایش فرا می‌رسد عذر بردار نیست، همچنانکه فرموده: "یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون"، یعنی کیفر شما خود آن اعمالی است که می‌کردید و آن اعمال با عذرخواهی و تعلق از آنچه هست تغییر نمی‌کند.

آری، اگر این داوری در دنیا و حکومت به دست حکام مجازی بود که هر چه می‌کردند به رأی و اراده خود می‌کردند ممکن بود یک عمل به ضمیمه تعلق و عذر خواهی از آنچه بود تغییر بپذیرد.

## روز قیامت، ظرف جزا (نه ظرف عمل)

آن روز اصلاً روز عمل نیست تا به پاره‌ای اعمال اذن بدهند و به پاره‌ای دیگر ندهند و اجباری که گفته‌اند منشا آن همین است که ظرف قیامت ظرف جزاء است، نه ظرف عمل.

و وقتی ظرف، ظرف عمل نباشد ظرف هیچ عمل اختیاری نیست نه نیک و نه بد، چون عمل وقتی نیک و بد می‌شود که اختیاری باشد.

علاوه بر اینکه خدای تعالی می‌فرماید: "هذا يوم لا ينطقون و لا يؤذن لهم فيعتذرون"، و معلوم است که عذرخواهی، عمل قبیحی نیست.

از آنچه گذشت وجه جمع میان آیاتی که تکلم را در روز قیامت اثبات می‌کند و میان آیاتی که آن را انکار و نفی می‌کند معلوم گردید.

توضیحش اینکه: آیاتی که متعرض مساله تکلم در قیامت است، دو دسته است، يك دسته تکلم را بدون استثناء نفی و یا اثبات می‌کند مانند: "لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان،" و

نیز مانند: "يوم تاتي كل نفس تجادل عن نفسها،" دسته دیگر کلام را چه راست و چه دروغ نفی می‌کند، مانند آیه: "هذا يوم لا ينطقون،" و آیه: "فما لنا من شافعين و لا صديق حميم،"

صنف اول که گفتیم دو طرف دارد یکی نفی و یکی اثبات، می‌شود به امثال آیه: "لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن،" میان دو طرفش جمع نمود. یعنی معلوم می‌شود نفی کلام

در باره چه کسانی و اثبات آن در خصوص چه کسانی است.

و صنف دوم که کلام را بطور مطلق نفی می‌کند هم دروغ آن را و هم راستش را، تنافی میان دو طرفش به امثال آیه مورد بحث یعنی آیه: "يوم يات لا تكلم نفس الا باذنه،"

برداشته می‌شود.

البته بنا بر آن معنایی که ما برای اذن در تکلم کردیم و توضیحش گذشت، که بنا بر آن این دسته از آیات و آیه مورد بحث این معنا را افاده می‌کنند، که هر که در قیامت تکلم

می‌کند، در تکلم کردنش مضطر و بی اختیار است و به اذن خدا تکلم می‌کند، نه به اختیار و اراده خود، آنطور که در دنیا بوده است، در نتیجه مطلب از مختصات قیامت می‌شود.

گفتیم تکلم ممنوع آن تکلمی است که مانند تکلم در دنیا اختیاری باشد، و تکلم جایز، آن تکلمی است که تنها مستند به يك سببی الهی باشد، و آن اذن خدا و اراده اوست.

گو اینکه ظرف قیامت ظرف اضطرار و بیچارگی است، لیکن مفسرین گمان کرده‌اند که سبب این اضطرار مشاهده مواقف هول‌انگیز قیامت است که مردم با دیدن آن

چاره‌ای جز اعتراف و اقرار ندارند، و جز از در صدق و پیروی حق سخن گفتن نتوانند. ولی ما در سابق گفتیم که سبب اضطرار این است که ظرف قیامت ظرف جزاء است نه

ظرف عمل، و در چنین ظرفی بروز حقایق قهری است.



## معرفه ششم قیامت : سعادت و شقاوت

” فمَنهم شقی و سعید.“

سعادت و شقاوت مقابل همدند، چه، سعادت هر چیزی عبارت است از رسیدنش به خیر وجودش، تا به وسیله آن، کمال خود را دریافته، و در نتیجه متلذذ شود، و سعادت در انسان که موجودی است مرکب از روح و بدن عبارت است از رسیدن به خیرات جسمانی و روحانی‌اش، و متعم شدن به آن.

و شقاوتش عبارت است از نداشتن و محرومیت از آن.

پس سعادت و شقاوت به حسب اصطلاح علمی از قبیل عدم و ملکه است، و فرق میان سعادت و خیر این است که سعادت مخصوص نوع و یا شخص است، ولی خیر عام است.

و ظاهر جمله مورد بحث این است که مردم در قیامت منحصر به این دو طایفه نیستند، چون فرموده: بعضی از ایشان سعیدند، و بعضی شقی و همین معنا با آیات دیگری که مردم را به مؤمن و کافر و مستضعف تقسیم می‌کند مناسب است، چیزی که هست چون سیاق کلام سیاق بیان اصناف از نظر عمل و استحقاق نبوده لذا وضع مستضعفین یعنی اطفال و دیوانگان و کسانی را که حجت بر آنان تمام نشده بیان کرده است.

## بهشت یا آتش در قیامت ( انتهای سیر انسانی )

سیاق کلام، سیاق بیان این جهت است که **روز قیامت روزی است که مردم از اولین تا آخرین، یک جا جمع می‌شوند و همه مشهودند و احدی از آن تخلف نمی‌کند، و کار مردم در آن روز منتهی به یکی از دو چیز می‌شود: بهشت یا آتش .**

و گو اینکه مستضعفین نسبت به کسانی که به خاطر عملشان مستحق بهشت شده‌اند و کسانی که به خاطر کردارشان مستحق آتش گشته‌اند صنف سومی هستند، و لیکن این معنا مسلم و بدیهی است که ایشان هم سرانجامی دارند، و چنان نیست که به وضعشان رسیدگی نشود و دائما به حالت بلا تکلیفی و انتظار بمانند، بلکه بالأخره به یکی از دو طایفه بهشتیان و دوزخیان ملحق می‌شوند، همچنانکه فرموده:” و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم و الله علیم حکیم .“

و لازمه این سیاق این است که اهل محشر را منحصر در دو فریق کند: سعداء و اشقیاء، و بفرماید: احدی از ایشان نیست مگر اینکه یا سعید است و یا شقی.

پس آیه مورد بحث نظیر آن آیه دیگری است که می‌فرماید:” و تئذ یوم الجمع لا ریب فیه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و لو شاء الله لجعلهم امة واحدة و لکن یدخل من

یشاء فی رحمته و الظالمون ما لهم من ولی و لا نصیر،” چه جمله: ”فريق في الجنة و فريق في السعير،“ نظیر جمله مورد بحث هر چند به تنهایی دلالتی بر حصر ندارد، و لیکن با کمک سیاق حصر را افاده می‌کند.

### تدارك براي سفر با سعادت آخرت

حال باید دید آیه شریفه چه دلالتی دارد:

آنچه از آیه استفاده می‌شود تنها این معنا است که هر که در عرصه قیامت باشد یا شقی است و متصف به شقاوت، و یا سعید است و دارای سعادت، و اما اینکه این دو صفت به چه چیز برای موضوع ثابت می‌شود، و آیا دو صفت ذاتی هستند برای موصوفشان و یا اینکه ثبوتشان به اراده ازلیه است و به هیچ وجه قابل تخلف نیست، و یا اینکه به اکتساب و عمل حاصل می‌شود، آیه شریفه از آن ساکت است و بر هیچ یک از آنها دلالتی ندارد، چیزی که هست قرار داشتن آن در سیاق دعوت به ایمان و عمل صالح و تحریک به اینکه در میان اطاعت و معصیت، اطاعت را اختیار کنید، دلالت می‌کند بر اینکه ایمان و عمل صالح در حصول سعادت مؤثر است و راه رسیدن به آن آسان است همچنانکه در جای دیگر فرموده: ”ثم السبيل يسره!“

### صدای نفس بدبختان در آتش جهنم

- ” فَأَمَّا الَّذِينَ شَفُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ،
- اما کسانی که بدبختند در آتشند و برای آنها زفیر و شهیق است،“

زفیر، به معنی ابتدای عرعر خران و شهیق به معنای آخر آن است، یا زفیر به معنای کشیدن نفس و شهیق به معنای برگرداندن آن است، یا زفیر به معنای نفس کشیدن پی در پی است، به نحوی که قفسه سینه بالا بیاید، و شهیق هم به معنای طول زفیر است، و هم به معنای برگرداندن نفس است، همچنانکه زفیر به معنای فرو بردن نفس نیز هست، و اصل آن از جبل شاهق است که به معنای کوه طولانی و بلند است.

و این چند معنا بطوری که ملاحظه می‌فرمایید قریب به هم هستند و تو گویی در کلام استعاره‌ای به کار رفته، و منظور این است که اهل جهنم (کسانی که شقی شدند)، نفس‌های خود را به سینه‌ها فرو برده با بلند کردن صدا به گریه و ناله آن را برمی‌گردانند، همانطور که خران صدا بلند می‌کنند، و ناله‌شان از شدت حرارت آتش و عظمت مصیبت و گرفتاری است.

## از معرفه های قیامت: برطرف شدن تردیدها

- ” لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَذِبِينَ،
- تا چیزهایی را که در آن اختلاف دارند برایشان بیان کند،
- و تا کسانی که کافرند بدانند که دروغگو بوده‌اند.“

مسأله رفع اختلاف دینی و تبیین آن در قیامت، در کلام خدای سبحان مکرر آمده، و آنقدر تکرار شده که می‌توان مسأله ” رفع اختلاف و تبیین آن“ را یکی از معرفه های روز قیامت شمرد، روزی که سنگینی‌اش نه تنها کمر بشر را خم می‌کند بلکه بر آسمان و زمین هم سنگینی می‌کند و تفصیلی هم که خدای تعالی در کلام مجیدش برای این روز بیان می‌کند از قبیل عبور از صراط و تطایر کتب و سنجش اعمال و حساب و فصل قضاء، همه از فروع این معرف است.

مقصود از اختلاف، اختلافی است که در باره دین حق از نظر اعتقاد و یا از لحاظ عمل داشتند، و خدای تعالی آن را در دنیا در کتابهایی فرستاده بود و در زبان انبیایش بهر طریقی که ممکن بود بیان کرده بود، همچنانکه خودش فرمود:

” و ما انزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه.“

از همینجا برای روشنفکر متدبر روشن می‌شود که آن بیانی که خدا در قیامت دارد غیر بیان دنیایی او یعنی کتاب او و زبان انبیاء و حکمت و موعظه و جدال پسندیده ایشان است، بیانی است که ظهورش از همه اینها بیشتر است، و بیانی که اینقدر روشن باشد جز عیان چیز دیگری نمی‌تواند باشد، عیانی که دیگر جایی برای شك و تردید و وسوسه درونی باقی نمی‌گذارد، همچنانکه در آیه: ” كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطائك فبصرك اليوم حديد،“ و آیه: ” يومئذ يوفيهم الله دينهم الحق و يعلمون ان الله هو الحق المبين،“ به این معنا اشاره می‌فرماید.

آیه ۳۹ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۳۶۰

## هرکس آنچه کرده می‌داند!

- وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ،
- عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ،

- و زمانی که گورها زیر و رو شود و مردگان از آن بیرون شوند،
- در آن روز هر کس داند که چه کرده و چه نکرده! “

سوره انفطار روز قیامت را با بعضی از علامت‌های متصل به آن تحدید می‌کند، و خود آن روز را هم به بعضی از وقایعی که در آن روز واقع می‌شود معرفی می‌کند، و آن این است که در آن روز تمامی اعمالی که انسان خودش کرده و همه آثاری که بر اعمالش مترتب شده، و بوسیله ملائکه حفظه که موکل بر او بوده‌اند محفوظ مانده، در آن روز جزاء داده می‌شود.

اگر اعمال نیک بوده با نعیم آخرت، و اگر زشت بوده و ناشی از تکذیب قیامت بوده، با دوزخ پاداش داده می‌شود، دوزخی که خود او افروخته و جاودانه در آن خواهد زیست.

آنگاه دوباره توصیف روز قیامت را از سر می‌گیرد، که آن روزی است که هیچ کسی برای خودش مالک چیزی نیست، و امر در آن روز تنها برای خداست.

”و اذا القبور بعثرت،“ کلمه بعثرت به معنای پشت و رو کردن، و باطن چیزی را ظاهر ساختن است. معنای آیه این است که زمانی که خاک قبرها منقلب و باطنش بظاهر بر می‌گردد، باطنش که همان انسانهای مرده باشد ظاهر می‌شود، تا به جزای اعمالشان برسند.

”علمت نفس ما قدمت و اخرت،“ مراد از علم نفس، علم تفصیلی است به آن اعمالی که در دنیا کرده، و این غیر از آن علمی است که بعد از منتشر شدن نامه اعمالش پیدا می‌کند، چون آیات زیر هم دلالت دارد بر اینکه انسان به اعمالی که کرده آگاه است: ”بل الانسان علی نفسه بصیرة و لو القی معاذیره، یوم یتذکر الانسان ما سعی، یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء.“

مراد از نفس، جنس انسانها است، و عمومیت را افاده می‌کند. مراد از آنچه مقدم و مؤخر داشته، اعمالی است که خودش کرده، و سنت‌هایی است که برای بعد از مرگش باب کرده، حال چه سنت خوب و چه سنت زشت، که بعد از مردنش هر کس به آن سنت‌ها عمل کند ثواب و عقاب را به حساب او نیز می‌نویسند، همچنان که فرمود: ”و نکتب ما قدموا و اثارهم.“

آیه ۱ تا ۵ سوره انفطار میزان ج ۲۰ ص ۳۶۵

## کورشدگان و فراموش شدگان روز محشر

- ”وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى،
- قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً،
- قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى،

- و هر کس از کتاب من روی بگرداند وی را روزگاری سخت خواهد بود و او را در روز قیامت کور محشور کنیم،
- آن وقت گوید پروردگارا چرا مرا که بینا بودم کور محشور کرده‌ای؟
- گوید: همانطور که تو از دیدن آیه‌های ما خود را به کوری زدی و آن را فراموش کردی ما نیز امروز تو را فراموش کردیم.“

علت تنگی معیشت در دنیا، و کوری در روز قیامت، فراموش کردن خدا و اعراض از یاد او است، و هر که در دنیا خدا را فراموش کند او هم در آخرت وی را فراموش می‌کند.

جای هیچ تردیدی نیست که مؤمن حیات حر و سعیدی دارد که در هر دو حال غنا و فقر، سعید است، هر چند که فقرش به حد عفاف و کفاف و کمتر از آن باشد، ولی کافر دارای چنین حیاتی نیست، و زندگی او در دو کلمه خلاصه می‌شود، نارضایتی نسبت به آنچه دارد، و دل بستگی به آنچه ندارد، این است معنای زندگی تنگ.

عذاب قبر هم خود یکی از مصادیق آن است، چون آیه شریفه متعرض دو نشأه شده جمله ” فان له معیشة ضنکا،“ متعرض بیان حال کفار در دنیا و جمله ” و نحشره یوم القيمة اعمی،“ متعرض حال آنان در آخرت است، پس ناگزیر باید گفت زندگی برزخ دنباله زندگی دنیا است.

” و نحشره یوم القيمة اعمی،“ - یعنی او را طوری زنده می‌کنیم که راهی به سوی سعادتش که همان بهشت است نیابد.

” قال رب لم حشرتني اعمی و قد كنت بصیرا؟“

چنین به نظر می‌آید که کوری روز قیامت همان کوری حس باصره باشد، چون اعراض کننده از یاد خدا وقتی کور محشور می‌شود می‌پرسد: چرا مرا کور محشور کردید با اینکه در دنیا چشم داشتم و بینا بودم؟

معلوم می‌شود در آخرت آن چیزی را ندارد که در دنیا داشته، و آن حس باصره بود، نه بصیرت که بینایی قلب است، آن وقت بر این معنا اشکال می‌شود به ظاهر ادله‌ای که دلالت می‌کند بر اینکه مجرمین صحنه‌های هول انگیز قیامت و آیات عظیمه آن و قهر خدای را می‌بینند، مانند آیه ” اذ المجرمون ناكسوا رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا و سمعنا،“ و آیه: ” اقرء كتابك.“

آنچه از ظاهر مسلم قرآن و سنت استفاده می‌شود این است که نظام حاکم در آخرت غیر نظام حاکم در دنیا و غیر آن نظامی است که معهود ذهن ما از طبیعت است، آنچه ما از بصیر و اعمی به ذهن داریم این است که بصیر عبارت از کسی است که همه دیدنی‌ها را ببیند، و کور آن کسی است که آنچه را که قابل رؤیت است نبیند. ولی هیچ دلیلی نداریم بر اینکه آنچه این کلمات در دنیا معنا می‌دهد در آخرت هم به همان معنا است، ممکن است معنای آخرتی آنها تبعیض شود، یعنی مجرم که کور محشور می‌شود، سعادت زندگی آخرتی

و رستگاری به کرامت آخرت را نبیند، ولی نامه عمل خود را که حجت را بر او تمام می‌کند و نیز اوضاع هول‌انگیز، و هر چه را که مایه شدت عذاب او است از آتش و غیر آتش را ببیند، همچنانکه قرآن آنان را از مشاهده پروردگار خود محجوب معرفی نموده و فرموده است: ” انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون.“

” قال كذلك آياتنا فنسيتها و كذلك اليوم تنسى ... .“

این آیه جواب از سؤالی است که کردند که: چرا مرا کور محشور کردی با اینکه بینا بودم؟ خدای تعالی در جواب فرمود: همانطور که آیات ما برایت آمد و تو فراموشش کردی، امروز فراموشش کردیم، و خلاصه معنا اینکه کور محشور شدنت در امروز که هیچ چیز را نبینی، به جای فراموش کردنت آیات ما را در دنیا است، و هدایت نشدنت به هدایت ما در دنیا، مثل هدایت نشدنت به راه نجات در امروز است، باز به عبارت دیگر اگر امروز کور محشور کردیم، عینا به مانند آنچه در دنیا کردی مجازاتت نمودیم، و این همان معنایی است که آیه ” و جزاء سيئة سيئة مثلها،“ مانند آن تذکر می‌دهد .

آیه ۱۲۴ تا ۱۲۶ سوره طه میزان ج: ۱۴ ص: ۳۱۴

### اصناف سه گانه مردم در روز محشر

- ” و كنتم أزواجاً ثلثة،“
- در آن روز شما اصنافی سه‌گانه خواهید بود.“

خطاب در این جمله که می‌فرماید: در آن روز شما اصنافی سه‌گانه خواهید بود به عموم بشر است.

” فاصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة،“ اصحاب میمنه اصحاب و دارندگان یمن و سعادتند، و در مقابل آنان اصحاب مشئمة هستند، که اصحاب و دارندگان شقاوت و شمامتند.

### ” و السابقون السابقون،“

در قرآن کریم آیه‌ای که صلاحیت تفسیر سابقون اول را داشته باشد آیه شریفه ” فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات باذن الله،“ و آیه شریفه ” و لكل وجهة هو موليها فاستبقوا الخيرات،“ و آیه شریفه ” اولئك يسارعون في الخيرات و هم لها سابقون است.“ که از این آیات به دست می‌آید مراد از سابقون، کسانی هستند که در خیرات سبقت می‌گیرند، و قهرا وقتی به اعمال خیر سبقت می‌گیرند، به مغفرت و رحمتی هم که در ازای آن اعمال هست سبقت گرفته‌اند. و لذا در آیه ” سابقوا الي مغفرة من ربكم و

جَنَّةَ،” به جای امر به سبقت در اعمال خیر، دستور فرموده: به مغفرت و جنت سبقت گیرند، پس سابقون به خیرات، سابقون به رحمت و مغفرتند، در آیه مورد بحث هم که می‌فرماید: السابقون السابقون مراد از سابقون اول، سابقین به خیرات، و مراد از سابقون دوم سابقین به اثر خیرات یعنی مغفرت و رحمت است.

آیه ۱ تا ۱۰ سوره الواقعة المیزان ج ۱۹ ص ۱۹۵

## خروج از قبر، و فاش شدن نهران انسان

- ” إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ، وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ، وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ،
- أَ فَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رُوحُهُ إِلَىٰ أَرْضٍ تَابٍ، وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ، إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ،
- انسان نسبت به پروردگارش کافر نعمت و ناسپاس است،
- و خود او نیز بر این ناسپاسی البته گواهی خواهد داد،
- و هم او بر حب مال دنیا سخت فریفته و بخیل است،
- آیا نمی‌داند که روزی برای جزای نیک و بد اعمال از قبرها برانگیخته می‌شود؟
- و آنچه در دلها از نیک و بد پنهان است همه را پدیدار می‌سازد،
- محققا آن روز پروردگار بر نیک و بد کردارشان کاملا آگاه هست، و به ثواب و عقابشان می‌رساند.“

وقتی آنچه بدن در قبرها هست از قبرها بیرون شود، و نهفته‌های در باطن نفوس بر ملا گردد، و معلوم شود در باطن کافرند یا مؤمن؟ مطیعند یا عاصی؟ در آن وقت خدا به وضع ایشان با خبر است، و بر معیار باطن نفوس، جزایشان می‌دهد.

” حصل ما فی الصدور،“ منظور از تحصیل آنچه در سینه‌ها است، جدا سازی صفاتی است که در باطن نفوس است، یعنی صفات ایمان از کفر و رسم نیکوکاری از بدکاری، همچنان که در جای دیگر فرموده: ”یوم تبلی السرائر.“

آیه ۶ تا آخر سوره عادیات المیزان ج ۲۰ ص ۵۹۱

## **حال فرع کل موجودات**

- ” وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَرَعَ مَنْ فِی السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ أُنْفُثَةٍ دَخِرِینَ،
- روزی که در صور، دمند و هر که در آسمانها و در زمین است وحشت کند جز آنکه خدا بخواهد و همگی با تذلل به پیشگاه وی رو کنند.“

نفخ صور (دمیدن در بوق) کنایه است از اعلام به جمعیت انبوهی چون لشکر، مطالبی را که باید همگی عملی کنند، مثل اینکه همگی در فلان روز و فلان ساعت حاضر باشند و یا حرکت کنند و یا امثال این، و کلمه فزع به معنای آن گرفتگی و نفرتی است که از منظره‌ای نفرت آور به انسان دست می‌دهد و فزع هم از همان جنس جزع است.

بعضی گفته‌اند: مراد از این نفخ صور، نفخه دومی است که با آن، روح به کالبدها دمیده می‌شود، و همه برای فصل قضاء مبعوث می‌گردند، مؤید این، جمله ذیل آیه است که می‌فرماید: "وکل اتوه داخرین- یعنی همگی با ذلت و خواری بدانجا می‌آیند." مراد حضورشان نزد خدای سبحان است.

و نیز مؤید دیگر آن استثنای "من شاء الله - هر کس را که خدا بخواهد،" از حکم فزع است، که بعد از آن جمله "وهم من فزع یومئذ امنون،" را در باره نیکوکاران آورده و همین خود دلالت می‌کند بر اینکه فزع مذکور همان فزع در نفخه دوم است.

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد از آن، نفخه اول است که با آن همه زندگان می‌میرند، به دلیل اینکه در جای دیگر فرموده: "و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فیہ اخری فاذا هم قیام ینظرون،" چون صعقه، در این آیه همان فزع در آن آیه است، که در هر دو آیه، نتیجه نفخه اولی گرفته شده و بنا بر این، مراد از جمله "کل اتوه داخرین،" رجوعشان به سوی خدا به سبب مردن می‌باشد. و بعید نیست که مراد نفخ در صور، در این صورت مطلق نفخ باشد، چه آن نفخی که با آن می‌میرند و یا آن نفخی که با آن زنده می‌شوند، برای اینکه، نفخه هر چه باشد از مختصات قیامت است و اینکه بعضی در فزع و بعضی در ایمنی هستند و نیز کوهها به راه می‌افتند، همه از خواص نفخه اول باشد و اینکه مردم با خواری نزد خدا می‌شوند، از خواص نفخه دوم باشد، که بنا بر این احتمال، اشکالی که چه بسا ممکن است بر هر دو وجه سابق بشود دفع می‌گردد.

خدای تعالی از حکم فزع عمومی که شامل همه موجودات آسمانها و زمین است جمعی از بندگان خود را استثناء کرده است.

و ظاهراً مراد از جمله "و کل اتوه داخرین،" رجوع تمامی موجودات عاقل در آسمانها و زمین است، حتی آنهایی که از حکم فزع استثناء شده‌اند، چه آنها و چه اینها، همه نزد پروردگار متعال حاضر می‌شوند. و آیه شریفه "فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصین،" هم با این گفتار ما منافات ندارد و نمی‌خواهد غیر این را بگوید، چون مراد از حضور در آن، مطلق حضور و رجوع به خدا نیست، بلکه مراد از آن حضور در موقف حساب و سؤال است، ممکن است همه به سوی خدا برگردند و حتی استثناء شدگان نیز برگردند و نیز بندگان مخلص خدا برگردند، و لیکن بندگان مخلص در موطن جمع حاضر نشوند، نه اینکه بعث و رجوع نداشته باشند، پس آیات قیامت نص صریحند بر اینکه بعث شامل همه خلائق می‌شود و احدی از آن مستثنا نیست.

و اگر دخور و ذلت را به اولیای خدای تعالی هم نسبت داده، منافاتی با عزت آنان



نزد خدا ندارد، چون عزت و غنای بنده نزد خدا ذلت و فقر او است در نزد خودش، بله ذلت دشمنان خدا در قبال عزت کاذبه‌ای که برای خود قائل بودند، ذلت واقعی و خواری حقیقی است.

آیه ۸۷ سوره نمل المیزان ج: ۱۵ ص: ۵۷۳

### موقفی از پنجاه مواقف روز قیامت

- ” يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ،
- از آسمان گرفته تا زمین تدبیر هر کار را می‌کند، آنگاه در روزی که اندازه‌اش هزار سال از آنهاست که شما می‌شمارید، همه چیز به سوی او بالا می‌رود.“

” فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون.“ معنایش این است که خدای تعالی تدبیر مذکور را در ظرفی انجام می‌دهد که اگر با مقدار حرکت و حوادث زمینی تطبیق شود با هزار سال از سالهایی که شما ساکنان زمین می‌شمارید برابر می‌گردد، چون مسلم است که روز، شب، ماه و سالی که ما می‌شماریم بیشتر از عمر خود زمین نیست.

و چون مراد از سمای عالم، قرب و حضور است، و این عالم از حیظه زمان بیرون است، ناگزیر مراد از آن، ظرفی خواهد بود که اگر با مقدار حرکت و حوادث زمینی تطبیق شود هزار سال از سالهایی که ما می‌شماریم خواهد شد.

و اما اینکه این مقدار آیا مقدار نزول و مکث و عروج است یا مقدار نزول و عروج رویهم است، بدون مکث، و یا مقدار هر يك از این دو است، و یا تنها مقدار خود عروج است، البته بنا بر اینکه کلمه فی یوم قید باشد برای يعرج الیه به تنهایی، احتمالاتی است که آیه ” تعرج الملائكة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة،“ مؤید احتمال اخیر است، چون مدت مذکور را تنها مدت عروج معرفی می‌کند.

آنگاه بنا بر فرضی که ظرف هزار سال قید عروج باشد، آیا منظور از عروج، مطلق عروج حوادث به سوی خدا است، یا تنها عروج آنها در روز قیامت است، و مقدار هزار سال هم طول مدت قیامت است، و اگر در آیه سوره معارج مقدار آن را پنجاه هزار سال خوانده، چون مربوط به کفار است، تا به خاطر کفرشان مشقت بیشتری بکشند، ممکن هم هست بگوییم مقدار هزار سال مربوط به یکی از مواقف روز قیامت است، و مقدار پنجاه هزار سال مقدار و طول مدت پنجاه موقوف است.

از این هم که بگذریم احتمالات دیگری در خصوص هزار سال است، که آیا تحدیدی است حقیقی، و یا مراد صرف زیاد جلوه دادن مدت است، همچنان که در آیه ” یود ادهم لو یعمر الف سنة،“ نیز منظور همین است، یعنی می‌خواهد بفرماید دوست می‌دارند

بسیار زیاد عمر کنند، نه خصوص عدد هزار، لیکن این احتمال از سیاق آیه بعید است. به طوری که ملاحظه فرمودید آیه شریفه احتمالات زیادی را تحمل می‌کند، و با همه آنها می‌سازد، و **لیکن از همه آنها نزدیک‌تر به ذهن این است که کلمه فی یوم قید باشد برای ثم یعرج الیه و مراد از روز عروج امر، یکی از پنجاه موقف از مواقف روز قیامت باشد- و خدا داناتر است!**

آیه ۵ سوره سجده المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۷۱

## قیامت در سوره قیامت

- ” لا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیْمَةِ،
- وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ،
- أ یَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ،
- بَلَى قَدْرینَ عَلَیْ أَنْ نُسَوِّیَ بَنَانَهُ،
- قسم به روز قیامت،
- و قسم به نفس بسیار ملامت کننده،
- آیا آدمی پندارد که ما دیگر ابد استخوانهای پوسیده او را باز جمع نمی‌کنیم؟
- بلی ما قادریم که سرانگشتان او را هم درست گردانیم.“

بیان این سوره پیرامون مساله قیامت کبری دور می‌زند، نخست از وقوع روز قیامت خبر می‌دهد، و در مرحله دوم آن روز را یکبار با ذکر چند نشانه، و بار دیگر با اجمالی از سرگذشت انسان در آن روز توصیف می‌کند، و خبر می‌دهد که اولین قدم در سیر به سوی قیامت مرگ است، و در مرحله سوم سوره را با استدلال بر قدرت خدای تعالی بر اعاده عالم ختم نموده، اثبات می‌کند همانطور که خدای تعالی بر خلقت نخستین عالم قادر بود همچنین بر خلقت بار دوم آن، که همان قیامت است قادر است.

” لا اقسام بیوم القیمة،“ سوگند در این آیه سوگند به قیامت است.

” و لا اقسام بالنفس اللوامة،“ این جمله سوگند دوم است، و منظور از نفس لوامه نفس مؤمن است، که همواره در دنیا او را به خاطر گناهانش و سرپیچی از اطاعت خدا ملامت می‌کند، و در روز قیامت سودش می‌رساند.

بعضی گفته‌اند: منظور از نفس لوامه جان آدمی است، چه انسان مؤمن صالح، و چه انسان کافر فاجر، برای اینکه هر دوی این جانها آدمی را در قیامت ملامت می‌کنند، نفس کافر، کافر را ملامت می‌کند، به خاطر کفر و فجورش، و نفس مؤمن، مؤمن را ملامت می‌کند، به خاطر کمی اطاعتش، و اینکه در صدد بر نیامد خیری بیشتر کسب کند.

بعضی گفته‌اند: مراد از نفس لوامه تنها نفس کافر است که در قیامت او را به

خاطر کفر و معصیتی که در دنیا مرتکب شده ملامت می‌کند، همچنان که فرمود: ” و أسروا الندامة لما راوا العذاب.“

در جای دیگر در عظمت بعث فرموده: ” ثقلت في السموات و الأرض لا تاتيكم الا بغتة،“ و نیز فرموده: ” ان الساعة اتيه اكاد اخفيها لتجزى كل نفس بما تسعى،“ و نیز فرموده: ” عم يتساءلون عن النبا العظيم.“

” ا يحسب الانسان ان نجمع عظامه،“ یعنی انسان گمان کرده ما استخوانهایش را جمع نمی‌کنیم؟

” بلی قادرین علی آن نسوی بنانه،“ آری ما آن استخوانها را جمع می‌کنیم، در حالی که قادریم حتی انگشتان او را به همان صورتی که بر حسب خلقت اول داشت دوباره صورتگری کنیم. تسویه بنان صورتگری آن به همین صورتی است که می‌بینیم.

اگر از بین اعضای بدن خصوص انگشتان را ذکر کرد - شاید - برای این بوده که به خلقت عجیب آن که به صورتهای مختلف، و خصوصیات ترکیب و عدد در آمده و فواید بسیاری که بشمار نمی‌آید بر آن مترتب می‌شود، اشاره کند.

می‌دهد، می‌ستاند، قبض و بسط می‌کند و سایر حرکات لطیف و اعمال دقیق و صنایعی ظریف دارد، که با همانها انسان از سایر حیوانات ممتاز می‌شود، علاوه بر شکلهای گوناگون و خطوطی که به طور دایم اسرارش برای انسان کشف می‌شود.

” بل یرید الانسان لیفجر امامه- بلکه انسان می‌خواهد مادام العمر گناه کند،“ منظور از اینکه فرمود: انسان، فجور امام خود را می‌خواهد، این است که می‌خواهد در آینده عمرش جلوش شکافته و باز باشد و هر فجوری خواست مرتکب شود.

می‌فرماید: نه، او گمان نمی‌کند که ما استخوانهایش را جمع نمی‌کنیم، بلکه می‌خواهد مساله بعث را تکذیب کند تا به این وسیله پیش روی خود را در مدت عمرش باز کند، چون وقتی بعث و قیامتی نباشد، انسان چه داعی دارد با قید و بند تقوی و ایمان دست و پای خود را ببندد.

### روزي که مؤمنين، استهزاگران را نظاره مي کنند!

- ” إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ،
- وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامِرُونَ، وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ،
- وَ إِذَا رَوُّهُم قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ،
- وَ مَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَفِظِينَ،
- فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ،
- عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ،
- هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ،
- امروز مجرمین همواره به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌خندند،

- و وقتی به آنان برمی‌خورند با اشاره چشم به استهزای ایشان می‌پردازند،
- و چون به همفکران خود می‌رسند خوشحالانه برمی‌خورند،
- و چون به مؤمنین برمی‌خورند به یکدیگر می‌گویند اینها گمراهانند،
- و خدای تعالی این مجرمین را نگهبان و مسؤول مؤمنین نکرده،
- و چون در دنیا چنین بودند امروز مؤمنین به کفار می‌خندند،
- و بر اریکه‌های خود تکیه زده تماشا می‌کنند،
- ببینند آیا کفار در برابر کرده‌هایشان چه جزایی می‌بینند!

از سیاق آیات چنین به دست می‌آید که: مراد از جمله آنان که ایمان آوردند همان ابرار باشند، که در این آیات مورد گفتارند، و اگر اینطور تعبیر کرد برای این بود که بفهماند علت خندیدن کفار به ابرار و استهزاء کردن آنان تنها ایمان آنان بود.

همچنان که تعبیر از کفار به جمله آنانکه جرم می‌کردند برای این بوده که بفهماند علت مسخره کردن کفار مسلمانان ابرار را این بود که مجرم بودند. ”فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون“، منظور از یوم روز جزا است، و می‌فرماید: امروز کسانی که ایمان آوردند به کفار می‌خندند، نه اینکه کفار به مؤمنین بخندند همچنان که در دنیا می‌خندیدند.

”علی الارائک ینظرون هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون“، آنهایی که ایمان آوردند بر بالای تخت‌هایی در حجله قرار دارند، و به کیفر کفار تماشا می‌کنند، کیفری که به جرم افعال نکوهیده بدان مبتلا شدند، که یکی از آن افعال مسخره کردن و خندیدن به مؤمنین بود، و به این اکتفاء ننموده وقتی نزد هم فکران خود برمی‌گشتند خوشحالی می‌کردند که من چنین و چنان کردم، و تازه مؤمنین را گمراه می‌خواندند.

آیه ۲۹ تا ۳۶ سوره مطففین میزان ج ۲۰ ص ۳۹۵

### قطع ارتباط افراد و خانواده و نسب در روز قیامت

- ”فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ“
- پس آنگاه که نفخه صور قیامت دمید دیگر نسبت و خویشی در میانشان نماند و کسی از کس دیگر حال نپرسد.

مراد از این نفخه، نفخه دوم صور است که در آن همه مردگان زنده می‌شوند، نه نفخه اول که زندگان در آن می‌میرند، همچنان که بعضی پنداشته‌اند، چون نبودن انسب و پرسش و سنگینی میزان و سبکی آن و سایر جزئیات همه از آثار نفخه دوم است.

و در جمله ”فلا انسب بینهم“، آثار انسب را با نفی اصل آن نفی کرده، نه اینکه واقعا در آن روز انسب نباشد، زیرا انسب چیزی نیست که به کلی از بین برود، بلکه مراد این است که در آن روز انسب خاصیتی ندارد، چون در دنیا که انسب محفوظ و معتبر

است، به خاطر حواجیح دنیوی است. و زندگی اجتماعی دنیا است که ما را ناگزیر می‌سازد تا خانواده و اجتماعی تاسیس کنیم. و وقتی این کار را کردیم، باز مجبور می‌شویم عواطف طرفینی، و تعاون و تعاضد و سایر اسباب را که مایه دوام حیات دنیوی است معتبر بشماریم آن که فرزند خانواده است به وظایفی ملتزم می‌شود، و آن که پدر و یا مادر خانواده است به وظایفی دیگر ملتزم می‌گردد.

ولی روز قیامت ظرف پاداش عمل است، دیگر نه فعلی هست، نه التزام به فعلی. و در آن ظرف همه اسباب که یکی از آنها انساب است از کار می‌افتد و دیگر انساب اثر و خاصیتی ندارد.

” و لا یتساءلون،“ در این جمله روشن‌ترین آثار انساب را یادآور شده، و آن احوال پرسی میان دو نفر است که با هم نسبت دارند، چون در دنیا به خاطر احتیاجی که در جلب منافع و رفع مضار به یکدیگر داشتند، وقتی به هم می‌رسیدند احوال یکدیگر را می‌پرسیدند، ولی امروز که روز قیامت است دیگر کسی احوال کسی را نمی‌پرسد.

خواهی گفت: این معنا با آیات دیگر که تسائل را اثبات می‌کند منافات دارد، مانند: آیه ” و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون،“ در پاسخ می‌گوییم: نه، منافات ندارد، زیرا این آیه مربوط به تسائل اهل بهشت بعد از ورود به بهشت، و تسائل اهل جهنم بعد از ورود به جهنم است، و آیه مورد بحث مربوط به تسائل در پای حساب و حکم است، و تسائل اهل محشر را در آن هنگام نفی می‌کند.

آیه ۱۰۱ سوره مومنون میزان ج: ۱۵ ص: ۹۸

### روزی که بت و بت پرست با هم محشور می‌شوند

- ” وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ وَ مَا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فِیْقُولُ ءَ اَنْتُمْ اَضَلُّنَّمْ عِبَادِی هُوَ لَآءِ اَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِیْلَ،
- قَالُوا سُبْحٰنَكَ مَا كَانَ یَنْبَغِیْ لَنَا اَنْ نَّتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ اَوْلِیَاءَ وَ لٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ ءَابَآءَهُمْ حَتٰی نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوْا قَوْمًا بُورًا،
- و این وعده در روزی وفا می‌شود که مشرکین را با آنچه سوای خدا می‌پرستند محشورشان کند و گوید شما این بندگان را گمراه کردید یا خودشان راه را گم کردند؟
- گویند تقدیس تو می‌کنیم ما را سزاوار نبود که جز تو معبود، اولیائی بگیریم ولی تو ایشان و پدرانشان را نعمت دادی و در نتیجه مستی نعمت یاد تو را فراموش کردند و گروهی هلاکت زده شدند.“

مراد از آنچه می‌پرستند ملائکه و معبودهای بشری و بتها است، و سوال از این

معبودهاست که گوید: آیا شما این بندگان را گمراه کردید یا خودشان راه را گم کردند؟ و این درحالی است که با پرستش کنندگان خود باهم در پیشگاه خدا محشور شده و برای پاسخگویی در محشر ایستاده اند.

” قالوا سبحانك ما كان ينبغي لنا ان نتخذ من دونك من اولياء ... قوما بورا،“

این پاسخ معبودهای کفار از سؤال خدای تعالی است، که فرمود: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید؟ و پاسخ خود را با تسبیح خدا آغاز کردند، و این از ادب عبودیت است که هر جا گفتگو از شرك و یا هر جا که به وجهی بویی از شرك می‌آید خدا از آن تنزیه شود.

و معنای اینکه گفتند: برای ما سزاوار نبود که غیر از تو اولیایی بگیریم این است که این کار صحیح و عقلایی نبود، که پرستش را از تو به غیر تو تعدی دهیم، و غیر از تو اولیایی بگیریم، چیزی که هست این مشرکین خودشان نام خدایی بر سر ما نهاده، و پرستیدند.

بعد از آنکه معبودها که مورد سؤال از علت ضلالت مشرکین قرار گرفته بودند، این نسبت را از خود دفع کردند، در جمله مورد بحث شروع کردند به اسناد آن به خود کفار، البته با بیان سببی که باعث اضلال آنها شد، و آن عبارت است از اینکه اصولاً مشرکین مردمی فاسد و هالك بودند، و تو ای خدا ایشان و پدرانشان را از امتعه دنیا و نعمتهای آن برخوردار کردی، و این امتحان و ابتلاء به درازا کشید، در نتیجه سرگرم به همان تمتعات شده یاد تو را که فرستادگانت همه دم از آن می‌زدند فراموش کردند، و نتیجه‌اش این شد که از توحید به شرك گراییدند.

” فقد کذبکم بما تقولون فما تستطیعون صرفا و لا نصرا ....“ کلامی است از خدای تعالی که به مشرکین که معبودهایشان شما را در آنچه به آنها نسبت می‌دادید تکذیب نموده و الوهیت و ولایت را از خود نفی کردند، دیگر شما ای بت‌پرستان چه می‌توانید بکنید و چگونه می‌توانید عذاب را از خود دور سازید؟ چون نه عبادت کردندتان معبودها را، به دردتان می‌خورد، و نه به وسیله آنها می‌توانید خود را یاری کنید .

و اینکه فرموده: ” و من یظلم منکم نذقه عذابا کبیرا،“ مراد از ظلم، مطلق ظلم و معصیت است، هر چند که مورد آیات سابق خصوص ظلم به معنای شرك است. جمله ” من یظلم منکم ...“ از قبیل وضع قانون عمومی در جای حکم خاص است، و نکته آن، اشاره به این است که حکم الهی نافذ و جاری است و هیچ کس نیست که مانع آن باشد یا آن را تاخیر بیندازد، گویا فرموده: و چون معبودهایشان شما را تکذیب کنند و نتوانند بلاگردان و یا یار شما باشند، پس حکم عمومی با نفوذ و جریانگی که دارد کسی نمی‌تواند جلوگیری و تاخیر اندازنده آن شود، پس شما به طور قطع چشنده عذاب خواهید بود.

آیه ۱۷ و ۱۸ سوره فرقان المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۶۲

## حشر جمعی مشرکین و خدایان دروغین

- ” وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شِرْكَاؤُكُمْ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ،
  - انظرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ،
  - و روزی که همگی آنها را محشور می‌کنیم، به کسانی که شرك ورزیدند می‌گوییم: کجایند آن شرکائی که برای ما می‌پنداشتید،
  - آنوقت است که عذری ندارند مگر اینکه بگویند به خدا، که پروردگار ما است سوگند، ما مشرک نبودیم،
  - ای محمد ببین چگونه به خود دروغ می‌بندند و چطور از شرکائی که برای خدا ساخته بودند، عین و اثری نمی‌یابند.“
- عنايت کلام در این آیه تنها در کلمه ”جمیعا“ است، زیرا این کلمه است که دلالت می‌کند بر اینکه علم و قدرت پروردگار از احدی از آنان تخلف نکرده و محیط بر همه آنان است، و به زودی همه‌شان را بحساب درآورده و محشورشان کرده، احدی را از قلم نمی‌اندازد .

خداوند بزودی آنان را محشور کرده و از شرکائی که برای خدا قائل بودند، سراغ می‌گیرد، و چون شرکائی برای پروردگار نمی‌یابند تا حاضر سازند، لذا شرك خود را انکار کرده و به دروغ به خدا سوگند می‌خورند .

و اما اینکه چطور در قیامت آلهه دروغی خود را نمی‌یابند؟ برای این است که روز قیامت روزی است که بر هر کس عیان می‌شود که امر و ملك و قوت همگی از آن خدا است و بس!

آیه ۲۲ و ۲۳ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۶۸

## روز بی یار و بی یاور

- ” يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْعُرُورُ،
  - ای مردم ! از پروردگارتان بترسید، و از روزی که پدر برای فرزندش کاری نسازد، و فرزند به هیچ وجه کار ساز پدر خود نشود، بیمناک باشید، که وعده خدا حق است، زندگی این دنیا فریبتان ندهد، و شیطان فریبنده، در کار خدا به فریبتان نکشد.“
- در این آیه شریفه در بیانی عمومی همه را مخاطب قرار داده و به سوی تقوی

دعوت و از روز قیامت انذار می‌کند، قیامتی که هیچ بی‌نیاز کننده‌ای نیست، که آدمی را بی‌نیاز کند، مگر ایمان و تقوی:

- ای انسانها بپرهیزید از پروردگارتان، و او خدای سبحان است، و بترسید روزی را و آن روز قیامت است، که لا یجزی کفایت نمی‌کند پدیری از فرزندش، و نه مولودی کفایت کننده و بی‌نیاز کننده است چیزی را از والد خویش، که وعده خدا به آمدن قیامت حق است، یعنی ثابت است و تخلف ناپذیر، فلا تغرنکم الحیوة الدنیا پس زنهار، که زندگی دنیا با زینت فریبنده خود شما را بفریبید، و لا یغرنکم بالله الغرور، و بطور کلی بهوش باشید، که هیچ فریبنده‌ای چه از شوون زندگی باشد، و چه خصوص شیطان شما را گول نزند.

آیه ۳۳ سوره لقمان میزان ج: ۱۶ ص: ۳۵۶

### حشر، و ظهور مالکیت حقیقی الهی

- "... وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ،
- ... و بدانید که خدا حائل می‌شود میان مرد و دل او و اینکه به سوی او محشور می‌شوید!"

در لسان قرآن مجید قلب همان جان آدمی است که با قوا و عواطف باطنیه‌ای که مجهز است به کارهای حیاتی خود می‌پردازد .

خدای تعالی میان انسان و جزء جزء وجودش و تمامی توابعش حائل است، بین او و قلبش، بین او و گوشش، بین او و چشمش، بین او و بدنش و بین او و جاننش، و در آنها هم بنحو ایجاد تصرف می‌کند، و هم بنحو مالک قرار دادن انسان، که هر مقدار از آن را بهر نحوی که بخواهد به سود انسان تملیک می‌کند، و هر مقدار را که نخواهد نمی‌کند.

به همین جهت در آیه مورد بحث جمله بالا را با جمله: "و انه الیه تحشرون،" ختم کرده، چون حشر و بعث نشئه‌ای است که در آن نشئه برای هر کسی آشکار می‌شود که مالک حقیقی خدا است و حقیقت ملک تنها از آن او است و بس، و شریکی برای او نیست، و در آن نشئه ملک‌های صوری و سلطنت‌های پوچ ظاهری باطل می‌شود، و تنها ملک او باقی می‌ماند، همچنانکه فرموده: "لمن الملك الیوم لله الواحد القهار،" و نیز فرموده: "یوم لا تملك نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله!"

پس گویا آیه مورد بحث می‌خواهد بفرماید: بدانید که خدا مالک حقیقی شما و دل‌های شما است، و او از هر چیز به شما نزدیک‌تر است، و شما به زودی به سویش باز می‌گردید، و برایتان معلوم می‌شود که چگونه مالک حقیقی شما است و چطور بر شما مسلط است، و هیچ چیز شما را از او بی‌نیاز نمی‌کند .

آیه ۲۴ سوره انفال میزان ج: ۹ ص: ۵۸



## خلق قیامت، و نفخ صور، و کیفیت احضار و حشر عام

- ” وَ أَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّقُوا وَ هُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تَحْشُرُونَ،
- وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عِلْمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ،
- و که به پای دارید نماز را و از خدا بترسید و او خدائی است که به سویش محشور می‌شوید.
- و آن خدائی است که خلق کرد آسمانها و زمین را به حق، و یاد کن روز قیامت را روزی که چون بخواهد ایجاد بفرماید می‌گوید باش پس می‌باشد، راست و درست گفتار خدا است، و از برای خدا است پادشاهی، روزی که دمیده می‌شود در صور، او دانای نهان و آشکار است و او است محکم کار و آگاه ! “

خدای تعالی اگر عالم را آفرید به خاطر منظوری است که داشت، و آن منظور بازگشت مردم است به سوی او، و به همین منظور روز بازگشت را به وجود خواهد آورد، و خواهد فرمود: ” کن ! “ و چون قول او حق است پس چنین روزی خواهد آمد و در آن روز برای همه معلوم خواهد شد که ملك و سلطنت برای او است، و غیر او هیچ کسی سلطنت بر چیزی ندارد .

اگر از میان همه اوصاف و خصوصیات قیامت تنها مساله نفخ صور را ذکر کرد برای اشاره کردن به خصوصیتی بود که مناسب با مقام است، و آن مساله کیفیت احضار عام است که جمله: ” وَ هُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تَحْشُرُونَ، “ آن را بیان می‌کند، زیرا که حشر یعنی با اجبار مردم را اخراج کردن و در جائی جمع نمودن، که نفخ در صور هم همین معنا را می‌رساند، زیرا موقعی شیپور می‌زنند که بخواهند افراد لشکر را برای امر مهمی بسیج کنند، در قیامت نیز در صور دمیده می‌شود و مردم از قبرها بیرون آمده برای حضور در محکمه الهی به عرصه محشر در می‌آیند:

- ” وَ نَفخ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ . . . ،
- ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم جميع لدينا محضرون،
- فالיום لا تظلم نفس شيئا و لا تجزون الا ما كنتم تعملون، “

آیه ۷۲ و ۷۳ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۲۰۸

## نشر و باز شدن طومار مردگان در پیشگاه الهی

- ” هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ،

- او است آن کسی که زمین را برای شما رام کرده پس در اقطار آن آمد و شد کنید و از رزق آن بخورید و بدانید که زنده شدن بار دیگر شما به سوی او است.“

کلمه نشور به معنای احیای مردگان بعد از مردن است، و اصل این کلمه به معنای نشر طومار و جامه، یعنی گشودن آن بعد از جمع کردن و پیچیدن آن است. می فرماید: خدای تعالی آن کسی است که زمین را منقاد و رام شما کرد، تا بتوانید بر پشت آن قرار بگیرید، و از این قطعه به آن قطعه اش بروید، و از رزقش که او برایتان مقدر فرموده بخورید، و به انواع مختلفی برای به دست آوردن آن رزق در زمین تصرف کنید.

” و الیه النشور،“ یعنی طومار زندگی مردگان که با مرگ پیچیده شده، دوباره در قیامت در محضر او باز می شود. مردگان را از زمین درمی آورد، و برای حساب و سپس جزا زنده می کند، پس به همین دلیل رب و مدبر امر زندگی دنیایان او است، که در زمین جایگزینتان نمود و به راه و روش زندگی در آن هدایتتان کرد، و نیز حکومت بر شما در میراندن و زنده کردن و حساب و جزاء برای او است.

آیه ۱۵ سوره ملك المیزان ج ۱۹ ص ۵۹۸

## قسمت چهارم: وضعیت زنده شدگان

### بازگشت خاک هر قالبی به قالب روح خود

در روایات اسلامی، در کتاب احتجاج، در ضمن احتجاج امام صادق علیه السلام آمده که: سائل پرسید: آیا روح آدمی بعد از بیرون شدن از قالبش متلاشی می‌شود و یا همچنان باقی می‌ماند؟

امام علیه السلام فرمود: نه، بلکه تا روزی که در صور دمیده شود باقی می‌ماند، و بعد از آنکه در صور دمیده شد، همه چیز باطل و فانی می‌شود، دیگر نه حسی می‌ماند و نه محسوسی، آنگاه دوباره همه چیز به حال اول خود برمی‌گردد، همان طوری که مدبر آنها بار اول ایجاد کرده بود، و این بعد از گذشتن چهار صد سال سکون و آرامش خلق در فاصله بین دو نفخه است.

سائل پرسید: چگونه می‌تواند دوباره مبعوث شود با اینکه بدنش پوسیده و اعضای آن متفرق شده، يك عضو در يك شهری طعمه درندگان شده، و عضو دیگرش در شهری دیگر مورد حمله حشرات آنجا گشته، و عضو دیگرش خاک شده با خاک آن شهر به صورت دیوار در آمده؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آن خدایی که بار نخست او را از هیچ آفرید و بدون هیچ الگویی صورتگری کرد، می‌تواند دوباره به همان وضع اول اعاده‌اش دهد .  
سائل عرضه داشت: این معنا را برایم بیشتر توضیح بده!

فرمود: هر روحی در مکان مخصوص به خود مقیم است، روح نیکوکاران در مکانی روشن و فراخ و روح بدکاران در تنگنایی تاریک، و اما بدن‌ها خاک می‌شود، همان طور که اول هم از خاک خلق شده بود، و آنچه درندگان و حشرات از بدن‌ها می‌خورند و دوباره بیرون می‌اندازند، در خاک هست و در پیشگاه خدا که هیچ چیز حتی موجودی ریز به اندازه ذره در ظلمات زمین از او غایب نیست، و عدد تمامی موجودات و وزن آنها را می‌داند، محفوظ است و خاک روحانیان به منزله طلا است در خاک.

پس چون هنگام بعث می‌رسد باران نشوز به زمین می‌بارد، و زمین ورم می‌کند، پس خاک بشر نسبت به خاکهای دیگر، چون خاک طلایی که با آب شسته شود، مشخص می‌گردد و چون کره‌ای که از ماست بگیرند، جدا می‌شود.

پس خاک هر قالبی به قالب خود درمی‌آید، و به اذن خدای قادر، بدانجا که روح او هست منتقل می‌شود، صورتها به اذن صورتگر به شکل اول خود برمی‌گردد و روح در آن دمیده می‌شود .

و چون خلقت هر کسی تمام شد هیچ کس از خودش چیزی را ناشناخته نمی‌یابد. و در نهج البلاغه می‌فرماید: چون خدا اراده می‌کند او را دوباره خلق کند، می‌گوید: باش و او بی‌درنگ خلق می‌شود، و این گفتن چون گفتن ما با صوت و آوازی که شنیده شود نیست، بلکه کلام خدای سبحان همان فعل اوست، که آن را ایجاد کرده است در حالی که مثل آن قبلاً نبود.

المیزان ج: ۱۷ ص: ۱۷۶

### ورود به قیامت با سائق و شاهد

- ” وَ نُفِّخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ،
- و چون در صور دمیده می‌شود به او می‌گویند این است آن روزی که بدان تهدید می‌شدی.“
- ” وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ،
- و هر فرد که به عرصه قیامت می‌آید يك نفر از پشت سر او را می‌راند و يك نفر هم گواه با او است.“
- کلمه سیاقه به معنای وادار کردن حیوان به راه رفتن است، که در این صورت راننده در عقب حیوان قرار دارد، و حیوان را می‌راند.
- و این که فرموده: ” و جاءت كل نفس معها سائق و شهيد“ معنایش این است که هر نفسی به سوی خدا می‌آید، و در محضر او برای فصل قضاء و پس دادن حساب حضور به هم می‌رساند، به دلیل اینکه در جای دیگر فرموده: ” الی ربك يومئذ المساق.“
- و معنای آیه این است که: هر کسی در روز قیامت به محضر خدای تعالی حاضر می‌شود، در حالی که سائقی با او است که او را از پشت سر می‌راند و شاهدهی همراه دارد که به آنچه وی کرده گواهی می‌دهد.
- در آیه شریفه تصریح نشده که این سائق و شهید ملائکه‌اند یا همان نویسندگانند و یا از جنس غیر ملائکه‌اند، چیزی که هست از سیاق آیات چنین به ذهن می‌رسد که آن دو از جنس ملائکه‌اند.
- و نیز تصریح نشده به اینکه در آن روز شهادت منحصر به این يك شاهدهی است که در آیه آمده است. و لیکن آیات وارده در باره شهادت روز قیامت عدم انحصار آن را می‌رساند.
- و نیز آیات بعدی هم که بگومگوی انسان را با قرین خود حکایت می‌کند دلالت دارد بر اینکه با انسان در آن روز غیر از سائق و شهید کسانی دیگر نیز هستند.
- در روایات اسلامی، در جوامع الجامع از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

روایت کرده که فرمود: نویسنده حسنات در طرف راست آدمی، و نویسنده سیئات در طرف چپ آدمی قرار دارند و دست راستی بر دست چپی فرماندهی دارد، و دست چپی به فرمان او کار می‌کند.

بنا بر این، اگر انسان عمل نیکی انجام دهد، دست راستی ده برابرش را می‌نویسد، و اگر عمل زشتی مرتکب شود به دست چپی می‌گوید: هفت ساعت مهلتش بده، شاید تسبیحی گوید و استغفاری کند، (اگر نکرد آن وقت گناهش را بنویس).

**مؤلف:** در نهج البلاغه در معنای آیه ” و جاءت کل نفس معها سائق و شهید،“ فرموده: سائقی که او را به سوی محشر می‌برد، و شاهدهی که علیه او به آنچه کرده است شهادت می‌دهد.

### کنار رفتن پرده غفلت و تیزبین شدن دیدگان

- ” لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ،  
- به او گفته می‌شود این وضع که می‌بینی در دنیا هم بود اما تو از آن در پرده‌ای از غفلت بودی ما امروز پرده‌ات را کنار زدیم اینک دیدگانت امروز تیزبین شده است!“

وقوع این آیه در سیاق آیات قیامت و قرآنی که پیرامون آن است، اقتضا دارد که این آیه نیز از خطابات روز قیامت و خطاب کننده در آن خدای سبحان، و مورد خطاب در آن همان انسانی باشد که در جمله ” و جاءت کل نفس،“ سخن از او به میان آمده، و این معنا را دست می‌دهد که خطاب در آن خطابی است عمومی و متوجه به تمامی انسانها، الا اینکه توبیخ و عتابی که از آن استشمام می‌شود چه بسا اقتضا کند که بگوییم خطاب در آن تنها متوجه منکرین معاد باشد، علاوه بر این، سیاق این آیات اصلا سیاق رد منکرین معاد است که گفته بودند: ” ء اذا متنا و كنا ترابا ذلك رجع بعید.“

و اشاره به کلمه هذا به آن حقایقی است که انسان در قیامت با چشم خود مشاهده می‌کند و می‌بیند که تمامی اسباب از کار افتاده، و همه چیز ویران گشته، و به سوی خداوند واحد قهار برگشته است، و همه این حقایق در دنیا هم بود.

اما انسان به خاطر رکون و اعتمادی که به اسباب ظاهری داشت از این حقایق غافل شده بود، و خیال می‌کرد سببیت آن اسباب از خود آنها است، و نمی‌دانست که هر چه دارند از خداست و خدا روزی سببیت را از آنها خواهد گرفت، تا آنکه در قیامت خدای تعالی این پرده غفلت را از جلو چشم او کنار زد، آن وقت حقیقت امر برایش روشن شده فهمید، و به مشاهده عیان فهمید، نه به استدلال فکری.

و به همین جهت این طور خطاب می‌شود: ” لقد كنت في غفلة من هذا،“ تو در دنیا از اینهایی که فعلا مشاهده می‌کنی و به معاینه می‌بینی در غفلت بودی، هر چند که در دنیا

هم جلو چشمت بود و هرگز از تو غایب نمی‌شد، لیکن تعلق و دل‌بستگی‌ات به اسباب، تو را از درک آنها غافل ساخت و پرده و حائلی بین تو و این حقائق افکند، اینک ما آن پرده را از جلو درک و چشمت کنار زده‌ایم، - **فبصرک** - در نتیجه بصیرت و چشم دلت - **الیوم** - امروز که روز قیامت است - **حیدد** - تیزبین و نافذ شده، می‌بینی آنچه را که در دنیا نمی‌دید!

از این آیه دو نکته استفاده می‌شود: اول اینکه روز قیامت را به روزی معرفی می‌کند که در آن روز پرده غفلت از جلو چشم بصیرتش کنار می‌رود در نتیجه حقیقت امر را مشاهده می‌کند، و این نکته در آیاتی بسیار دیگر نیز آمده، مانند آیه: "و الامر یومئذ لله،" و آیه: "لمن الملك الیوم لله الواحد القهار،" و آیاتی دیگر نظیر اینها.

**و دوم اینکه آنچه خدا برای فردای قیامت انسان تهیه دیده، از همان روزی تهیه دیده که انسان در دنیا بوده، چیزی که هست از چشم بصیرت او پنهان بوده است و مخصوصا از همه بیشتر این حقیقت برای او پنهان بوده که روز قیامت روز کنار رفتن پرده‌ها، و مشاهده پشت پرده است .**

برای اینکه اولاً غفلت وقتی تصور دارد که در این میان چیزی باشد و ما از بودنش غافل باشیم. از سوی دیگر تعبیر به **غطاء** ( پرده ) کرده، و این تعبیر در جائی صحیح است که پشت پرده چیزی باشد و پرده آن را پوشانده و بین بیننده و آن حائل شده باشد.

و از سوی سوم تعبیر به **حدت** و **تیزبینی** در جایی صحیح است، و چشم تیزبین در جایی به درد می‌خورد که بخواهد یک دیدنی بسیار دقیقی را ببیند و الا احتیاجی به چشم تیزبین پیدا نمی‌شود.

### فرشته موکل تحویلش می دهد !

- " وَ قَالَ قَرِيبُهُ هَذَا مَا لَدَى عَتِيدٍ،
- فرشته موکل او می‌گوید این است آن انسانی که همواره با من بود و اینک حاضر است!

سیاق آیه خالی از چنین ظهوری نیست که مراد از این قرین همان **ملك موکلی** باشد که در دنیا با او بود، حال اگر سائق هم همان باشد معنا چنین می‌شود: خدایا این است آن انسانی که همواره با من بود و اینک حاضر است!

و اگر مراد از کلمه **قرین** شهید می‌باشد که او نیز با آدمی است، معنا چنین می‌شود: این است - در حالی که به نامه اعمال آن انسان اشاره می‌کند، اعمالی که در دنیا از او دیده - آنچه من از اعمال او تهیه کرده‌ام!

در روایات اسلامی، در **الدر المنثور** است که ابن ابی الدنيا - در کتاب ذکر الموت

- و ابن ابی حاتم ، و ابو نعیم - در کتاب حلیه - از جابر بن عبد الله روایت کرده که گفت: من از رسول خدا شنیدم که فرمود: فرزند آدم، از آن آینده‌ای که برایش مقدر شده چقدر غافل است.

خدای تعالی وقتی می‌خواهد این بنده را بیافریند به فرشته می‌گوید: رزق او را بنویس، آثارش را بنویس، اجلش را هم بنویس، این را هم که آیا سعید است یا شقی ثبت کن! آنگاه این فرشته بالا می‌رود، و خدای تعالی فرشته دیگری روانه می‌کند تا او را حفظ کند، آن فرشته نیز همواره مراقب او است، تا وی به حد رشد برسد، او نیز بالا می‌رود.

و خدای تعالی دو فرشته دیگر را موکل بر او می‌کند، تا حسنات و گناهانش را ثبت کنند، و این دو فرشته همچنان هستند تا آنکه مرگ آن بنده فرا رسد، آن وقت این دو فرشته نویسنده بالا می‌روند، فرشته موت می‌آید تا جان او را بگیرد، و چون او را داخل قبر کنند، دوباره جانش را به کالبدش برگرداند، و دو فرشته قبر آمده او را امتحان می‌کنند سپس بالا می‌روند.

و چون روز قیامت شود، دو فرشته نویسنده حسنات و گناهان، دوباره به سراغش می‌آیند، و نامه عمل او را باز کرده به گردنش می‌افکنند، و همچنان با او هستند، یکی به عنوان سائق و دیگری به عنوان شهید تا به عرصه‌اش برسانند.

آنگاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود به درستی در پیش رو، امری عظیم دارید، امری مافوق قدرتتان، از خدای عظیم استقامت بجویید!

آیه ۲۰ تا ۲۸ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۲۲

### شرح روزی که در صور دمیده می‌شود!

- ” یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا،  
- روزی که در صور دمیده شود و در آن روز گناهکاران را کور محشور کنیم.“  
نفخ صور کنایه از احضار و دعوت است. کلمه زرق به معنای کبود است. مراد از کبود محشور شدن مجرمین، کور بودن ایشان است. و آیه ” وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَىٰ وَجُوهِهِمْ عَمِيَآءَ“ هم آن را تایید می‌کند.

” یتخافتون بینهم ان لبثتم الا عسرا ....“

کلمه تخافت به این معنا است که عده‌ای با یکدیگر آهسته صحبت کنند، و این آهسته سخن گفتن در اهل محشر به خاطر هول مطلع و فزعی است که به ایشان دست می‌دهد، و جمله ” ان لبثتم الا عسرا،“ بیان همان کلامی است که بین خود، تخافت می‌کنند، و معنای جمله به طوری که از سیاق بر می‌آید این است که به صورت پچ‌پچ به یکدیگر می‌گویند قبل از قیامت در دنیا بیش از ده روز نماندید، و منظورشان از این سخن، اندک شمردن عمری است که در دنیا کردند نسبت به خلود و ابدیتی که نشانه‌های آن برایشان

آشکارا شده است .

” نحن اعلم بما يقولون اذ يقول امثلهم طريقة ان لبثتم الا یوما- یعنی ما به همه آنچه که در باره مکت در دنیا می‌گویند احاطه علمی داریم چون می‌دانیم که معتدل‌ترین آنان و آنهایی که گفتارشان نزدیک‌تر به صدق است می‌گویند: در دنیا نماندید مگر يك روز.“

و اگر گوینده این حرف را معتدل و راست‌گوترین مردم دانسته، برای این است که ماندن محدود در دنیا و عمر ناچیز آن در قبال ماندن تا ابد و عمر جاودانه قابل مقایسه نیست، و اصلا قدر و اندازه‌ای ندارد، پس اگر کسی آن را يك روز بداند نسبت به کسانی که ده روز دانسته‌اند به واقع نزدیک‌تر و راست‌گوتر است.

و همین قول نیز نسبی و غیر حقیقی است، حقیقت قول همان است که خدای سبحان در آیه:” وقال الذین اوتوا العلم و الايمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث و لکنکم کنتم لا تعلمون،“ بیان کرده است.

- ” یَوْمَئِذٍ يَنْبَعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا،
- یَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أِذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا،
- يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا،
- وَ عَنَتِ الْأُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا،
- وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا،

- آن روز دعوت کننده حشر را که هیچ کجی و اعوجاجی در کارش نیست پیروی می‌کنند، و همه صداها به احترام خدای رحمان بیفتند و جز صدائی آهسته چیزی نمی‌شنوی،
- در آن روز شفاعت سودی ندارد مگر از کسی که خدای رحمان اجازه شفاعتش داده باشد و سخن او را در شفاعت بپسندد،
- خدا آنچه قبلا فرستاده‌اند و آنچه از آثار که دنبال خود آنان می‌رسد می‌داند و اما ایشان احاطه علمی به او ندارند،
- و چهره‌ها در مقابل خدای زنده و قیوم متواضع شود و هر کس وزر ستمی به دوش دارد نومید گردد،
- و هر کس کارهای شایسته و ایمان داشته باشد از ستم کشیدن و زبون شدن نترسد.“

مردم در آن روز جز پیروی محض چاره‌ای ندارند، نه می‌توانند کمترین توقفی کنند، و نه کمترین استنکاف و تنبلی و مسامحه‌ای، برای اینکه همه اینها فرع توانستن است و آن روز نه تنها مردم توانایی ندارند بلکه توهم آن را هم نمی‌کنند چون آن روز به عیان می‌بینند که ملك و قدرت تنها از خدای سبحان است و کسی شريك او نیست همچنانکه



فرمود: ” لمن الملك اليوم لله الواحد القهار ! “ و نیز فرموده: ” ولو يرى الذين ظلموا اذ يرون العذاب ان القوة لله جميعا ! “

آن روز صداها به خاطر استغراق در مذلت و خواری در برابر خدای تعالی آنچنان آهسته می‌شود که هیچ شنونده‌ای جز صدایی خفیف نمی‌شنود.

” يومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له قولاً.“

اینکه منفعت شفاعت را نفی می‌کند، کنایه از این است که قضاء به عدل، و حکم فصل بر حسب وعده و وعید الهی جریان یافتنی است، و هیچ عاملی جرم مجرمی را ساقط ننموده، گناهی را از گناهکاری صرفنظر نمی‌کند، پس معنای اینکه فرمود شفاعت نافع نیست، این است که شفاعت اثر ندارد. و جمله ” الا من اذن له الرحمن و رضی له قولاً،“ استثنایی است که دلالت می‌کند بر اینکه در کلام سابق همه عنایت در این است که شفاء را نفی کند نه تاثیر شفاعت را در شفاعت شدگان، و مراد این است که به کسی اجازه نمی‌دهند که در مقام شفاعت کسی سخنی بگوید، همچنانکه جمله بعدی هم که می‌فرماید: ” و رضی له قولاً،“ اشاره به این معنا دارد، و می‌فهماند که آن روز سخن گفتن منوط به اجازه است، همچنانکه می‌فرماید: ” يوم يات لا تكلم نفس الا باذنه،“ و نیز می‌فرماید: ” لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن و قال صواباً.“

و اما اینکه فرمود: ” و رضی له قولاً،“ معنایش این است که قول او آمیخته با چیزی که مایه سخط خدا است از قبیل خطا و خطیئه نباشد، چون اطلاق جمله اقتضا دارد به عموم حمل شود، و چنین کلامی جز از کسی که خدا سرپرده‌اش را خالص از خطای در اعتقاد و خطیئه در عمل کرده باشد نمی‌تواند سر زند، تنها کسانی ممکن است چنین کلامی داشته باشند که خدا دلهاشان را در دنیا از رجس شرك و جهل پاك کرده باشد، و یا کسانی که ملحق به ایشان شده باشند، چون روز قیامت همه بلاها و ابتلاآت از ناحیه دلها و باطنها است، همچنانکه فرمود: يوم تبلى السرائر !

” يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و لا يحيطون به علماً.“

آیه شریفه احاطه علمی خدای را نسبت به مجرمین افاده می‌کند، احاطه نسبت به خلود ایشان که همان موقف جزاء باشد و نسبت به ما خلف ایشان که همان موقف دنیا و قبل از مردن و مبعوث شدنشان باشد، پس مجرمین از هر سو محاط علم خدا هستند، و خود احاطه‌ای به علم خدا ندارند، پس خدا به آنچه کرده‌اند کیفرشان می‌کند، و آن روز است که روی‌ها در برابر حی قیوم ذلیل گشته، نمی‌توانند حکم او را رد کنند، اینجا است که به تمام معنا خائب و خاسر می‌شوند.

” و عننت الوجوه للحی القيوم.“

” عننت“ به معنای ذلت در قبال قهر قاهر است، و حالتی است که در قیامت هر موجودی در برابر خدای سبحان، و در قبال ظهور سلطنت الهی او به خود می‌گیرد، همچنانکه فرمود: ” لمن الملك اليوم ؟ لله الواحد القهار ! “

و به حکم این آیه در آن روز هیچ چیز مالک چیزی نیست، و مالک نبودنش به تمام معنای کلمه است، و همین خود ذلت و مسکنت علی الاطلاق است، و اگر عنت و ذلت را به وجوه نسبت داده از این باب بوده که وجوه اولین عضوی است که آثار ذلت در آن نمودار می‌شود و لازمه این عنت این است که نتواند مانع حکم خدا، و نفوذ آن در خلق گردد، و میان اراده خدا و ایشان حائل شود، پس هر اراده‌ای که در باره ایشان بکند ممضی و نافذ است!

و اگر در میان همه اسماء خدا دو اسم حی و قیوم انتخاب شد، بدین جهت بوده که مورد کلام مردگانی هستند که بار دوم زنده شدند، و وقتی زنده شدند که تمامی آن اسباب و وسایل که در دنیا در اختیارشان بود از کف داده‌اند، و در چنین مورد و ظرفی، مناسب همان حیات مطلقه و قیومت او نسبت به هر چیز است.

- ” و قد خاب من حمل ظلما،

و من يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا يخاف ظلما و لا هضما.“

این آیه بیان پاداش خلق است، اما در جمله ” و قد خاب من حمل ظلما،“ مراد مجرمینی هستند که ایمان نیاوردند و آن روز خبیث را که بدترین جزاء است دارند، نه هر کسی که مرتکب ظلم و لو مختصری از آن شده باشد، و یا هر ظالمی که باشد چه مؤمن و چه کافر، نه، زیرا مؤمن هرگز در قیامت دچار خبیث نمی‌شود، چون شفاعت شامل او می‌گردد.

و بر فرض هم که مراد عموم ظالمان باشد، و بخواهد بفرماید هر کس که وزر و وبال ظلم را حمل کرده باشد خائب است، ناگزیر معنایش خبیث از آن قسم سعادت است که ظلم با آن منافات دارد، نه خبیث از مطلق سعادت.

و اما جمله ” و من يعمل من الصالحات و هو مؤمن ...“، بیانی است طفیلی برای حال مؤمنین صالح، که به منظور تکمیل اقسام و تتمیم سخن در دو فریق صالحان و مجرمین آمده است، و اگر عمل صالح را مقید به ایمان کرده، برای این است که عمل صالح به وسیله کفر حبط می‌شود، و این مقتضای آیات حبط است.

### پایان سرنوشت انسانها

با خاتمه یافتن این آیه بیان اجمالی سرنوشت ایشان در روز جزاء از ساعتی که مبعوث می‌شوند تا وقتی که به پاداش عمل خود می‌رسند، تمام می‌شود.

اول مساله احضارشان را با جمله ” یوم ینفخ فی الصور،“ و سپس مساله حشرشان را با جمله ” یتخافتون،“ بیان نموده و آن را خیلی نزدیک معرفی کرده، به طوری که بعضی از افرادی که در باره آن اظهار نظر می‌کنند می‌گویند: **یک روز میان مرگ و بعثت ما فاصله شد.**

در مرحله سوم مساله گنجایش زمین برای اجتماع همه مردم را بیان کرد، و با جمله ” و یسئلونك عن الجبال ...“ فهماند که در آن روز زمین هموار و بدون پستی و بلندی می‌شود. (رجوع شود به فصل: تغییرات طبیعی قیامت)

در مرحله چهارم اطاعت و پیروی مردم از داعی حضور را با جمله ” یومئذ یتبعون الداعی لا عوج له،“ بیان کرد.

و در مرحله پنجم با جمله ” یومئذ لا تنفع الشفاعة،“ خاطر نشان ساخت که شفاعت هیچ تاثیری در اسقاط جزاء ندارد مگر به اذن.

و در مرحله ششم با جمله ” یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم،“ مساله احاطه علمی خدا را نسبت به حال بندگان، و احاطه نداشتن بندگان به علم او را خاطر نشان ساخت.

و در مرحله هفتم سلطنت خدای را بر کافران، و ذلت ایشان را در برابر او، و نفوذ حکم او در میان بندگان را با جمله ” و عنت الوجوه للهی القیوم،“ بیان کرد.

و در مرحله هشتم با جمله ” و قد خاب “ کيفر کافران را معین نمود که چیست؟ با این بیان وجه ترتب آیات به یکدیگر و ترتب مطالب آنها معلوم گردید.

### فتعالی الله الملك الحق!

این جمله تسبیح و تنزیه خدا است از هر چیزی که لایق ساحت قدس او نیست. خدای تعالی ملکی است که در ملك خود تصرف می‌کند یعنی مردم را به سوی راهی که صلاح ایشان است هدایت می‌کند، و سپس احضارشان نموده جزایشان می‌دهد، و جزایشان بر طبق عمل آنان است، چه خیر و چه شر، پس چنین خدایی که مالک هر چیزی است و ملکش مطلق هم هست، متعالی است، هیچ مانعی از تصرفاتش منع نمی‌کند، و کسی نیست که حکمش را تعقیب نماید، رسولانی می‌فرستد، کتابهایی برای هدایت مردم نازل می‌کند، و همه اینها از شؤون سلطنت او است، و سپس بعد از مردن مبعوثشان نموده، احضارشان می‌کند، آنگاه بر طبق آنچه کرده‌اند جزایشان می‌دهد، در حالی که همه برای حی قیوم، سر بزیر افکنده، ذلیل شده باشند، و این نیز از شؤون سلطنت او است، پس او است ملك در اول و در آخر، و او است حقی که بر آنچه ازل بوده ثابت خواهد بود.

آیه ۱۰۳ تا ۱۱۴ سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۲۹۵

### رستاخیز همه مردگان با آخرین نفخه صور

- ” وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ،
- قَالُوا يَا بُولَاقْنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ،

- إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ،

- بعد از آن صیحه بار دیگر در صور دمیده می‌شود، ناگهان همه از قبرها به سوی پروردگارشان می‌شتابند،
- در حالی که می‌گویند: و او ایلا چه کسی ما را از این خوابگاهمان برانگیخت؟ این همان وعده‌ای است که خدای مهربان به توسط انبیایش به ما می‌داد و معلوم شد انبیای او راست می‌گفته‌اند،
- آن نفخه هم به جز يك صیحه نیست که ناگهان همگی نزد ما حاضر می‌شوند.

این نفخه صور، نفخه دومی است که به وسیله آن همه مردگان زنده می‌شوند، و قیامت برپا می‌گردد و مردم همگی به سرعت به پیشگاه پروردگارشان شتاب می‌کنند.

” ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم جميع لدينا محضرون،“ آن صیحه و نفخه‌ای که ایشان را ناگهانی رسید، و بدون درنگ و مهلت همه را نزد ما حاضر ساخت، نبود مگر يك نفخه و صیحه.

تعبیر به ”لدينا - نزد ما“ بدین جهت است که روز قیامت روز حضور نزد خدا است برای فصل قضا و رسیدگی به حساب اعمال و حقوقی که مردم از یکدیگر ضایع کرده‌اند.

آیه ۵۱ تا ۵۳ سوره یس المیزان ج: ۱۷ ص: ۱۴۶

### حال مردم در نفخه اول صور و در نفخه دوم صور

- ”يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ، تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ،“
- روزی که زلزله‌های وحشتناک همه چیز را به لرزه درمی‌آورد،
- و از پس آن، حادثه دومین - صیحه عظیم - رخ می‌دهد.

راجفه به صیحه‌های عظیمی تفسیر شده که در آن تردد و اضطرابی باشد، و رادفه به صیحه متاخر تابع تفسیر شده، در نتیجه بنا بر این تفسیر، دو آیه مورد بحث با دو نفخه صور تطبیق می‌شود، که آیه زیر هم بر آنها دلالت دارد، می‌فرماید: ”و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فیهِ اُخری فاذا هم قیام ینظرون.“

مراد از راجفه نیز همان نفخه اولی است، که زمین و کوهها را تکان می‌دهد، و مراد از رادفه نفخه دوم است، که متاخر و بعد از نفخه اول صورت می‌گیرد.

- ” قلوب یومئذ واجفة ابصارها خاشعة،
- دلهایی در آن روز سخت هراسان است دیدگان صاحب آن دلها از شرم افتاده باشد.“
- این جمله بیانگر صفت آن روز است. مراد از قلوب در امثال این موارد که صفات ادراکی از قبیل علم و خوف و رجاء و نظائر آن بدان نسبت داده می‌شود، نفوس بشری است.
- اگر خشوع را به ابصار نسبت داده با اینکه خشوع از احوال قلب است، بخاطر آن بوده که اثر ظاهری خشوع در چشمها قوی‌تر از سایر اعضاء است.
- آیه ۶ تا ۹ سوره نازعات میزان ج ۲۰ ص ۳۰۰

### کیفیت نفخ و دمیدن در صور

- ” وَ اسْتَمِعَ یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ،
- و بگوش باش روزی که منادی از مکانی نزدیک ندا برمی‌آورد.“
- مراد از ندای منادی همان نفخه صور است که مسؤول آن به طوری که از آیه بعد استفاده می‌شود در آن می‌دهد.
- و اینکه فرمود: ندا از مکانی نزدیک است بدین جهت است که ندا آن چنان به خلأق احاطه دارد که به نسبت مساوی بگوش همه می‌رسد، و افراد نسبت به آن دور و نزدیک نیستند، چون ندا - همانطور که گفتیم - **نفخه بعث و کلمه حیات است.**
- ” یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ یَوْمُ الْخُرُوجِ،
- روزی که همه آن صیحه را که قضائش حتمی است می‌شنوند که روز خروج از قبرها است.“
- این آیه بیان آن روزی است که منادی ندا می‌دهد. و اگر فرمود: صیحه‌ای است به حق، برای این است که قضائی است حتمی.
- و معنای اینکه فرمود: ” ذَٰلِكَ یَوْمُ الْخُرُوجِ، “ این است که امروز روز خروج از قبرها است، همچنان که در جای دیگر فرموده: ” یوم یخرجون من الاجداث سراعا.“
- ” اِنَّا نَحْنُ نُحْیِ وَ نُمِیتُ وَ اِلَیْنَا الْمَصِیرُ،
- این ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و بازگشت به سوی ما است .“

مراد از احیاء افاضه حیات بر جسدهایی است که در دنیا مرده‌اند. و مراد از اماته همان میراندن در دنیا است، که عبارت است از منتقل شدن به عالم قبر. و مراد از جمله "و الینا المصیر"، به طوری که از سیاق برمی‌آید احیاء در روز قیامت است.

- "يَوْمَ تَشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعاً ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ،

- بازگشت در روزی که زمین به زودی از روی آنان می‌شکافد و آن حشری است که برای ما آسان است."

یعنی، زمین از روی ایشان شکافته می‌شود، و ایشان به سرعت به سوی دعوت کننده بیرون می‌شوند.

"ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ"، یعنی آنچه گفتیم که از قبور شکافته شده به سرعت بیرون می‌شوند، حشری است که انجامش برای ما آسان است.

آیه ۴۱ تا ۴۴ سوره ق المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۴۱

### از قبرها با سرعت بیرون می‌آیند!

- « يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصَبٍ يُوْفِضُونَ،

- حَشْبَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَ هَفُّهُمْ ذَلَّةً ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ،

- « روزی که به سرعت از قبرها در آیند،  
و همه به سوی يك نقطه به سرعت به راه افتند،  
گویی در آنجا به سوی علامتی روان می‌شوند!

- چشمه‌ایشان از شدت شرمندگی به پایین افتاده،  
ذلت از سرپایشان می‌بارد،  
به ایشان گفته می‌شود: این است همان روزی که وعده‌اش را می‌دادند! »

می‌فرماید: روز قیامت از قبرها در می‌آیند، در حالی که سرگردان می‌دوند، گویا به سوی علامتی می‌دوند تا راه را پیدا کنند، در حالی که اثر خشوع قلبی در دیدگانشان هویدا باشد، آری آن روزی که در دنیا وعده داده می‌شدند، همین روز است!

"ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ!"

آیه ۴۲ تا ۴۴ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۳۴

## تلاطم انسانی قبل از قیامت و نفخ صور برای جمع شدن

- ” وَ تَرَکْنَا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذٍ یَمُوجُ فِی بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا،
- در آن روز بگذاریمشان که چون موج در هم شوند و در صور دمیده شود و جمعشان کنیم جمع کامل.“

در آن روز از شدت ترس و اضطراب آنچنان آشفته می‌شوند که دریا در هنگام طوفان آشفته می‌شود، و مانند آب دریا به روی هم می‌ریزند و یکدیگر را از خود می‌رانند، در نتیجه نظم و آرامش جای خود را به هرج و مرج می‌دهد، و پروردگارش از ایشان اعراض نموده رحمتش شامل حالشان نمی‌شود و دیگر به اصلاح و وضعشان عنایتی نمی‌کند. این آیه به منزله تفصیل همان اجمالی است که ذو القرنین در کلام خود اشاره کرده و گفته بود: ” فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء،“ و نظیر تفصیلی است که در جای دیگر آمده که: ” حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج و هم من کل حدب ینسلون و اقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصة ابصار الذین کفروا یا ویلنا قد کنا فی غفلة من هذا بل کنا ظالمین،“ و بهر تقدیر این جمله از ملاحم یعنی پیشگوییهای قرآن است.

مقصود از: ” و نفخ فی الصور،“ نفخه دومی قبل از قیامت است که با آن همه مردگان زنده می‌شوند، به دلیل اینکه دنبالش می‌فرماید: ” فجمعنا هم جمعا و عرضنا جهنم یومئذ للکافرین عرضا.“

آیه ۹۹ سوره کهف میزان ج: ۱۳ ص: ۵۰۷

## صحرای محشر

در تفسیر قمی در ذیل جمله ” و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا،“ از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

چون روز قیامت شود خدای تعالی تمامی مردم را در یک سرزمین جمع می‌کند، در حالی که همه پا برهنه و لخت و عریان باشند، پس در موقف حشر می‌ایستند، آنقدر که عرق شدیدی از ایشان فرو ریزد، نفس‌ها به شماره افتد، در چنین حالی به مقدار پنجاه سال خواهند ایستاد، و این همان قول خدای عز و جل است که می‌فرماید: ” و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا...!“

المیزان ج: ۱۴ ص: ۳۰۲

سوال یوم حشر

- ” وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَاءُكُمْ، فَرَلَيْنَا بَيْنَهُمْ وَ قَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ،
- فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَوِيلِينَ،
- هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ، وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ،

- و روزی که همه خلائق را محشور می‌کنیم سپس به مشرکین گوئیم شما و خدایانتان بر جای خود باشید، آن روز رابطه‌ای را که بین آنان و خدایانشان برقرار بود ( و جز خیال و توهم چیزی دیگر نبود)، قطع خواهیم کرد، و خدایانشان خواهند گفت: شما در حقیقت ما را نمی‌پرستیدید، (چون معیار پرستش در ما وجود نداشت)، و شما خیال خود را می‌پرستیدید،
- خدا کافی است در اینکه شاهد گفتار ما باشد، که ما از پرستش شما هیچ اطلاعی نداشتیم،
- در آن صحنه است که اعمال يك يك انسانها که در دنیا برای آن روز خود از پیش فرستاده‌اند، با محک خدایی مورد بررسی قرار می‌گیرد، ( تا حقیقت هر عملی برای صاحبش کشف شود، و نیز معلوم شود)، که مولای حقیقی ایشان خدا بود، و آنچه به نام معبود خیالی به خدا نسبت می‌دادند و هم و خیالی بیش نبود!

منظور از ” حشر جمیع“ حشر همه آنهایی است که تاکنون ذکر شدند، چه مؤمنین و چه مشرکین، و چه شرکای ایشان.

- ” ثم نقول للذين اشركوا مكانكم انتم و شرکاؤکم.“
- در آن روز به مشرکین می‌گوئیم همانجا که هستید باشید، شرکای شما نیز در همان دوزخ که هستند باشند.

این فرمان که: شما و شرکانتان بر جای باشید برای این است که در آنجا که جای اختیار و امتحان است، امتحان شوند.

مشرکین و شرکاء و هر انسان دیگر آنچه را که در دنیا کرده امتحان شوند تا حقیقت کرده‌هایش برایش منکشف و روشن شود، و حقیقت هر عملی را که کرده به عیان مشاهده کند، نه اینکه صرفاً برایش بشمارند و بیان کنند که تو چنین و چنان کرده‌ای، بلکه عمل خود را مجسم می‌بیند و با مشاهده حق از هر چیزی، این معنا برایش منکشف می‌شود که مولای حقیقی، تنها خدای سبحان است و همه اوها م ساقط و منهدم می‌گردد، و اثری از آن دعوی‌ها که بشر به اوها م و هواهای خود بر حق می‌بست باقی نمی‌ماند.



در آن روز حقیقت ولایت الهی بطور عیان ظهور پیدا می‌کند و خلق به عیان لمس می‌کنند که غیر از خدای تعالی، به جز فقر و مملوکیت محض چیزی ندارند، در این هنگام است که هر دعوی باطلی باطل و بنیان هر موهومی منهدم می‌گردد: ” هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ، “ و ” يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، “ و ” و الامر يومئذ لله ! “

آیه ۲۸ تا ۳۰ سوره یونس میزان ج : ۱۰ ص : ۶۲

### هلاک شدگان در پیشگاه خدا حاضر خواهند شد!

- ” وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ، “
- با اینکه هیچ يك از آنان نیست مگر آنکه همگی نزد ما حاضر خواهند شد.

آیا ندیدند چقدر از اقوام قبل از ایشان را هلاک کردیم و دیگر به سوی آنان بر نمی‌گردند، و بدون استثناء همه‌شان دسته جمعی در روز قیامت برای حساب و جزا نزد ما حاضر خواهند شد. این آیه شریفه در معنای آیه: ” ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمَ مَشْهُودٍ. “ می‌باشد.

آیه ۳۲ سوره یس میزان ج : ۱۷ ص : ۱۱۹

### ظهور دهشت و احوال غیر قابل تصور در قیامت

- ” وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ، “
- و اگر ستمگران دو برابر تمامی آنچه در زمین است مالک باشند همه را برای دفع عذاب روز قیامت می‌دهند آری در آن روز چیزهایی برایشان هویدا می‌شود که هرگز احتمالش را نمی‌دادند.

مشرکین به زودی در روز قیامت به اموری برخوانند خورد که وضع آن امور مافوق تصورشان و بزرگتر و هول‌انگیزتر از آن است که به ذهن آنان خطور کرده باشد. ” و بدا لهم من الله ما لم يكونوا يحتسبون، “ یعنی در قیامت چیزهایی برایشان هویدا می‌شود که خیالش را هم نمی‌کردند. اگر ظالمین که منکر معادند دو برابر آنچه در زمین از اموال و ذخائر و گنجینه‌ها

است، می‌داشتند، همانا همه آن را می‌دهند تا از سوء عذاب برهند. مشرکین از انبیا و مؤمنین می‌شنیدند که خدا حساب و میزانی برای اعمال دارد و قضا و آتش و الوانی از عذاب دارد، آنگاه شنیده‌های خود را - با انکاری که نسبت به آن داشتند - بر آنچه در ذهنشان بود یعنی آتش دنیا و عذاب دنیا و حساب و میزان دنیا مقایسه می‌کردند و چون در قیامت به آنها برخوردند، خواهند دید که بزرگتر از آن است که در دنیا به خاطر کسی خطور کند.

این آیه در توصیف عذاب خدا، نظیر آیه "فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرۃ أعین"، است در توصیف نعیم اهل بهشت.

و نیز مقتضای سیاق آن است که ظهور مزبور از قبیل ظهور بعد از خفا، و انکشاف بعد از استتار باشد، همچنان که آیه "لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد"، نیز همین معنا را می‌رساند و می‌فهماند که عالم آخرت در همین عالم نیز بوده، و لیکن پنهان و در پرده، و در قیامت این پرده‌ها کنار می‌رود.

"و بدا لهم سيئات ما كسبوا..."، یعنی در آن روز کارهای زشتشان بعد از آنکه در دنیا از نظرشان پنهان بود، برایشان آشکار می‌شود.

بنا بر این، این جمله همان را می‌گوید که آیه "يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء،" آن را افاده می‌کند.

"و حاق بهم ما كانوا به يستهزؤن،" یعنی همان عذابهای گوناگون و هولها و شدایدی که از اولیای دین در باره قیامت می‌شنیدند، و آن را استهزا می‌کردند، بر آنان نازل شد و به ایشان رسید.

آیه ۴۷ سوره زمر المیزان ج: ۱۷ ص: ۴۱۲

## روز آزه، دلها از شدت ترس به گلوگاه می‌رسد!

- "وَ أَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْأَرْفَةِ إِذِ الْقُلُوبِ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظَمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ،

- ای پیامبر ایشان را از روز آزه بترسان، از آن وقتی که دلها از شدت ترس به گلوگاه می‌رسد و دچار ترس و اندوه شدید می‌گردد روزی که برای ستمکاران هیچ دوست و هیچ شفيعی که شفاعتش پذیرفته شود نیست."

"وَ أَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْأَرْفَةِ،" آزه از اوصاف روز قیامت، و به معنای نزدیک است. پس معنای این جمله آن است که مردم را از روز نزدیک انداز کن، و این معنای نزدیک بودن قیامت در آیه "انهم يرونها بعيدا و نريه قريبا،" نیز آمده است.

"اذا القلوب لدى الحناجر،" این جمله کنایه است از نهایت درجه ترس، گویا کار

مردم از شدت وحشت به جایی می‌رسد که گویی دل‌هایشان از جای خود کنده می‌شود و تا حنجره بالا می‌آید.

” ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع،“ کفار خویشاوند و نزدیکی ندارند که به یاری آنان بپا خیزد و حمیت قرابتش به هیجان آید. این معنا در جمله ” فلا أنساب بینهم یومئذ،“ نیز آمده است، و معنای جمله ” و لا شفیع یطاع،“ این است که: کفار شفاعت پذیرفته ندارند!

آیه ۱۸ سوره غافر (مؤمن) میزان ج: ۱۷ ص: ۴۸۶

### یوم التناد، روز فریادهای بلند و فرارهای بی فایده

- ” وَ یَقْرَمُ إِنِّی أَخَافُ عَلَیْكُمْ یَوْمَ التَّنَادِ،
- یَوْمَ تُؤَلُّونَ مُدْبِرِیْنَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ مَنْ یُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ،
- و نیز من بر شما ای قوم می‌ترسم از روز قیامت، روزی که بانگ و فریاد مردم از هر سو بلند می‌شود،
- روزی که از عذاب پا به فرار می‌گذارید ولی از ناحیه خدا هیچ حافظی ندارید و کسی که خدا گمراهش کند دیگر هیچ راهنما نخواهد داشت.“

منظور از یوم التناد روز قیامت است و تسمیه قیامت به این اسم، به خاطر این است که در آن روز ستمگران یکدیگر را با صدای بلند صدا می‌زنند، و داد و فریادشان به اوایلا بلند می‌شود، همانطور که در دنیا به داد و فریاد عادت کرده بودند.

” یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم،“ منظور از این یوم باز همان روز قیامت است و شاید مراد این باشد که کفار در آن روز در دوزخ از شدت عذاب از این سو به آن سو فرار می‌کنند شاید که راه نجاتی پیدا کنند، ولی از هر طرف که می‌دوند برگردانده می‌شوند، همچنان که در جای دیگر قرآن کریم آمده ” کَلِمَا ارَادُوا أَنْ یُخْرَجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍ اَعْبَدُوا فِيهَا وَ نَوْقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ.“

” و من یضلل الله فما له من هاد،“ - شما پشت کرده و فرار می‌کنید و لیکن هیچ پناهی ندارید، چون اگر پناهی باشد از ناحیه خداست، و از آن ناحیه هم پناهی نیست، برای اینکه خدا شما را گمراه کرده و کسی که خدا گمراهش کرده باشد، دیگر راهنمایی نخواهد داشت!

آیه ۳۲ و ۳۳ سوره غافر (مؤمن) میزان ج: ۱۷ ص: ۵۰۱

## شدت روز قیامت و ناتوانی مستکبرین از سجده

- ” یَوْمٌ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ،
- روزی که شدت به نهایت می‌رسد و خلق به سجده دعوت می‌شوند ولی اینان نمی‌توانند سجده کنند، چون کبر و نخوت ملکه ایشان شده است.“

کشف از ساق مثلی است برای افاده نهایت درجه شدت، چون وقتی انسان به سختی دچار زلزله یا سیل یا گرفتاری دیگر می‌شود، شلوار را بالا کشیده کمر را می‌بندد، تا بهتر و سریع‌تر به تلاش بپردازد، و وسیله فرار از گرفتاری را فراهم سازد، زمخشری در کشاف گفته معنای ”یوم یکشف عن ساق“ روزی که شدت امر به نهایت می‌رسد است، و گر نه در آن روز نه ساق پایی در بین است، و نه شلواری که از آن بالا بکشند!

این آیه تا پنج آیه بعد، مطلب معترضه‌ای است که در بین واقع شده چون سخن از شرك مشرکین به میان آمده بود، و اینکه آنها معتقد بودند شرکا در روز قیامت اگر قیامت و حسابی باشد ایشان را به سعادت می‌رسانند، لذا در این چند آیه معترضه فرمود نه خدای تعالی شریکی دارد، و نه در آن روز این شرکای خیالی شفاعتی دارند، و تنها راه احراز سعادت در آخرت سجود است، یعنی خاضع شدن برای خدای سبحان و یگانگی او در ربوبیت، در دنیا را پذیرفتن، آنهم آنچنان پذیرفتنی که آدمی را دارای صفت خضوع سازد، و روز قیامت سعادتمند کند .

و اما این تکذیب‌گران مجرم که در دنیا برای خدا سجده نکردند، در آخرت هم نمی‌توانند برای او سجده کنند، در نتیجه سعادتمند نمی‌شوند پس حال آنان با حال مسلمانان به هیچ وجه نمی‌تواند یکسان باشد، بلکه خدای سبحان به خاطر استکباری که کردند در دنیا معامله استدراج و مماشات با ایشان می‌کند، تا شقاوتشان به حد نهایت برسد، و مستحق عذاب الیم آخرت گردند.

پس معنای اینکه فرمود: ”یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون“، این شد که ای پیامبر به یاد آر روزی را که بر این کفار بسیار سخت خواهد شد، و چون دعوت می‌شوند برای خدا سجده کنند نمی‌توانند بکنند، چون حالت خضوع برای خدا در دل ندارند، و در دنیا به خاطر تکبری که داشتند چنین ملکه‌ای کسب نکردند، روز قیامت هم روز کشف باطن آدمی است، وقتی باطن در دنیا باطنی بوده که نگذاشته ایشان خاضع شوند، در آخرت هم نخواهد گذاشت.

”خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة“، در حالی که چشمهایشان از شرم به زیر افتاده است، و در حالی که ذلت قهری سرپای آنان را فرا گرفته است.

اگر خشوع را به چشم‌ها نسبت داده برای این است که اولین عضوی که خشوع قلبی را حکایت می‌کند چشم است.

”و قد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون“، آن روز که دعوت می‌شدند در

برابر خدای سبحان سجده کنند با اینکه سالم بودند و می‌توانستند سجده کنند و بهترین تمکن را داشتند سجده نکردند و به دعوت انبیا اعتنا نمودند .

” فذرنی و من یکذب بهذا الحديث،“ منظور از کلمه هذا الحديث قرآن کریم است. و این آیه کنایه است از اینکه خدای تعالی به تنهایی برای عذاب آنان کافی است، و دست از ایشان بر نخواهد داشت.

آیه ۴۲ و ۴۳ سوره قلم المیزان ج ۱۹ ص ۶۴۳

## توصیف روز قیامت و عذاب کفار در آن

- ” سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ،
- لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ، مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ،
- تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ،
- سَائِلِيَّ از کفار درخواست عذابی کرد که لا محاله واقع می‌شد،
- و کافران دافعی برای آن نداشتند.“

آنچه سیاق سوره معارج دست می‌دهد این است که می‌خواهد روز قیامت را توصیف کند به آن عذابهایی که در آن برای کفار آماده شده، از همان آغاز، سخن از عذاب دارد.

سؤال سائلی را حکایت می‌کند که از عذاب الهی کفار پرسیده، و اشاره می‌کند به اینکه این عذاب آمدنی است، و هیچ مانعی نمی‌تواند از آمدنش جلوگیری شود، و نیز عذابی است نزدیک، نه دور که کفار می‌پندارند، آنگاه به صفات آن روز و عذابی که برای آنان تهیه شده پرداخته، مؤمنین را که به انجام وظائف اعتقادی و عملی خود می‌پردازند استثنا می‌کند.

” انهم يرونه بعيدا و نريه قريبا،“ اگر کفار عذاب قیامت را دور می‌بینند و به دوری آن معتقدند، این اعتقادشان ظنی است، و امکان آن را بعید می‌پندارند، نه اینکه معتقد به معاد باشند ولی آن را دور بیندارند، چون کسی که معتقد به معاد است هرگز درخواست عذاب آن را نمی‌کند، و اگر هم بکند صرف لقلقه زبان است، و اما رؤیت خدای تعالی به معنای علم آن حضرت است به اینکه قیامت محقق است، و آنچه آمدنی است نزدیک هم هست.

” يوم تكون السماء كالمهل - روزی است که آسمان چون مس ذوب شده می‌شود،“  
 ” و تكون الجبال كالعهن- و کوهها چون پشم حلاجی شده می‌گردند.“  
 ” و لا يسئل حميم حميما- و هیچ حامی و دوستی سراغ دوستش را نمی‌گیرد.“  
 کلمه حميم به معنای خویشاوند نزدیکی است که انسان اهتمام به امر او داشته و

برایش دلسوزی بکند، و این جمله اشاره است به سختی روز قیامت، به طوری که هر انسانی در آن روز آنقدر مشغول به خویشتن است که به کلی نزدیکان خود را از یاد می‌برد، به طوری که هیچ حمیمی از حال حمیم خود نمی‌پرسد.

معنای جمله مورد بحث این است که خویشاوند هر کسی را به او نشان می‌دهند، ولی او به خاطر گرفتاریهای خودش احوالی از آنان نمی‌پرسد.

”یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنيه و صاحبته و اخیه و فصیلته الّتی تئویه و من فی الأرض جمیعا ثم ینجیه،“ مجرم به خاطر جرمش آنقدر عذابش شدید می‌شود که آرزو می‌کند ای کاش می‌توانست نزدیکترین اقارب، و گرمی‌ترین عزیزان خود مثلا فرزندان و برادران و فصیله خود را قربان خود می‌کرد، و بلکه تمامی انسانهای روی زمین را - اگر اختیارشان به دست او بود - می‌داد و عذاب را از خود دور می‌کرد، و معلوم است کسی که از شدت عذاب حاضر است عزیزان خود را فدای خود کند، دیگر کی احوال آنان را می‌پرسد.

”کلا انها لظی، نزاعة للثوی،

تدعوا من ادبر و تولی و جمع فاعی،

اما هیئات چه آرزوی خامی که آتش دوزخ شعله‌ور است،

و در هم شکننده اعضای بدن است،

او هر روگردان از حق و مستکبری را به سوی خود می‌خواند،

و همه آنهايي را که اموال را جمع و ذخیره کردند در خود جای می‌دهد.“

آیه ۱ و ۲ و ۵ تا ۱۸ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۵

## روزی سخت بر کافران، روز نقر ناقور

- ”فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ،
- فَذَلِكَ يَوْمٌ مِّنْ يَّوْمٍ عَسِيرٍ،
- عَلَى الْكٰفِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ،
- وقتی فرمان کوبنده حق صادر و در صور دمیده می‌شود،
- آن روز، روزی است سخت،
- و بر کافران روزی ناهموار است.“

نقر در ناقور نظیر جمله نفخ در صور کنایه از زنده کردن مردگان در قیامت و احضار آنان برای حسابرسی است.

” فذلک یومئذ یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر،“ اشاره ذلک به زمان نقر در ناقور است، و بعید نیست که مراد از کلمه یومئذ روزی باشد که خلأق برای حساب و جزا به سوی خدا بر می‌گردند.

یا ممکن است منظور روزی باشد که به سوی خدا بر می‌گردند.

می‌فرماید: زمان نقر ناقور که در روز رجوع خلأق به خدا واقع می‌شود، زمانی بس دشوار بر کافران است.

آیه ۸ تا ۱۰ سوره مدثر المیزان ج ۲۰ ص ۱۳۳

### **بطشه کبری! انتقام الهی**

- ” فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ،
  - یَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ،
  - رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ،
- پس تو منتظر آن روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد،
  - دودی که چشم مردم را بگیرد و این عذابی است دردناک،
  - آن وقت است که می‌گویند: پروردگارا این عذاب را از ما بردار که ایمان خواهیم آورد!“
- می‌فرماید: منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد. این تهدیدی است به عذابی که از هر سو مردم را فرا می‌گیرد. ” یغشی الناس،“ یعنی دودی که از هر طرف بر مردم احاطه می‌یابد.

” هذا عذاب الیم ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون،“ این جمله حکایت گفتار مردمی است که دچار عذاب دخان شدند، و معنایش این است که در آن روز که آسمان دودی آشکارا می‌آورد، مردم می‌گویند: پروردگارا این عذاب را از ما بردار که ایمان خواهیم آورد.

و در این گفتار خود، هم به ربوبیت خدا اعتراف می‌کنند و هم اظهار ایمان می‌کنند که ما به این دعوت حقت ایمان می‌آوریم.

” انی لهم الذکری و قد جاءهم رسول مبین،“ یعنی از کجا می‌توانند متذکر شوند، و به حق اعتراف کنند، در حالی که این حق را رسولی آشکارا آورد، و مع ذلک به آن ایمان نمی‌آوردند، رسولی که رسالتش بسیار روشن بود و جای هیچ شکی در آن نبود.

” ثم تولوا عنه و قالوا معلم مجنون،“ سپس از رسول اعراض کرده گفتند: او معلم است، یعنی دیگران یادش داده‌اند و مجنون است یعنی جن او را آسیب زده است.

” انا کاشفوا العذاب قليلا انکم عائدون- ما مقدار کمی از عذاب را از شما برمی‌داریم ولی شما باز برخواهید گشت. “ اگر منظور از دخان یکی از علامتهای نزدیک قیامت بود معنایی که از آیه نزدیک‌تر به ذهن باشد این است که: شما به سوی عذاب روز قیامت برمی‌گردید.

- ” یوم نبطش البطشة الكبرى انا منتقمون،
- روزی که با گرفتاری سخت و بزرگ می‌گیریم که ما انتقام گیرنده هستیم،“

منظور از روزی که خدا کفار را به بطشی بزرگ بطش می‌کند روز قیامت است. توصیف بطشه با کلمه کبری مؤید همین تفسیر است، چون این توصیف، بطشه را بطشه‌ای معرفی می‌کند که بزرگتر از آن تصور نمی‌شود، و چنین بطشه‌ای همان بطشه روز قیامت است که عذابش از هر عذابی سخت‌تر است، همچنان که قرآن کریم فرموده: ” فیعذبه الله العذاب الاکبر،“ کما اینکه پاداش قیامت هم بزرگترین پاداش است، و در آن باره می‌فرماید: ” و لاجر الآخرة اکبر ! “

آیه ۱۰ تا ۱۶ سوره دخان میزان ج: ۱۸ ص: ۲۰۸

### حال انسان در روز قیامت

- ” یَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ،
- می‌پرسد کی روز قیامت و حساب خواهد بود؟“

” فاذا برق البصر و خسف القمر و جمع الشمس و القمر- بگو روزی که چشمها از وحشت و هول خیره بماند، و ماه تابان تاریک شود، و میان خورشید و ماه جمع گردد.“ در این آیه چند نشانه از نشانه‌های قیامت ذکر شده است. منظور از برق بصر تحیر چشم در دیدن و دهشت‌زدگی آن است، و منظور از خسوف قمر بی‌نور شدن آن است.

” یقول الانسان یومئذ أين المفر،“ یعنی کجاست گریزگاه؟  
 ” کلا لا وزر- هرگز مفری نیست!“ این جمله رد آنان در سؤال از مفر است، و کلمه وزر به معنای پناهگاهی چون کوه و قلعه و امثال آن است، و این کلام خداست نه تتمه گفتار انسان.

” الی ربك یومئذ المستقر،“ به سوی کسی جز خدا مستقری نیست، پس وزر و پناهگاهی هم که به آن پناهنده شوند، و آن از ایشان دفاع کند وجود ندارد.

توضیح اینکه انسان به سوی خدای تعالی سیر می‌کند و خواه ناخواه خدای خود را



دیدار می‌کند، و سیرش به سوی او می‌انجامد، و هیچ حاجبی که او را از وی بپوشاند و یا از عذاب وی مانع شود وجود ندارد، و اما حاجبی که در آیه قرآن یاد شده و فرموده: "کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحبوبون"، از سیاق دو آیه استفاده می‌شود منظور محرومیت از کرامت خدای تعالی است نه اینکه خدا از حالشان بی‌خبر باشد، و یا ایشان از خدا غایب و پنهان باشند.

ممکن هم هست بگوییم مراد از جمله مستقر انسان به سوی اوست، این باشد که زمام امر در سعادت و شقاوت و بهشت و دوزخ بودن مستقر آدمی به دست خداست، و به مشیت او وابسته است، هر کس را بخواهد در بهشت منزل می‌دهد که جای متقین است، و هر کس را بخواهد در دوزخ که جای مجرمین است، همچنان که خودش در جای دیگر فرموده: "یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء".

و ممکن است منظور این باشد که استقرار مردم در روز قیامت به حکم خدای تعالی است، تنها اوست که در بین بشر نفوذ دارد نه غیر او، همچنان که باز خود خدای تعالی فرموده: "کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون!"  
 "ینبؤا الانسان یومئذ بما قدم و أخر"، منظور از "ما قدم" خوبی و بدیهایی است که انسان در اول عمرش کرده است.

منظور از "و أخر"، کارهای نیک و بد آخر عمر است، و یا منظور از اولی نیک و بدیهایی است که خودش در همه عمر کرده، و منظور از دومی آثار خیر و شری است که او منشأش را در بین مردم باب نموده، و اگر سنت حسنه‌ای برای بعد از خودش باب کرده پاداش می‌بیند، و اگر سنت سیئه‌ای باب کرده عقاب می‌بیند.

"بل الانسان علی نفسه بصیرة و لو القی معاذیره - انسان صاحب بصیرت بر نفس خویش است، و خود را بهتر از هر کس می‌شناسد، و اگر با ذکر عذرهای خود دفاع می‌کند، صرفاً برای این است که عذاب را از خود برگرداند."

بصیرت به معنای رؤیت قلبی و ادراک باطنی است. بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از بصیرت حجت است، همچنان که در آیه "ما أنزل هؤلاء الا رب السموات و الأرض بصائر"، به این معنا آمده، و انسان هم خودش حجتی است علیه خودش، در آن روز وقتی بازجویی می‌شود، و از چشم و گوش و دلش سؤال می‌شود، همان چشم و گوش و حتی پوست بدنش و دو دست و دو پایش به سخن آمده، علیه او شهادت می‌دهند، همچنان که درباره مورد سؤال قرار گرفتن گوش و چشم و دل فرمود: "ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولاً"، و در مورد شهادت دادن گوش و چشم و پوست فرموده: "شهد علیهم سمعهم و أبصارهم و جلودهم"، و در باره سخن گفتن دست‌ها و شهادت دادن پاها فرموده: "و تکلمنا ایدیههم و تشهد أرجلهم و لو القی معاذیره."

## حال جمعی مردم در روز قیامت

- ” کَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ، وَ تَذُرُونَ الْآخِرَةَ،
- وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ، إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ،
- وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ، تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ،
- هرگز چنین نیست که شما می‌پندارید و دلایل معاد را مخفی شمارید بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید،
- و به کلی کار آخرت و نشانه قیامت را رها می‌کنید،
- آن روز رخسار طایفه‌ای از شادی برافروخته و نورانی است،
- و با چشم قلب جمال حق را مشاهده می‌کنند،
- و رخسار گروهی دیگر عبوس و غمگین است،
- که می‌دانند حادثه ناگواری در پیش است که پشت آنها را می‌شکند.“

این آیات صفات روز قیامت است، البته از این نظر که مردم در آن روز چه حالی دارند، و اینکه مردم در آن روز دو طایفه‌اند، طایفه‌ای که چهره‌ای شکفته و دلی شاد دارند، و طایفه‌ای دیگر که چهره‌ای درهم کشیده و دلی نومید از نجات دارند، و اشاره می‌کند به اینکه آغاز این تقسیم از زمان احتضار شروع می‌شود.

” وجوه یومئذ ناصرة الی ربها ناظرة،“ نصارت چهره و درخت و امثال آن به معنای خرمی و زیبایی و بهجت آنهاست. وجوهی در آن روز که قیامت بپا می‌شود زیبا و خرم است، و مسرت و بشاشت درونی از چهره‌ها نمایان است، همچنان که در جای دیگر در باره این وجوه فرموده: ” تعرف فی وجوههم نضرة النعیم،“ و نیز فرموده: ” و لقیهم نضرة و سرورا.“

مراد از نظر کردن به خدای تعالی نظر کردن حسی که با چشم سرانجام می‌شود نیست، چون برهان قاطع قائم است بر محال بودن دیده شدن خدای تعالی، بلکه مراد نظر قلبی و دیدن قلب به وسیله حقیقت ایمان است، همانطور که براهین عقلی هم همین را می‌گوید، و اخبار رسیده از اهل بیت عصمت علیهم السلام هم بر همین دلالت دارد.

پس این طایفه دل‌هایشان متوجه پروردگارشان است، و هیچ سببی از اسباب دل‌هایشان را از یاد خدا به خود مشغول نمی‌کند، چون آن روز همه سبب‌ها از سببیت ساقطند، و در هیچ موقعی از مواقف آن روز نمی‌ایستند، و هیچ مرحله‌ای از مراحل آنجا را طی نمی‌کنند، مگر آنکه رحمت الهی شامل حالشان است، و از فزع آن روز ایمنند: ” و هم من فزع یومئذ امنون،“ و هیچ مشهدی از مشاهد جنت را شهود نمی‌کنند، و به هیچ نعمتی از نعمت‌هایش منتعم نمی‌شوند، مگر آنکه در همان حال پروردگار خود را مشاهده می‌کنند، چون نظر به هیچ چیز نمی‌کنند، و هیچ چیزی را نمی‌بینند، مگر از این دریچه که آیت خدای سبحان است، و معلوم است که نظر کردن به آیت از آن جهت که آیت است عینا نظر کردن

به صاحب آیت یعنی خدای سبحان است .

” و وجوه یومئذ باسرة تظن أن يفعل بها فاقرة،“ وجوهی در آن روز به سختی عبوس است، می‌داند که با آنان رفتاری می‌شود که پشتشان شکسته شود، و یا دماغشان به آتش داغ شود.

” کلا اذا بلغت التراقی- باش تا جانشان به گلو رسد،“ این جمله رد از این عمل ایشان است که زندگی دنیای عاجله را دوست می‌دارند و آن را مقدم بر زندگی آخرت می‌دارند، گویا فرموده: از این رفتارشان دست بردارید که این زندگی و این طرز فکر برای شما دوام ندارد، و به زودی مرگ بر شما نازل گشته، به سوی پروردگارتان روانه می‌شوید.

” و قیل من راق- گویند کیست که درد این بیمار را علاج کند؟“ چه کسی از اهل و عیال و دوستانش در آنچه که پیرامون اویند می‌تواند او را شفا دهد و دردش را دوا کند؟

” و ظن انه الفراق،“ یعنی انسان محتضر وقتی این احوال را مشاهده می‌کند، یقین می‌کند که دیگر باید از زندگی عاجله دنیا که علاقمند بدان بود، و بر آخرت ترجیحش می‌داد جدا شود.

” و التفت الساق بالساق- و ساقهای پا به هم در پیچد،“ ظاهر این عبارت این است که مراد از آن پیچیدن ساقهای پای محتضر در یکدیگر است، چون وقتی روح به گلوگاه می‌رسد حیات ساری در اطراف بدن باطل گشته، دیگر تعادلی بین اعضا نمی‌ماند.

آیه می‌خواهد با تعبیر پیچیدن ساق به ساق از احاطه شدائد و ورود پی در پی آنها خبر دهد، چون از دم مرگ تا روز قیامت شدائد یکی پس از دیگری روی می‌آورد.

” الی ربك یومئذ المساق- در آن روز خلق را به سوی خدا خواهند کشید،“ مراد از اینکه در قیامت یا در روز مرگ سوق به سوی خدای تعالی است، این است که بازگشت به سوی اوست، و اگر از بازگشت، به مساق تعبیر آورد، برای اشاره به این بود که آدمی در این بازگشت، اختیاری از خود ندارد، مانند حیوانی که دیگری او را می‌راند، آدمی را هم دیگری به سوی این سرنوشت می‌برد، و او خود هیچ چاره‌ای از آن ندارد، پس او به حکم ” الی ربك یومئذ المساق،“ از روز مرگش به سوی پروردگارش رانده می‌شود، تا به حکم ” الی ربك یومئذ المستقر،“ در قیامت بر او وارد شود.

آیه شریفه می‌فهماند که غایت و نقطه نهایی هستی برگشتن به خدای تعالی است.

” ایحسب الانسان أن یترك سدی،“ آیا انسان چنین می‌پندارد که ما او را مهمل رها می‌کنیم و اعتنایی به او نداریم، و چون نداریم بعث و قیامتی هم نیست، و بعد از مردن دیگر زنده‌اش نمی‌کنیم، و در نتیجه تکلیف و جزایی در کار نیست؟

” الم يك نطفة من منی یمنی،“ مگر او نطفه‌ای نبود از منی‌ای که در رحمش می‌ریزند، ” ثم كان علقة فخلق فسوی،“ آری او همین نطفه بود و سپس آن انسان و یا آن منی قطعه‌ای لخته خون بود که خدای تعالی با تعدیل و تکمیل، اندازه‌گیری و سپس

صورتگریش کرد. ” فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی،“ یعنی از انسان دو صنف درست کرد، یکی نر و دیگری ماده!

” الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی؟“ در این آیه بر مساله بعث که مورد انکار کفار است، و آن را بعید می‌شمارند استدلال شده، و دلیل آن را عموم قدرت خدای تعالی و ثبوتش در خلقت ابتدایی دانسته، فرموده خدای تعالی قادر بر خلقت بار دوم انسان است، به دلیل اینکه بر خلقت نخستین او قادر بود، و خلقت دوم اگر آسان‌تر از خلقت اول نباشد دشوارتر نیست.

آیه ۱۹ تا ۳۹ سوره قیامت میزان ج ۲۰ ص ۱۷۳

### احوال متفاوت انسانها در وقوع صیحه آسمانی

- ” فَأِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ،

- پس وقتی آن صیحه شدید آسمانی بیاید! “

کلمه صاخّه به معنای صیحه شدیدی است که از شدتش گوشها کر شود، و منظور از آن نفخه صور است.

- ” یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه ...،

- و روزی رسد که هر کس از برادرش هم فرار می‌کند،

- و از مادر و پدرش،

- و از همسر و فرزندان،

- در آن روز هر کس آنقدر گرفتار است که به یاد غیر خودش نمی‌افتد.“

این آیه به شدت روز قیامت اشاره می‌کند، شدت آن روز به حدی است که انسان از اقربا و نزدیکانش می‌گریزد، برای اینکه شدت آنچنان احاطه می‌کند که نمی‌گذارد آدمی به یاد چیزی و کسی بیفتد، و اعتنایی بغیر خود کند، حال غیر خودش هر که می‌خواهد باشد، آری بلا و مصیبت وقتی عظیم باشد و شدت یابد، و بر آدمی چیره گردد، آنچنان آدمی را به خود جذب می‌کند که از هر فکر و تلاشی منصرفش می‌سازد.

- ” وجوه یومئذ مسفرة، ضاحكة مستبشرة،

- در آن روز چهره‌ها دو جورند چهره‌هایی نورانی، خندان و خوشحال،“

این آیه بیان می‌کند که در آن روز مردم به دو قسم منقسم می‌شوند، قسمی اهل سعادت، و قسمی دیگر اهل شقاوت، و اشاره می‌کند به اینکه هر يك از این دو طایفه با سیما و قیافه‌اش شناخته می‌شود، اهل سعادت چهره‌هایی نورانی و درخشنده دارند، که فرح و سرور و انتظار آینده‌ای خوش از آن چهره‌ها هویداست، پس معنای مستبشره همین است که از دیدن منزلگاه خود که به زودی بدانجا منتقل می‌شوند خوشحالند .

- ” و وجوه یومئذ علیها غبرة، ترهقها قتره
- و چهره‌هایی غبار آلود و اندوهبار، که ظلمت و کدورت از آن می‌بارد.“

در این چهار آیه حال دو طایفه را، با بیان حال چهره‌هایشان بیان کرده، چون چهره و قیافه آینه دل است، هم مسرت درونی در آن جلوه می‌کند و هم اندوه و گرفتاری.

- ” اولئك هم الکفرة الفجرة،
- آنان همین کافران فاجرند!“

آیه ۳۳ تا آخر سوره عبس میزان ج ۲۰ ص ۳۴۳

### طامة کبری - ضابطه سکونت در جهنم و سکونت در بهشت

- ” فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى،
- يَوْمَ يَنْذَرُ الْإِنْسُ مَا سَعَى، وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى،
- فَأَمَّا مَنْ طَعَى، وَ ءَاتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى،
- وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى،
- فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى!
- پس وقتی آن حادثه بزرگ رخ دهد،
- در آن روزی که انسان هر چه کرده به یاد می‌آورد،
- و جهنم برای هر صاحب چشمی ظاهر می‌شود،
- کسی که طغیان کرده و زندگی دنیا را ترجیح داد، دوزخ جایش است،
- و اما کسی که از موقعیت پروردگارش ترسیده و از هوای نفس جلوگیری کرده،
- بهشت جایگاه او است.“

طامة کبری همان قیامت است، چون قیامت داهیه‌ای است که از هر داهیه دیگری عالی‌تر است، و بر هر داهیه‌ای غالب است، این است معنای کبری بودن طامة قیامت، و چون نفرموده قیامت از هر داهیه‌ای بزرگتر است، بطور مطلق فرموده داهیه بزرگتر، معلوم می‌شود هیچ داهیه و واقعه‌ای بزرگتر از آن نیست.

”یوم یتذکر الانسان ما سعی- در آن روزی که انسان هر چه کرده به یاد می‌آورد.“

”و برزت الجحیم لمن یری،“ در آن روز، دوزخ ظاهر می‌شود، و پرده از روی آن بر می‌دارند، تا هر صاحب چشم و بینایی آن را به عیان ببیند. آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: ”لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فیصرک الیوم حدید،“ چیزی که هست آیه سوره ق مفصل‌تر است، می‌فرماید: تو از این در غفلت بودی، پس ما پرده‌ات را کنار زدیم، اینک امروز چشمت تیزبین شده است!

**و از ظاهر آیه مورد بحث بر می‌آید که جهنم قبل از روز قیامت خلق شده، تنها در روز قیامت با کشف غطاء ظاهر می‌شود، و مردم آن را می‌بینند.**

- ”فاما من طغی و اثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی الماوی،  
- و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی،“  
در این آیات حال مردم در آن روز به تفصیل بیان شده، می‌فرماید مردم دو قسم می‌شوند، یعنی وقتی طامه کبری بیاید مردم دو دسته می‌شوند، طاغیان، و ترسندگان از خداوند .

خدای تعالی در این آیات سه‌گانه، مردم را به دو دسته تقسیم فرموده، اهل جهنم و اهل بهشت، - و اگر صفت اهل جهنم را جلوتر ذکر کرد برای این بود که روی سخن با مشرکین بود- و اهل جهنم را به همان اوصافی توصیف کرد که در آیه ”من طغی و اثر الحیوة الدنیا،“ به آن توصیف کرده، و تعریف آنان را مقابل تعریف اهل بهشت قرار داده، که در آن فرموده: ”من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی،“ و به هر حال توصیفی که از دو طائفه کرده جنبه بیان ضابطه دارد.

معنای آیات سه‌گانه در دادن ضابطه کلی برای صفت اهل دوزخ و اهل بهشت در این خلاصه می‌شود که: اهل جهنم اهل کفر و فسوق، و اهل بهشت اهل ایمان و تقوایند، و در این میان طوائف دیگری غیر آن دو طائفه هستند که از مستضعفین می‌باشند، کسانی که به گناهان خود اعتراف داشته، اعمالی صالح را با اعمالی زشت مخلوط می‌کنند، و نیز طوائف دیگری که امرشان به دست خدای سبحان است، و چه بسا با شفاعت و وسائل دیگر مشمول مغفرت خدا بشوند .

**مقام پروردگار، و کسی که از آن بترسد !**

”و اما من خاف مقام ربه ...“ در آیه مورد بحث صفت ربوبیت و سایر صفات کریمه خدای تعالی چون علم و قدرت مطلقه‌اش و قهر و غلبه‌اش و رحمت و غضبش که از لوازم ربوبیت او است، مقام او است، که در آیه ”و لا تطغوا فیه فیحل علیکم غضبی و من

یحلل علیه غضبی فقد هوی و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی،” و آیه” نبیء عبادی انی انا الغفور الرحیم و ان عذابی هو العذاب الالیم،” مقام خود را به بندگانش اعلام می‌دارد.

پس مقام خدای تعالی که بندگان خود را از آن می‌ترساند همان مرحله ربوبیت او است که مبدأ رحمت و مغفرت او نسبت به کسانی است که ایمان آورده تقوی پیشه کنند، و نیز مبدأ عذاب سخت و عقاب شدید او است، نسبت به کسانی که آیات او را تکذیب نموده و نافرمانیش کنند.

آیه ۳۴ تا ۴۱ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۳۱۰

### روزی که چشم‌ها خیره می‌شود و عقل‌ها زایل می‌گردد!

- ” وَ لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ،
- مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ،
- و مپندار که خدا از اعمالی که ستمگران می‌کنند غافل است،
- بلکه کيفر آنها را تاخیر انداخته برای روزی که چشمها در آن روز خیره می‌شود،
- و مردم در حالی که گردنها بر افراشته دیدگان به يك سو می‌دوزند چنانکه پلکشان بهم نمی‌خورد و دل‌هایشان خالی می‌گردد.“

معنای اینکه فرمود: ” لا یرتد الیهم طرفهم،” این است که از شدت هول و ترس از آنچه می‌بینند قادر نیستند چشم خود را بگردانند .

معنای: ” افئدتهم هواء،” این است که از شدت و وحشت قیامت دل‌هایشان از تعقل و تدبیر خالی می‌شود و یا به کلی عقلشان را زایل می‌سازد.

و معنای آیه اینست که:

- تو از اینکه می‌بینی ستمکاران غرق در عیش و هوسرانی و سرگرم فساد انگیختن در زمینند مپندار که خدا از آنچه می‌کنند غافل است، بلکه ایشان را مهلت داده و عذابشان را تاخیر انداخته برای فرا رسیدن روزی که چشم‌ها در حدقه از حرکت باز می‌ایستد، در حالی که همینها گردن می‌کشند و چشمها خیره می‌کنند و دل‌هایشان دهشت زده می‌شود و از شدت موقف، حيله و تدبیر را از یاد می‌برند.

آیه ۴۲ سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۱۲۰

## قسمت پنجم: رستاخیز سایر موجودات

### حشر تمامی جنبندگان روی زمین و پرندگان هوا

- ” وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَيْرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ،
- و هیچ جنبنده‌ای در زمین و پرنده‌ای که با دو بال خود می‌پرد نیست مگر اینکه آنها نیز مانند شما گروه‌هایی هستند، و همه به سوی پروردگار خود محشور خواهند شد، ما در کتاب از بیان چیزی فروگذار نکردیم.“

می‌فرماید: حیوانات زمینی و هوایی همه امت‌هایی هستند مثل شما مردم، و همه به سوی پروردگار خود محشور خواهند شد.

باید دید کدام جهت اشتراك است که حیوانات را در مساله بازگشت به سوی خدا شبیه به انسان کرده است، و آن چیزی که در انسان ملاك حشر، و بازگشت به سوی خداست چیست؟

معلوم است که آن ملاك در انسان جز نوعی از زندگی ارادی و شعوری که راهی به سوی سعادت و راهی به سوی بدبختی، نشانش می‌دهد، چیز دیگری نیست! پس ملاك تنها همان داشتن شعور و یا به عبارت دیگر، فطرت انسانیت است که به كمك دعوت انبیا راه مشروعی از اعتقاد و عمل به رویش باز می‌کند که اگر آن راه را سلوك نماید و مجتمع هم با او و راه و روش او موافقت کند در دنیا و آخرت سعادت‌مند می‌شود، و اگر خودش به تنهایی و بدون همراهی و موافقت مجتمع آن راه را سلوك کند در آخرت سعادت‌مند می‌شود، یا در دنیا و آخرت هر دو، و اگر آن راه را سلوك نکند بلکه از مقداری از آن و یا از همه آن تخلف نماید، در دنیا و آخرت بدبخت می‌شود.

تفکر عمیق در اطوار زندگی حیواناتی که ما در بسیاری از شؤون حیاتی خود، با آنها سر و کار داریم، و در نظر گرفتن حالات مختلفی که هر نوع از انواع این حیوانات در مسیر زندگی به خود می‌گیرند، ما را به این نکته واقف می‌سازد که حیوانات هم مانند انسان دارای آراء و عقاید فردی و اجتماعی هستند، و حرکات و سکناتی که در راه بقاء و جلوگیری از نابود شدن از خود نشان می‌دهند، همه بر مبنای آن عقاید است، مانند انسان که در اطوار مختلف زندگی مادی، آنچه تلاش می‌کند، همه بر مبنای يك سلسله آراء و عقائد می‌باشد، و چنانکه يك انسان وقتی احساس میل به غذا و یا نکاح و داشتن فرزند و یا چیز دیگر می‌کند بی‌درنگ حکم می‌کند به اینکه باید به طلب آن غذا برخاسته یا اگر حاضر است



بخورد، و اگر زیاد است ذخیره نماید، و همچنین باید ازدواج و تولید نسل کند .  
و نیز وقتی از ظلم و فقر و امثال آن احساس کراهت می‌نماید حکم می‌کند به اینکه  
تن به ظلم دادن و تحمل فقر حرام است، آنگاه پس از صدور چنین احکامی، تمامی حرکت و  
سکون خود را بر طبق این احکام انجام داده، و از راهی که احکام و آرای مزبور برایش  
تعیین نموده، تخطی نمی‌کند .

همین طور يك فرد حیوان هم- به طوری که می‌بینیم- در راه رسیدن به هدفهای  
زندگی و به منظور تامین حوائج خود از سیر کردن شکم و قانع ساختن شهوت و تحصیل  
مسکن، حرکات و سکنااتی از خود نشان می‌دهد، که برای انسان، شکی باقی نمی‌ماند در  
اینکه این حیوان نسبت به حوائجش و اینکه چگونه می‌تواند آنرا برآورده سازد، دارای شعور  
و آراء و عقایدی است که همان آراء و عقاید او را مانند انسان به جلب منافع و دفع ضرر،  
وای دارد .

زیست‌شناسان در بسیاری از انواع حیوانات، مانند: مورچه، زنبور عسل و  
موریانه به آثار عجیبی از تمدن و ظرافت‌کاریهایی در صنعت، و لطائفی در طرز اداره  
مملکت، بر خورده‌اند که هرگز نظیر آن جز در بعضی از ملل متمدن دیده نشده است.  
قرآن کریم هم در امثال آیه: ”و فی خلقکم و ما بیث من دابة آیات لقوم یوقنون“،  
مردم را به شناختن عموم حیوانات و تفکر در کیفیت خلقت آنها و کارهایی که می‌کنند،  
ترغیب نموده، و در آیات دیگری به عبرت گرفتن از خصوص بعضی از آنها، مانند:  
چهارپایان، پرندگان، مورچگان و زنبور عسل دعوت کرده است.

انسان وقتی این آراء و عقاید را در حیوانات مشاهده کرده و می‌بیند که حیوانات  
نیز با همه اختلافی که انواع آن در شؤون و هدفهای زندگی دارند، با اینهمه، همه آنها  
اعمال خود را بر اساس عقاید و آرائی انجام می‌دهند، به خود می‌گوید: لابد حیوانات هم  
احکام باعثة (اوامر) و زاجره (نواهی) دارند، و اگر چنین احکامی داشته باشند، لابد مثل ما  
آدمیان خوب و بد را هم تشخیص می‌دهند، و اگر تشخیص می‌دهند ناچار، مانند ما عدالت و  
ظلم هم سرشان می‌شود.

چون ملاک خوبی و بدی در قیامت و حساب اعمال و استحقاق کيفر و پاداش همین  
عدالت و ظلم است، پس حیوانات هم مانند انسان حشری دارند.

### سوالات و ابهامات در حشر حیوانات

- ۱- آیا به راستی حیوانات هم قیامتی دارند؟ آیا حیوانات در پیشگاه خدای سبحان، محشور  
می‌شوند به همان نحوی که انسان محشور می‌شود؟
- ۲- آیا اگر محشور می‌شوند، حشر آنها هم مانند حشر انسان است؟ اعمال آنها هم  
به حساب درآمده و در میزانی سنجیده شده آنگاه بر حسب تکالیفی که در دنیا  
داشتند با دخول در بهشت پاداش یا با ورود در آتش کيفر می‌بینند؟

۳- آیا آنها نیز برای خود انبیائی دارند، و در دنیا تکالیفشان به وسیله بعثت انبیائی به گوششان می‌رسد؟ و اگر چنین است آیا انبیای آنها از جنس خود آنها است، و یا از جنس بشر است؟

اینها همه سؤالاتی است که در این بحث به ذهن خواننده می‌رسد، و جواب يك يك آنها از آیات قرآنی استفاده می‌شود:

### **اثبات حشر برای حیوانات**

آیه: ”ثم الی ربهم یحشرون“، متکفل جواب از این سؤال است، همچنانکه آیه: ”وإذا الوحوش حشرت“، قریب به آن مضمون را افاده می‌کند. از آیات بسیار دیگری استفاده می‌شود که نه تنها انسان و حیوانات محشور می‌شوند، بلکه آسمان‌ها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و جن و سنگها و بت‌ها و سایر شرکائی که مردم آنها را پرستش می‌کنند و حتی طلا و نقره‌ای که اندوخته شده و در راه خدا انفاق نگردیده همه محشور خواهند شد.

### **شباهت حشر حیوانات به حشر انسان**

آیا حیوانات هم مبعوث شده، و اعمالشان حاضر گشته و بر طبق آن پاداش و یا کیفر می‌بینند؟ بلی، معنای حشر همین است، زیرا حشر به معنای جمع کردن افراد و آنها را از جای کردن و به سوی کاری بسیج دادن است.

### **حشر آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و سنگها و غیر آن**

قرآن کریم در خصوص اینگونه موجودات تعبیر به حشر نفرموده، و لیکن چنین فرموده است:

- ”یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار“، و نیز فرموده:
- ”و الارض جمیعا قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمیته.“ و نیز فرموده:
- ”و جمع الشمس و القمر.“ و نیز فرموده:
- ”انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون، لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها.“ علاوه بر اینکه از آیه شریفه:
- ”ان ربک هو یفصل بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون.“ و آیه:

- ”ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیہ تختلفون.“

و همچنین از آیات دیگری استفاده می‌شود که: تنها ملائک حشر مساله فصل خصومت در بین آنان و احقاق حق است که در آن اختلاف دارند .  
مؤید این معنا ظاهر آیه: ”و لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة و لكن یؤخرهم الی اجل مسمى،“ است، زیرا که این آیه ظهور در این دارد که اگر ظلم مردم مستوجب مؤاخذة الهی است تنها به خاطر این است که ظلم است، و صدورش از مردم دخالتی در مؤاخذة ندارد، بنا بر این هر جنیده ظالمی، چه انسان و چه حیوان، باید انتقام دیده و هلاک شود - دقت بفرمائید!

خدای تعالی از پاره‌ای از حیوانات لطائفی از فهم و دقائقی از هوشیاری حکایت کرده که هیچ دست کمی از فهم و هوش انسان متوسط الحال در فهم و تعقل ندارد، مانند داستانی که از مورچه و سلیمان حکایت کرده و فرموده است:

- ” حتی اذا اتوا علی واد النمل قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون.“

و نیز مانند مطلبی که از قول هدهد در داستان غایب شدنش حکایت کرده و فرموده است:

- ” فقال احطت بما لم تحط به و جئتک من سبا بنبا یقین، انی وجدت امرأة تملکهم و اوتیت من کل شیء و لها عرش عظیم ، و جدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل فهم لا یهتدون....“

خواننده هوشیار اگر در این آیات و مطالب آن دقت نموده و آن مقدار فهم و شعوری را که از این حیوانات استفاده می‌کند وزن کرده و بسنجد، تردید برایش باقی نمی‌ماند که تحقق این مقدار از فهم و شعور موقوف به داشتن معارف بسیاری دیگر و ادراکات گوناگونی است از معانی بسیط و مرکب.

### عدم اثبات پیامبر بر غیر انسان

آیا حیوانات تکالیف خود را در دنیا از پیغمبری که وحی بر او نازل می‌شود می‌گیرند یا نه ؟ و آیا پیغمبرانی که فرضاً هر کدام به یک نوع از انواع حیوانات مبعوث می‌شوند، از افراد همان نوعند یا نه ؟ جوابش این است که: تاکنون بشر نتوانسته از عالم حیوانات سر درآورده و حجابهایی که بین او و بین حیوانات وجود دارد، پس بزند، لذا بحث

کردن ما پیرامون این سؤال، فائده‌ای نداشته و جز سنگ به تاریکی انداختن چیز دیگری نیست، کلام الهی نیز، تا آنجا که ما از ظواهر آن می‌فهمیم، کوچکترین اشاره‌ای به این مطلب نداشته و در روایات وارده از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هم چیزی که بتوان اعتماد بر آن نمود دیده نمی‌شود.

از آنچه که گفتیم به خوبی معلوم شد که اجتماعات حیوانی هم مانند اجتماعات بشری، ماده و استعداد پذیرفتن دین الهی در فطرتشان وجود دارد، همان فطریاتی که در بشر سر چشمه دین الهی است و وی را برای حشر و بازگشت به سوی خدا، قابل و مستعد می‌سازد، در حیوانات نیز هست.

گو اینکه حیوانات بطوری که مشاهده می‌کنیم، جزئیات و تفصیل معارف انسانی را نداشته و مکلف به دقائق تکالیفی که انسان از ناحیه خداوند مکلف به آن است، نیستند، چنانکه آیات قرآنی نیز این مشاهده را تایید می‌نماید، زیرا جمیع اشیاء عالم را مسخر انسان می‌داند و او را از سایر حیوانات افضل می‌شمارد. این منتها چیزی است که در باره حیوانات می‌توان اظهار داشت.

آیه ۳۸ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۱۰۳

## فصل دوم

### تغییرات طبیعی و هول روز قیامت

#### سقوط نظام دنیا و نشانه های آن

- ” إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ :

- فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ،
- وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ،
- وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ،
- وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقْتَتَتْ ...“

این آیات بیانگر روز موعودی است که از وقوع آن خبر داده و فرموده:  
 ” انما توعدون لواقع!“

خدای سبحان روز موعود را با ذکر حوادثی که در آن واقع می‌شود، و مستلزم انقراض عالم انسانی و انقطاع نظام دنیوی است، معرفی می‌کند، نظیر تیره شدن ستارگان، شکافتن زمین، متلاشی شدن کوهها، و تحول نظام دنیا به نظامی دیگر. و این نشانیها در بسیاری از سوره‌های قرآنی و مخصوصا سوره‌های کوچک قرآن از قبیل سوره نبا، نازعات، تکویر، انفطار، انشقاق، فجر، زلزال، قارعه، و غیر آن مکرر آمده است، و در روایاتی هم که در مورد مقدمات قیامت و نشانیهای آن وارد شده، این امور ذکر شده است.

اینکه خدای تعالی نشأه قیامت و جزا را به وسیله مقدمات آن تعریف می‌کند، و خاطر نشان می‌سازد که نشانی آن برچیده شدن بساط دنیا و خراب شدن بنیان زمین آن، و متلاشی شدن کوههای آن، و پاره پاره شدن آسمان آن، و محو و بی‌نور شدن ستارگان آن و غیر اینها، در حقیقت از قبیل تحدید حدود يك نشأه به سقوط نظام حاکم بر نشأه‌ای دیگر است: ”و لقد علمتم النشأة الاولى فلو لا تذکرون.“

### نشانه ۱- محو شدن نور ستارگان

پس معنای اینکه فرمود: ”فاذا النجوم طمست“، این است که در آن روز اثر ستارگان، نور و سایر آثار آن محو می‌شود، چون کلمه طمس به معنای زایل کردن اثر و محو آن است، همچنان که در جای دیگر این طمس را معنا کرده و فرموده: ”و اذا النجوم انكدرت.“

### نشانه ۲- شکافته شدن آسمان

”و اذا السماء فرجت - یعنی روزی که آسمان پاره می‌شود،“ و در جای دیگر این فرج را معنا کرده فرموده: ”اذا السماء انشقت.“

### نشانه ۳- ریشه کن شدن کوهها

”و اذا الجبال نسفت- یعنی روزی که کوهها از ریشه کنده می‌شوند و از بین می‌روند.“ در جای دیگر فرموده: ”و یسئلونك عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا.“

### نشانه ۴- حاضر شدن انبیاء

”و اذا الرسل اقتت - و روزی که زمان حضور انبیا برای شهادت علیه امت‌ها معین می‌شود،“ و یا آن زمانی که منتظر رسیدنش هستیم تا رسولان علیه امت‌ها شهادت دهند، فرا می‌رسد .

- لَأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ،
- لِيَوْمِ الْفَصْلِ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ،
- وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ!

می‌فرماید: این امور برای چه روزی تاخیر داده شده، و خلاصه چه روزی صورت می‌گیرد؟

این سؤال و جواب عظمت و هول انگیزی آن روز را می‌رساند.

منظور از روز فصل روز جزا است که در آن خدای تعالی بین خلائق فصل قضا می‌کند، همچنان که فرمود: ”ان الله یفصل بینهم یوم القیمة.“

”ویل یومئذٍ للمکذبین!“ وای در آن روز به حال منکران خدا و قیامت و تکذیب

کنندگان کتاب و رسالت!

آیه ۷ تا ۱۵ سوره مرسلات المیزان ج ۲۰ ص ۲۳۷

## زلزله عظیم - إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ!

- ”يَأْيُهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ،  
 - يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى  
 النَّاسَ سُكَرَى وَ مَا هُمْ بِسُكَرَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ،

- ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز چیزی است هول انگیز،  
 - روزی که آن را ببینید زنان شیرده از شدت هول آن، شیرخوار خویش را از یاد  
 ببرند و زنان باردار بار خویش بیندازند و مردمان به نظرت مست آیند ولی  
 مست نیستند بلکه سختی عذاب خدا ایشان را بی خود کرده است.“

خطاب در آیه شریفه که فرمود: ”یا ایها الناس“، شامل جمیع مردم، از کافر و  
 مؤمن، مرد و زن، حاضر و غایب، و موجودین در عصر نزول آیه، و آنهایی که بعدا به  
 وجود می آیند؛ می شود.

و حاضرین در عصر خطاب و در مجلس خطاب وسیله پیوستگی با همه است،  
 چون همه در نوع انسانیت مشترکند.

در این خطاب مردم را امر کرده که از پروردگارشان بپرهیزند، کافر بپرهیزد،  
 ایمان آورد، مؤمن بپرهیزد از کیفر مخالفت اوامر و نواهی او در فروع اندیشه کند. و آنگاه  
 امر مزبور را تعلیل کرده به اینکه **چون زلزله قیامت امر عظیمی است.**

### **نشانه ۵- وقوع زلزله عظیم**

و اگر زلزله را اضافه به ساعت کرد، و فرمود: ”زلزله الساعة“ بدین جهت است  
 که زلزله از علامتهای قیامت است.

### **نشانه ۶- رها کردن عزیزان**

”یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما أرضعت.“  
 در آیه شریفه کلمه مرضعة را به کار برده تا دلالت کند بر اینکه دهشت و هول  
 قیامت، آن چنان سخت است که وقتی ناگهانی می رسد، مادری که پستان در دهان بچه اش  
گذاشته آن را از دهان او بیرون می کشد.

### **نشانه ۷- گیج و دهشت زده شدن آدمها**

در جمله: ”وتری الناس سکاری و ما هم بسکاری“ می فرماید مست نیستند، در

حالی که خودش قبلاً فرموده بود که ایشان را مست می‌بینی و این بدان منظور است که دلالت کند بر اینکه مستی ایشان و اینکه عقلا ایشان را از دست داده و دچار دهشت و حیرت شده‌اند، از شراب نیست، بلکه از شدت عذاب خدا است که ایشان را به آن حالت افکنده همچنانکه خدای عز و جل فرموده: ”ان اخذه الیم شدید!“

و ظاهر آیه این است که این زلزله قبل از نفخه اولی صور که خدا از آن در آیه: ”و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیهِ اخری فاذا هم قیام ینظرون،“ خبر داده، واقع می‌شود، چون آیه مورد بحث مردم را در حال عادی فرض کرده که ناگهانی و بی‌مقدمه زلزله ساعت رخ می‌دهد، و حال ایشان از مشاهده آن دگرگون گشته، به آن صورت که آیه شریفه شرح داده، در می‌آیند.

و این قبل از نفخه اولی است، که مردم با آن می‌میرند، نه نفخه دوم، چون قبل از نفخه دوم، مردم زنده‌ای در روی زمین وجود ندارد.

آیه ۱ و ۲ سوره حج المیزان ج: ۱۴ ص: ۴۷۷

### سقوط و انهدام و تلاطم در آسمانها و زمین

- ” إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ،
- وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ،
- وَ إِذَا الْجِبَالُ سَوَّيَتْ،
- زمانی که آفتاب در هم پیچیده می‌شود،
- و آن روز که ستارگان سقوط می‌کنند،
- و وقتی که کوهها از شدت زلزله به راه می‌افتند...!“

سوره تکویر روز قیامت را با ذکر پاره‌ای از مقدمات و نشانیهای آن و پاره‌ای از آنچه در آن روز واقع می‌شود متذکر و یادآور می‌شود و آن روز را چنین توصیف می‌کند:

#### **نشانه ۸- پیچیده و تاریک شدن خورشید**

” اذا الشمس کورت،“ کلمه تکویر به معنای پیچیدن چیزی، و به شکل مدور در آوردن آن است، نظیر پیچیدن عمامه بر سر، و شاید تکویر خورشید استعاره باشد از اینکه تاریکی بر جرم خورشید احاطه پیدا می‌کند.

#### **نشانه ۹- سقوط و تیره شدن ستارگان**

” و اذا النجوم انکدرت،“ انکدار به معنای سقوط است، و انکدار مرغ از هوا، به معنای آمدنش به طرف زمین است، و بنابر این مراد از این جمله این است که در آن روز



ستارگان می‌ریزند، همچنان که آیه<sup>۱۰</sup> "و اذا الكواكب انتثرت"، نیز همین را می‌رساند، البته ممکن هم هست از باب کدورت و تیرگی باشد، و مراد این باشد که در آن روز ستارگان بی‌نور می‌شوند.

### نشانه ۱۰ - راه افتادن کوهها

"و اذا الجبال سیرت"، روزی که از شدت زلزله آن کوهها به راه می‌افتند، مندرک و متلاشی و غباری پراکنده می‌شوند و سرابی خالی از حقیقت کوهی می‌گردند، همه اینها تعبیرهایی است که در قرآن درباره وضع کوهها در آن روز آمده است.

### نشانه ۱۱ - بی صاحب ماندن اموال

- "و اذا العشار عطلت،
- و هنگامی که نفیس‌ترین اموال بی‌صاحب می‌ماند."

معنای تعطیل شدن عشاء این است که در آن روز عرب شتر عشاء را که مال نفیسی است، رها می‌کند، و هیچ چوپان و دشتبانی که آن را حفظ کند بر آن نمی‌گمارد، و گویا در این جمله اشاره‌ای بطور کنایه به این معنا باشد که همین اموال نفیسی که مردم در دنیا بر سر آن پنجه به روی هم می‌کشند، آن روز بی‌صاحب می‌ماند، کسی نیست که از آنها استفاده کند، برای اینکه مردم آن روز آنقدر به خود مشغولند که از هیچ چیز دیگری یاد نمی‌کنند، همچنان که در جای دیگر فرمود: "لکل امریء منهم یومئذ شان یغنیه!"

### نشانه ۱۲ - محشور شدن وحوش

- "و اذا الوحوش حشرت،
- و روزگاری که وحشی‌ها هم مانند انسانها زنده می‌شوند."

کلمه وحوش جمع وحش است، و این کلمه به معنای حیوانی است که هرگز با انسانها انس نمی‌گیرد، مانند درندگان و امثال آن. ظاهر آیه از این جهت که در سیاق آیتی قرار دارد که روز قیامت را توصیف می‌کند، این است که وحشی‌ها هم در روز قیامت مانند انسانها محشور می‌شوند، آیه شریفه<sup>۱۲</sup> "و ما من دابة فی الأرض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون"، نیز این احتمال را تایید می‌کند.

و اما اینکه وحشیان بعد از محشور شدن چه وضعی دارند، و سرانجام کارشان چه می‌شود؟ در کلام خدای تعالی و در اخباری که قابل اعتماد باشد چیزی که از این اسرار پرده بردارد نیامده، بلکه چه بسا بتوان از آیه سوره انعام آنجا که می‌فرماید: "امم امثالکم، و نیز آنجا که می‌فرماید: "ما فرطنا فی الکتاب من شیء،" پاره‌ای رمزها که فی الجمله وضع

را روشن کند استفاده نمود، و آن رموز بر اهل دقت و تدبیر پوشیده نیست .  
و چه بسا بعضی گفته باشند که: محشور شدن وحشی‌ها مربوط به روز قیامت نیست، بلکه از نشانه‌های قبل از قیامت است، و منظور از آن این است که قبل از قیامت (در اثر زلزله‌های پی در پی)، همه وحشی‌ها از بیشه خود بیرون بجهند.

### نشانه ۱۳ - آتش شدن دریاها

” و اذا البحار سجرت،  
- و زمانی که دریاها افروخته گردند.“

تسجیر و افروختن دریاها، به دو معنا تفسیر شده، یکی افروختن دریایی از آتش و دوم پر شدن دریاها از آتش، و معنای آیه بنا به تفسیر اول این است که روز قیامت دریاها آتشی افروخته می‌شود، و بنا بر دوم این می‌شود که دریاها پر از آتش می‌شود.

### نشانه ۱۴ - رسیدن نفوس به زوج خود

” و اذا النفوس زوجت،  
- و آن وقت که نفوس هر يك به جفت مناسب و لایق خود می‌رسد.“

اما نفوس سعیده با زنان بهشت تزویج می‌شوند، همچنان که فرمود: ” لهم فیها ازواج مطهّرة،“ و نیز فرمود: ” و زوجناهم بحور عین،“ و اما نفوس اشقیاء با قرین‌های شیطانیشان از دواج می‌کنند، همچنان که فرمود: ” احشروا الذین ظلموا و ازواجهم و ما كانوا یعبدون،“ و نیز فرموده: ” و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین.“

### نشانه ۱۵ - سوال از دختران زنده بگور شده

” و اذا الموءودة سئلت، بای ذنب قتلت،  
- و روزی که از دختران زنده به گور شده سؤال شود که به کدامین گناه کشته شدند؟“

کلمه موءودة به معنای آن دختری است که زنده زنده در گور شده، و این مربوط به رسم عرب است که دختران را از ترس اینکه ننگ به بار آورند زنده زنده در گور می‌کردند،

در حقیقت مسؤول قتل این دختر پدر او است تا انتقام وی را از او بگیرند، لیکن در آیه، مسؤول را خود آن دختر دانسته و می‌فرماید از خود او می‌پرسند به چه جرمی کشته شد؟ این هم نوعی تعریض و توبیخی است از قاتل آن دختر و هم زمینه چینی است برای اینکه آن دختر جرأت کند و از خدای تعالی بخواهد که انتقام خون او را بگیرد، و آنگاه

خدای تعالی از قاتل او سبب قتل او را بپرسد، و سپس انتقامش را بگیرد.

### نشانه ۱۶- باز شدن نامه های اعمال

” و اذا الصحف نشرت،  
- روزی که نامه های اعمال برای حساب باز می شود.“

### نشانه ۱۷- کنده شدن و پیچیده شدن آسمانها

«- و اذا السماء كئسبت،  
- و روزی که آسمان چون طومار پیچیده می شود...»

کلمه کشط به معنای قلع و کندن چیزی است که سخت به چیز دیگر چسبیده، و قهرا کندنش نیز به شدت انجام می شود.  
کشط آسمان قهرا با آیه ” و السموات مطويات بيمينه، “ و آیه ” و يوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملكة تنزيلا، “ و سایر آیات مربوطه به این معنا منطبق می شود.

### نشانه ۱۸- افروخته شدن دوزخ

” و اذا الجحيم سعرت،  
- و روزی که دوزخ را می افروزند.“

سعرت شعله ور ساختن آتش است، بطوری که زبانه بکشد.

نشانه ۱۹- نزدیک شدن بهشت به اهل آن

- ” و اذا الجنة ازلفت،  
- و زمانی که بهشت را به اهلهش نزدیک می سازند.“

در قیامت بهشت را به اهل آن نزدیک می کنند تا داخلش شوند.

### نشانه ۲۰- پی بردن فرد به اعمال خود

- ” علمت نفس ما احضرت،  
- در چنین روزی هر کس می فهمد که چه کرده است.“

مراد از جمله ما احضرت اعمالی است که هر فردی در دنیا انجام داده است. آیه مورد بحث در معنای آیه زیر است که می فرماید: ” يوم تجد كل نفس ما عملت من خیر

محضرا و ما عملت من سوء.”

آیه ۱ تا ۱۴ سوره تکویر میزان ج ۲۰ ص ۳۴۸

## تغییرات شروع قیامت و نشانه های آن

- ” إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ، وَ أَدْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُفَّتْ،
- وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ، وَ أَدْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُفَّتْ،
- وقتی آسمان بشکافتد،
- و فرمان پروردگارش را گوش می‌دهد و سزاوار شنیدن و امین پروردگارش می‌شود،
- و زمانی که زمین با از بین رفتن پستی و بلندی‌ها فراخ می‌گردد،
- و آنچه در جوف دارد بیرون انداخته، خود را تهی می‌سازد،
- و تسلیم فرمان پروردگارش می‌گردد و سزاوار خطاب و امین او می‌گردد.“

این سوره به قیام قیامت اشاره نموده، بیان می‌کند که برای انسان سیری است به سوی پروردگارش، او در این مسیر هست تا پروردگارش را دیدار کند، و خدای تعالی به مقتضای نامه عملش به حسابش برسد، و در این آیات این مطالب را تاکید می‌کند، و آیات مربوط به تهدیدش از آیات بشارتش بیشتر است.

### **نشانه ۲۱ - منشق و منقاد شدن آسمان**

” اذا السماء انشقت،“ وقتی آسمان شکافته شد انسان پروردگارش را ملاقات می‌کند، و پروردگارش طبق اعمالی که کرده به حساب و جزای او می‌پردازد. انشقاق آسمان به معنای از هم گسیختن و متلاشی شدن آن است و این خود یکی از مقدمات قیامت است، و همچنین مد ارض که در آیه سوم آمده و همچنین سایر علامتهایی که ذکر شده، چه در این سوره و چه در سایر کلمات قرآن از قبیل تکویر شمس، اجتماع شمس و قمر، فرو ریختن کواکب، و امثال آن.

” و أدنت لربها و حقت،“ کلمه اذن در اصل لغت به معنای اجازه دادن نیست، بلکه به معنای گوش دادن است، و گوش دادن را هم که اذن نامیده‌اند تعبیری است مجازی از انقیاد و اطاعت، و کلمه حقت به معنای آن است که آسمان در شنیدن و اطاعت فرمانهای خدا حقیق و سزاوار می‌شود.

معنای آیه این است که آسمان مطیع و منقاد پروردگارش گشته، حقیق و سزاوار شنیدن و اطاعت فرامین پروردگارش می‌گردد.

## نشانه ۲۲ - گشاد شدن زمین و بیرون ریختن مردگان

” و اذا الأرض مدت،“ ظاهراً منظور از کشیده شدن زمین، گشاد شدن آن است، همچنان که در جای دیگر فرمود: ”یوم تبدل الأرض غیر الأرض.“  
 ” و اقلت ما فیها و تخلت،“ یعنی زمین آنچه از مردگان در جوف دارد بیرون می‌اندازد، و خود را از آنچه دارد تهی می‌سازد.  
 - ” و اذنت لربها و حقت - و تسلیم فرمان پروردگارش می‌گردد و سزاوار خطاب و امین او می‌گردد.“

آیه ۱ تا ۵ سوره انشقاق میزان ج ۲۰ ص ۴۰۰

## به راه افتادن کوهها و نمودار شدن زمین

- ” وَ یَوْمَ نُسِیرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا،  
 - روزی که کوهها را به راه اندازیم، و زمین را نمودار بینی، و محشورشان کنیم، و یکی از آنها را وا نگذاریم.“

در این آیات ابتداء، مساله قیام قیامت مطرح شده، و بیان می‌فرماید که هر انسانی تک و تنها بدون اینکه کسی به غیر از عملش همراه او باشد محشور می‌گردد.

## نشانه ۲۳ - برکنده شدن کوهها و ظهور افق زمین

به راه انداختن کوهها به این است که آنها را از جای خود برکند. و خدای تعالی این معنا را در چند جا با تعبیراتی مختلف بیان فرموده، یك جا فرموده: ” و کانت الجبال کثیبا مهیلا،“ جایی دیگر فرموده: ” و تكون الجبال کالعهن المنفوش،“ و در جایی دیگر فرموده: ” فکانت هباء منبثا،“ و جایی دیگر چنین تعبیر کرده که ” و سیرت الجبال فکانت سراپا.“

و آنچه از سیاق برمی‌آید این است که مساله بروز زمین، مترتب بر به راه انداختن کوهها است، یعنی وقتی کوهها و تله‌ها تکان می‌خورند و فرو می‌ریزند زمین همه جایش بروز و ظهور می‌کند، و دیگر چیزی حائل از دیدن کرانه افق نیست، و یک ناحیه زمین حائل از ناحیه دیگرش نمی‌شود.

و معنای ” و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا،“ این است که ما احدی از بشر را ترک نمی‌کنیم و همه را زنده می‌کنیم.

آیه ۴۷ سوره کهف میزان ج: ۱۳ ص: ۴۴۶

## باز شدن درهای آسمان و سراب شدن کوهها

- ”یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا،
- آن روزی که در صور دمیده می‌شود تا شما فوج فوج به محشر وارد شوید،
- و فتحت السماء فکانت أبوابا،
- و آسمان گشوده شود پس درهای متعددی از آن باز شود تا هر فوجی از دری شتابند.“

### **نشانه ۲۴- باز شدن درهای آسمان**

و وقتی درب‌های آسمان باز شد قهرا عالم انسانی به عالم فرشتگان متصل می‌شود.

### **نشانه ۲۵- تلاشی و تبدیل کوهها به سراب**

- ”و سیرت الجبال فکانت سرابا،
- و کوهها به حرکت در آید و مانند سراب گردد.“

به راه انداختن کوهها و تلاشی کردنشان، بالأخره طبعا به اینجا منتهی می‌شود که شکل کوهی خود را از دست داده اجزایش متفرق شود، همچنان که در چند جا از کلام مجیدش وقتی سخن از زلزله قیامت دارد و آثار آن را بیان می‌کند، از کوهها هم خبر داده می‌فرماید: ”و تسیر الجبال سیرا،“ و نیز می‌فرماید: ”و حملت الأرض و الجبال فدکتا دكة واحدة،“ و نیز می‌فرماید: ”و کانت الجبال کثیبا مهیلا،“ و نیز می‌فرماید: ”و تكون الجبال کالعهن المنفوش،“ و نیز می‌فرماید: ”و بست الجبال بساء،“ و نیز فرموده: ”و اذا الجبال نسفت.“

پس به راه انداختن کوهها و خرد کردن آنها بالأخره منتهی می‌شود به پراکنده شدن و پاره پاره شدن آنها و به صورت تپه‌های پراکنده در آمدنشان و در نتیجه چون پشم حلاجی شده ساختنشان .

و اما سراب شدنشان به چه معنا است؟ و چه نسبتی با به راه انداختن آن دارد، به طور مسلم سراب به آن معنا که به نظر آبی درخشنده برسد نسبتی با به راه انداختن کوهها ندارد. بله این را می‌توان گفت که وقتی کوهها به راه افتادند، و در آخر حقیقتشان باطل شد و دیگر چیزی به صورت جبال باقی نماند، در حقیقت آن جبال راسیات که حقایقی دارای

جرمی بس بزرگ و نیرومند بود، و هیچ چیز آن را تکان نمی‌داد با به حرکت در آمدن و باطل شدن، سرابی می‌شود خالی از حقیقت، پس به این اعتبار می‌توان گفت: ” و سیرت الجبال فکانت سرابا،“

آیه ۱۷ تا ۳۷ سوره نبا المیزان ج ۲۰ ص ۲۶۸

## شرحی از تبدلات روز قیامت

- يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ،

- روزی که زمین، به زمینی دیگر و آسمانها نیز به آسمانهای دیگر مبدل شود و مردم در پیشگاه خدای یگانه مقدر حاضر شوند،

- ” روزی که این زمین بغیر این زمین مبدل می‌شود و این آسمانها به آسمانهایی غیر این مبدل می‌گردد....“

### **نشانه ۲۶ - تغییر یافتن زمین و آسمان به شکل دیگر**

دقت کافی در آیاتی که پیرامون تبدیل آسمانها و زمین بحث می‌کند این معنا را می‌رساند که این مساله در عظمت به مثابه‌ای نیست که در تصور بگنجد، و هر چه در آن باره فکر کنیم - مثلا تصور کنیم زمین نقره و آسمان طلا می‌شود و یا بلندیها و پستی‌های زمین یکسان گردد و یا کره زمین يك پارچه نان پخته گردد باز آنچه را که هست تصور نکرده‌ایم.

و این گونه تعبیرها تنها در روایات نیست، بلکه در آیات کریمه قرآن نیز آمده است، مانند آیه: ” و اشرققت الارض بنور ربها،“ و آیه: ” و سیرت الجبال فکانت سرابا،“ و آیه: ” و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب،“ - البته در صورتی که مربوط به قیامت باشد - و همچنین آیاتی دیگر، که مانند روایات از نظامی خیر می‌دهد که ربط و شباهتی به نظام معهود دنیوی ندارد، چون پر واضح است که روشن شدن زمین به نور پروردگارش غیر از روشن شدن به نور آفتاب و ستارگان است.

و همچنین سیر و به راه افتادن کوهها در آن روز غیر از سیر در این نشأه است، زیرا سیر کوه در این نشأه نتیجه‌اش متلاشی شدن و از بین رفتن آنست، نه سراب شدن آن، همچنین بقیه آیات وارده در باب قیامت .

و معنای بروزشان برای واحد قهار با اینکه تمامی موجودات همیشه برای خدای تعالی ظاهر و غیر مخفی است، این است که آن روز تمامی علل و اسبابی که آنها را از

خدایشان محبوب می‌کرد از کار افتاده، دیگر آن روز، با دید دنیائیشان هیچ يك از آن اسباب را که در دنیا اختیار و سرپرستی آنان را در دست داشت نمی‌بینند، تنها و تنها سبب مستقلى که مؤثر در ایشان باشد خدای را خواهند یافت، همچنان که آیات بسیاری بر این معنا دلالت دارد و می‌رساند که در قیامت مردم به هیچ جا ملتفت نشده و به هیچ جهتی روی نمی‌آورند، نه با بدنهایشان و نه با دل‌هایشان، و نیز به احوال آن روزشان و به احوال و اعمال گذشته‌شان توجه نمی‌کنند، الا اینکه خدای سبحان را حاضر و شاهد و مهیمن و محیط بر آن می‌یابند.

دلیل بر این معانی که گفتیم توصیف خدای سبحان است در آیه مورد بحث به «واحد قهار» که این توصیف به نوعی غلبه و تسلط اشعار دارد، پس بروز مردم برای خدا در آن روز ناشی از این است که خدا یکتاست، و تنها اوست که وجود هر چیز قائم به او است، و تنها اوست که هر مؤثری غیر خودش را خرد می‌کند، پس چیزی میان خدا و ایشان حائل نیست، و چون حائل نیست پس ایشان برای خدا بارزند، آنهم بارز مطلق.

آیه ۴۸ سوره ابراهیم المیزان ج: ۱۲ ص: ۱۲۹

## تخت و هموار شدن زمین

- ” وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا،
- فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا،
- لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا،
- ترا از کوهها پرسند بگو پروردگرم آن را پراکنده کند آنچنان که جز خودش کس نمی‌داند،
- و زمین را پهن نموده هموار واگذارد،
- که در آن برجستگی و انحرافی نبینی.“

این آیه دلالت دارد بر اینکه مردم از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم از وضع کوهها در روز قیامت پرسیده بودند، که در این آیات از آن جواب می‌دهد.

### **نشانه ۲۷- ذره ذره شدن کوهها و تخت شدن زمین**

” فقل ينسفها ربي نسفا - یعنی بگو پروردگرم آنها را ذره ذره نموده و ذره‌هایش را منتشر می‌کند، به طوری که در جای آن چیزی باقی نمی‌ماند.“

” فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا.“



کلمه قاع به معنای زمین صاف و تخت است، و کلمه صفصف نیز به معنای زمین تختی است که لیز و صاف باشد. و معنای جمله این است که پس از خرد کردن کوهها و پاشیدن ذرات آن، زمین را تخت و هموار می‌کند، به طوری که هیچ چیز روی آن دیده نمی‌شود.

” لا تری فیها عوجا و لا امنا- هیچ بیننده‌ای نقطه پستی مانند دره و نقطه بلندی مانند تل و کوه در آن نمی‌بیند.“

آیه ۱۰۵ تا ۱۰۷ سوره طه میزان ج: ۱۴ ص: ۲۹۴

### در هم پیچیده شدن طومار آسمانها

- ” یَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِّ لِلْكَتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَغَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ،

- روزی که آسمانها را در هم پیچیم چون در هم پیچیدن طومار برای نوشتن، چنانکه خلقت را از اول پدید آوردیم دوباره آن را اعاده کنیم که کار ما چنین است!

### **نشانه ۲۸ - پیچیده شدن آسمان مانند طومار**

سجل - که همان صحیفه نوشته شده است - وقتی که پیچیده می‌شود نوشته هم پیچیده می‌شود، یعنی الفاظ و یا معانی که خود نوعی تحقق و ثبوت دارد و به صورت خط و نقش در سجل نوشته شده، پیچیده می‌شود، و با پیچیده شدنش دیگر چیزی از آنها ظاهر نمی‌ماند، همچنین آسمان با قدرت الهی روزی پیچیده می‌شود، همچنانکه فرموده: ”والسماوات مطويات بيمينه“، در نتیجه، غایب گشته چیزی از آن ظاهر نمی‌ماند، نه عینی، و نه اثری.

چیزی که هست از دانای به غیب پنهان نمی‌شود هر چند که از دیگران پنهان می‌گردد، همچنانکه نوشته از سجل پنهان نیست هر چند که از دیگران پنهان است.

پس طی و پیچیدن آسمان بر این حساب به معنای برگشت آن به خزائن غیب است بعد از آنکه از خزائن نازل، و اندازه‌گیری شده بود، همچنانکه در باره آن و تمامی موجودات فرموده: ”و ان من شيء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم“، و نیز به طور مطلق فرموده: ”و الی الله المصیر“، و ”ان الی ربك الرجعی!“

و شاید به خاطر این معنا بوده که بعضی گفته‌اند: ”جمله کما بدأنا اول خلق نعیده“، ناظر به رجوع تمامی موجودات به حالتی است که قبلا یعنی قبل از آغاز خلقت داشته‌اند، و آن حالت این بوده که هیچ بوده‌اند، همچنانکه فرموده: ”و قد خلقتك من قبل و لم تك شیئا“،

نیز فرموده: "هل اتي على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا"، و این معنا همان مطلبی است که به ابن عباس نسبت می‌دهند که گفته معنای آیه این است که هر چیزی نابود می‌شود آن چنان که قبل از خلقت بود. و این قول هر چند با اتصال آیه به جمله "يوم نطوى السماء..." مناسبت دارد و برای آن جنبه تعلیل دارد، و لیکن آنچه بیشتر به سیاق آیات قبل می‌خورد بیان اعاده به معنای ارجاع موجودات و ایجاد آنها بعد از فناء است، نه اعاده به معنای افناء و برگرداندن به حالت قبل از وجود.

پس ظاهر سیاق آیات می‌رساند که مراد این است که ما خلق را مبعوث می‌کنیم همان طوری که قبلا ایجاد کرده بودیم. و مراد این است: ما خلایق را به همان آسانی بر می‌گردانیم که خلقشان کردیم بدون اینکه برای ما دشواری داشته باشد.

و معنای اینکه فرمود: "وعدا علينا انا كنا فاعلين"، این است که: ما به او وعده‌ای دادیم که وفایش بر ما واجب شده و ما آنچه وعده داده‌ایم عملی خواهیم نمود و این است سنت ما.

آیه ۱۰۴ تا ۱۰۸ سوره انبیاء المیزان ج: ۱۴ ص: ۴۶۴

### حرکت کوه ها مانند ابرها

- " وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ
- و کوهها را بینی و پنداری که بی حرکتند ولی مانند ابر در حرکتند، صنع خدای یکتاست که همه چیز را به کمال آورده که وی از کارهایی که می‌کنید آگاه است.

این آیه شریفه از آن جهت که در سیاق آیات قیامت قرار گرفته، آنچه می‌گوید در باره همان قیامت است و پاره‌ای از وقایع آن روز را توصیف می‌کند، که عبارت است از به راه افتادن کوهها، که در باره این قضیه در جای دیگر قرآن فرموده: "و سیرت الجبال فكانت سرابا"، و نیز در مواردی دیگر از آن خبر داده است.

### **نشانه ۲۹ - حرکت کوه ها چون ابرها**

پس اینکه می‌فرماید: "و ترى الجبال - و می‌بینی کوهها را"، خطاب در آن به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و مراد از آن مجسم کردن واقعه است، همچنان که در آیه "و ترى الناس سکاری"، حال مردم را در آن روز مجسم می‌کند، نه اینکه تو الآن ایشان را می‌بینی، بلکه اگر می‌دیدى حال ایشان را آنچه از وضعشان که دیدنی است اینطور به نظرت می‌رسید که مست اند.

” تحسبها جامدة .“ یعنی کوهها را می‌بینی و آنها را جامد گمان می‌کنی. معنای هر دو جمله این است که: تو در آن روز کوهها را - که امروز جامد گمان می‌کنی - می‌بینی چون ابر به حرکت درمی‌آیند، و یا معنایش این می‌شود: تو در آن روز کوهها را - در حالی که جامد گمانش می‌کنی - می‌بینی چون ابر به حرکت درمی‌آیند.

و جمله: ” و هی تمر مر السحاب،“ معنایش این است که: تو کوهها را وقتی در صور دمیده می‌شود، در حالی می‌بینی که سیر می‌کنند مانند سیر ابرها در آسمان.

” صنع الله الذی اتقن کل شیء،“ یعنی آن را آفرید آفریدنی!

در این جمله تلویح و اشاره‌ای است به اینکه این صنع و این عمل از خدای تعالی تخریب و ویرانی عالم است، لیکن چون تکمیل آن را در پی دارد و مستلزم اتقان نظام آن است، نظامی که در آن هر چیزی به انتها درجه کمال خود می‌رسد، آن کمالی که اگر کمال سعادت باشد، و اگر کمال شقاوت، زمینه‌اش را قبلا فراهم کرده بود، از این رو این ویرانی را صنع و آفرینش نامید، چون این خود صنع خداست، آن صنعی که هر چیزی را متقن کرده، پس خدای سبحان اتقان را از هر چه که متقن کرده سلب نمی‌کند و فساد را بر آنچه اصلاح فرموده مسلط نمی‌سازد، پس اگر دنیا را خراب می‌کند برای این است که آخرت را تعمیر نماید.

” انه خبیر بما تفعلون.“ خدا به آنچه اهل آسمانها و زمین می‌کنند در روزی که در صور دمیده می‌شود، و همه با خواری نزدش می‌آیند، دانا و با خبر است، هر کس حسنه آورده باشد، به بهتر از آن پاداش می‌شود و هر کس سیئه آورده باشد با صورت به جهنم انداخته می‌شود و همه جزای عمل خود را می‌بینند.

آیه ۸۸ سوره نمل المیزان ج : ۱۵ ص : ۵۷۴

### آسمان چون مس گداخته، کوهها چون پشم حلاجی شده!

” یوم تکون السماء کالمهل - روزی است که آسمان چون مس ذوب شده می‌شود،“

#### نشانه ۳۰ - آسمان مثل مس ذوب شده

” یوم تکون السماء کالمهل شود،“

کلمه مهل به معنای فلزات ذوب شده است، مس ذوب شده و یا طلا و غیره.

#### نشانه ۳۱ - کوهها مثل پشم حلاجی شده

” و تکون الجبال کالعهن - و کوهها چون پشم حلاجی شده می‌گردند.“

کلمه عهن به معنای مطلق پشم است، و شاید مراد از آن پشم حلاجی شده باشد، همچنان که در آیه‌ای دیگر فرموده: “و تكون الجبال كالعهن المنفوش.” آیه ۱ و ۲ و ۵ تا ۱۸ سوره معارج میزان ج ۲۰ ص ۵

### تیره شدن ماه و جمع شدن آن با خورشید

- “فَإِذَا بَرَقَ الْبَصْرُ،
- وَ خَسَفَ الْقَمَرُ،
- وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ،
- يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ،
- روزی که چشمها از وحشت و هول خیره بماند،
- و ماه تابان تاریک شود،
- و میان خورشید و ماه جمع گردد،
- و در آن روز انسان زشت کارگوید: ای وای از سختی عذاب کجا مفر و پناهی خواهد بود؟ هرگز مفری نیست!

#### نشانه ۳۲- خسوف و تاریک شدن ماه

« فإذا برق البصر و خسف القمر - بگو روزی که چشمها از وحشت و هول خیره بماند، و ماه تابان تاریک شود.»

#### نشانه ۳۳- جمع شدن ماه و خورشید با هم

« و جمع الشمس و القمر - و میان خورشید و ماه جمع گردد.»

در این آیه چند نشانه از نشانه‌های قیامت ذکر شده است. منظور از برق بصر تحیر چشم در دیدن و دهشت‌زدگی آن است، و منظور از خسوف قمر بی‌نور شدن آن است.

”يقول الانسان يومئذ أين المفر“، یعنی کجاست گریزگاه؟ در اینجا این سؤال پیش می‌آید که با اینکه روز قیامت روز ظهور سلطنت الهی است، و هر انسانی می‌داند مفر و فراری نیست، چطور می‌پرسد این المفر؟

آیه ۱۹ تا ۳۹ سوره قیامت میزان ج ۲۰ ص ۱۷۳

## روزی که آسمان دودی آشکار بیاورد!

- ” فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ،
- يَغْشى النَّاسُ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ،
- پس تو منتظر آن روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد،
- دودی که چشم مردم را بگیرد و این عذابی است دردناک!“

### **نشانه ۳۴- دود آوردن آسمان**

می‌فرماید: منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد. این تهدیدی است به عذابی که از هر سو مردم را فرا می‌گیرد. ” یغشی الناس،“ یعنی دودی که از هر طرف بر مردم احاطه می‌یابد.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: دخان مذکور در این آیه از علامتهای قیامت است که هنوز محقق نشده، و قبل از قیام قیامت محقق می‌شود. دود در گوشه‌های مردم داخل می‌شود، به طوری که سرهایشان مانند سر گوسفند بریان می‌گردد، اما مؤمنین تنها دچار زکام می‌شوند، و زمین تمامیش مانند خانه‌ای بدون روزنه می‌شود که در آن آتش افروخته و دود به راه انداخته باشند. زمین چهل روز چنین حالتی به خود می‌گیرد.

آیه ۱۰ تا ۱۶ سوره دخان میزان ج: ۱۸ ص: ۲۰۸

## تاریکی زمین زایل می‌گردد!

- وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ...

**- و زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود!**

### **نشانه ۳۵- روشن شدن زمین با نور پروردگار**

” وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...“ اشراق الارض به معنای نورانی شدن زمین است. بعید نیست مراد از اشراق زمین به نور پروردگارش آن حالتی باشد که از خصایص روز قیامت است، از قبیل کنار رفتن پرده‌ها، و ظهور حقیقت اشیا و بروز و ظهور واقعیت اعمال، از خیر یا شر، اطاعت یا معصیت، حق یا باطل، به طوری که ناظران حقیقت هر عملی را ببینند، چون اشراق هر چیزی عبارت است از ظهور آن به وسیله نور، و این هم

جای شك نیست، که ظهور دهنده آن روز خدای سبحان است، چون غیر از خدا هر سبب دیگری در آن روز از سببیت ساقط است. پس اشیا در آن روز با نوری که از خدای تعالی کسب کرده روشن می‌شوند.

و این اشراق هر چند عمومی است و شامل تمامی موجودات می‌شود و اختصاصی به زمین ندارد، و لیکن از آنجا که غرض بیان حالت آن روز زمین، و اهل زمین است، لذا تنها از اشراق زمین سخن گفته و فرموده: ”و أشرقَت الأرض بنور ربها.“ و مراد از زمین در عین حال زمین و موجودات در آن و متعلقات آن است.

آیه ۶۸ تا ۷۵ سوره زمر میزان ج: ۱۷ ص: ۴۴۴

### در چنین روزی قیامت بیا می‌شود!

- ” فَأِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ،
  - وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً،
  - فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ،
  - وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ،
  - وَ الْمَلَأَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشُ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةً،
  - يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ،
- پس زمانی که نفخه واحده‌ای در صور دمیده شود،
- و قدرت الهی بر زمین و کوهها احاطه یافته آن را در يك لحظه متلاشی و زیر و رو کند،
- آن وقت است که واقعه قیامت رخ می‌دهد!
- و آسمان می‌شکافد که در چنین روزی صولت و رفعتش مبدل به ضعف می‌گردد،
- و فرشتگان در پیرامون آن ایستاده، و عرش پروردگارت را آن روز هشت نفر حمل می‌کند،
- آن روز همگی شما بر خدا عرضه می‌شوید و از شما هیچ سر پنهانی بر خدا مخفی نمی‌ماند! “
- این آیات ” حاقه “ را با پاره‌ای از نشانیها و مقدماتش و شمه‌ای از وقایعی که در آن روز رخ می‌دهد معرفی می‌کند .

**نشانه ۳۶- دمیده شدن در صور**

” فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة،“ منظور از این نفخه واحده، نفخه دوم است که در آن مردگان زنده می‌شوند. اگر آن را به صفت واحده توصیف کرده، برای اشاره به این معنا بوده که مساله حتمی است و قضائش رانده شده و امر معلق نیست که احتیاج به تکرار نفخه داشته باشد.

**نشانه ۳۷- کوبیده شدن زمین و کوهها**

” و حملت الأرض و الجبال فدکتا دكة واحدة،“ دکتاً معنایش کوبیدن سخت است به طوری که آنچه کوبیده می‌شود خرد گشته به صورت اجزایی ریز در آید، و منظور از حمل شدن زمین و جبال این است که قدرت الهی بر آنها احاطه می‌یابد، و توصیف آن به دکه واحده برای این است که به سرعت خرد شدن آنها اشاره کند، و بفهماند خرد شدن کوهها و زمین احتیاج به کوبیدن بار دوم ندارد.

” فیومئذ وقعت الواقعة،“

**در چنین روزی قیامت بپا می‌شود!**

**نشانه ۳۸- منشق و واهی شدن آسمان**

” و انشقت السماء فهی یومئذ واهیه،“ انشقاق به معنای جدا شدن قسمتی از یک چیز است، و کلمه واهیه به معنای ضعف است. آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: ” و یوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملائكة تنزیلاً .“

**نشانه ۳۹- ظاهر شدن ملائکه و عرش برای انسانها**

” و الملك علی ارجائها و یحمل عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانية،“ عرش در آن روز حاملینی از ملائکه دارد، که آیه زیر نیز بدان اشاره می‌کند: ” الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا.“

حاملان عرش در آن روز هشت نفرند، و اما اینکه این هشت نفر از جنس ملائکه هستند، و یا غیر ایشان؟ آیه شریفه ساکت است، هر چند که سیاق آن از اشعار به اینکه از جنس ملك می‌باشند، خالی نیست.

ممکن هم هست غرض از ذکر انشقاق آسمان، و بودن ملائکه در اطراف آن، و اینکه حاملین عرش در آن روز هشت نفرند، این باشد که بفرماید در آن روز ملائکه و آسمان و عرش برای انسانها ظاهر می‌شوند، همچنان که قرآن در این باره فرموده: ” و تری الملائكة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم .“

### نشانه ۴۰ - فاش شدن عقاید و اعمال انسان برای خدا

”یومئذ تعرضون لا تخفی منکم خافیة“، معنای عرض بر خدای تعالی در روز قیامت که روز جدایی حق از باطل، و روز داوری است این است که: آنچه نزد هر انسان از عقیده و عمل هست برای خدای تعالی فاش می‌گردد، به طوری که هیچ عقیده و هیچ فعلی از او برای خدا پنهان نماند.

این از خصائص قیامت است، قیامت ”یوم تبلی السرائر“ است، و ”یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء“، است، روزی است که سریره‌ها آشکار و همه مردم برای خدا ظاهر می‌شوند. البته این صفات در دنیا هم دائماً برای خدا هست، ولی مردم آن روز فاش و هویدا می‌بینند که خدای تعالی چنین خدایی است! در آن روز برای انسان آشکار می‌شود که در دنیا هم، در معرض علم خدا بود، و آن روز همه فعل‌هایش ظاهر می‌گردد، و هیچ یک از آنها پنهان نمی‌ماند.

آیه ۱۳ تا ۱۸ سوره الحاقه میزان ج ۱۹ ص ۶۶۳

### زمین هموار قیامت، محل استقرار همه مردگان

- ” یَقُولُونَ أَيْنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ،
- أَيْنَا كُنَّا عِظْمًا نَجْرَةً،
- قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ،
- فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ،
- فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ،
- گویند چگونه ما را به حال اول با زمان می‌آورند؟
- بعد از آنکه استخوانهایی پوسیده شدیم،
- و نیز گویند حقا این بازگشتی زیان‌آمیز است،
- آری این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم واقع می‌شود،
- که ناگهان همه مردگان، روی زمین قرار می‌گیرند.“

### نشانه ۴۱ - قرار گرفتن همه مردگان در روی زمین

اگر نفخه دوم را زجره خوانده، از این جهت بوده که انسان با این نهیب از نشأ مرگ به نشأ حیات، و از باطن زمین به روی زمین منتقل می‌شود، و کلمه اِذَا فجائیه است و معنای ناگهان را می‌دهد، و کلمه سَاهِرَةٌ به معنای زمین هموار، و یا زمین خالی از گیاه



است.

می فرماید: برای ما دشوار نیست که ایشان را بعد از مردن زنده کنیم، و دوباره به زندگی برگردانیم، برای اینکه برگشتن آنان بیش از زجره واحده مؤونه ندارد، به محضی که آن زجره محقق شود، ناگهان همه زنده گشته و روی زمینی تخت و یا بی آب و علف قرار خواهند گرفت، با اینکه لحظه قبل از آن مرده و در شکم زمین بودند . آیه ۱۰ تا ۱۴ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۳۰۱

## حوادث آغاز واقعه

- ” إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ،
- وقتی قیامت واقع شود...!“

سوره واقعه، قیامت کبری را که در آن مردم دوباره زنده می شوند و به حسابشان رسیدگی شده جزا داده می شوند شرح می دهد، نخست مقداری از حوادث هول انگیز آن را ذکر می کند، حوادث نزدیک تر به زندگی دنیایی انسان، و نزدیک تر به زمینی که در آن زندگی می کرده، می فرماید: اوضاع و احوال زمین دگرگون می شود و زمین بالا و پایین و زیر و رو می گردد، زلزله بسیار سهمگین زمین کوهها را متلاشی، و چون غبار می سازد، آنگاه مردم را به طور فهرست وار به سه دسته سابقین و اصحاب یمین و اصحاب شمال، تقسیم نموده، سرانجام کار هر یک را بیان می کند.

آنگاه علیه اصحاب شمال که منکر ربوبیت خدای تعالی و مساله معاد و تکذیب کننده قرآنند که بشر را به توحید و ایمان به معاد دعوت می کند استدلال نموده، در آخر گفتار را با یادآوری حالت احتضار و فرا رسیدن مرگ و سه دسته شدن مردم خاتمه می دهد:

” اذا وقعت الواقعة،“ وقوع حادثه عبارت است از حدوث و پدید آمدن آن، و کلمه واقعه صفتی است که هر حادثه ای را با آن توصیف می کنند و می گویند: واقعه ای رخ داده، یعنی حادثه ای پدید شده، و مراد از واقعه در آیه مورد بحث واقعه قیامت است، و اگر در اینجا به طور مطلق و بدون بیان آمده، و نفرموده آن واقعه چیست، تنها فرموده: چون واقعه رخ می دهد، بدین جهت بوده که بفهماند واقعه قیامت بقدر کافی معروف است، و به همین جهت است که گفته اند: اصلا کلمه واقعه یکی از نامهای قیامت است، که قرآن این نامگذاری را کرده، همچنان که نامهای دیگری چون حاقه، و قارعة، و غاشیة بر آن نهاده است .

و جمله ” اذا وقعت الواقعة،“ به طور ضمنی بر معنای شرط هم دلالت دارد، و جا داشت جزای آن شرط را بیان کند و بفرماید: چون قیامت بپا می شود چه می شود، ولی جزا را نیاورد، تا بفهماند آنچه می شود آنقدر عظیم و مهم است که به بیان نمی گنجد، ولی به هر

حال از سیاق آیاتی که در این سوره اوصاف قیامت را ذکر کرده فهمیده می‌شود که آن جزا چه چیز است، و مردم در آن روز چه وضعی دارند، پس می‌شود گفت که مثلاً تقدیر کلام این است: چون قیامت بپا شود مؤمنین رستگار و کفار زیانکار می‌شوند.

” لیس لوقعتها کاذبة - در وقوع و تحقیق قیامت هیچ دروغی نیست.“ برای وقوع قیامت هیچ عاملی که اقتضای دروغ شدنش را داشته باشد و آن را دروغ کند وجود ندارد.

### نشانه ۲-۴ - زیر و رو شدن نظام عالم

” خافضة رافعة،“ یعنی قیامت خافض و رافع یا پائین آورنده و بالا برنده است. اما اینکه به چه حساب قیامت پایین آورنده و بالا برنده است باید گفت که: این تعبیر کنایه است از اینکه قیامت نظام عالم را زیر و رو می‌کند، مثلاً باطن دلها را که در دنیا پنهان بود ظاهر می‌کند، و آثار اسباب که در دنیا ظاهر بود، همه می‌دانستند آب چه اثری و آتش چه اثری دارد، در قیامت پنهان می‌شود، یعنی اسباب به کلی از اثر می‌افتد، و روابط جاری میان اسباب و مسببات به کلی قطع می‌گردد، در دنیا جمعی دارای عزت بودند، و آنان اهل کفر و فسق بودند، که عزتشان همه جا ظاهر بود، و همچنین جمعی دیگر یعنی اهل تقوا ذلتشان هویدا بود، ولی در قیامت اثر از عزت کفار و فساق و نشانه‌ای از ذلت متقین نمی‌ماند.

### نشانه ۳-۴ - تکان خوردن زمین با زلزله عظیم

” اذا رجت الأرض رجاً،  
وقتی زلزله‌ای زمین را به شدت تکان می‌دهد،“

کلمه رج به معنای تکان دادن به شدت چیزی است، و در این آیه منظور از آن زلزله قیامت است، که خدای سبحان در آیه ” ان زلزلة الساعة شیء عظیم،“ آن را بس عظیم توصیف کرده، در خود آیه مورد بحث نیز با آوردن کلمه **رَجاً** همین عظمت را فهمانده است.

### نشانه ۴-۴ - آرد شدن کوهها و پراکنده شدن آنها در هوا

می‌فرماید: چون زمین زلزله می‌شود زلزله‌ای که شدتش قابل وصف نیست. این جمله در مقام توضیح ” اذا وقعت الواقعة،“ است.

- ” و بست الجبال بسا، فکانت هباء منبثا،
- به طوری که کوهها چون آرد خرد شوند،

و سپس به صورت غباری در فضا پراکنده گردند.“  
آیه ۱ تا ۱۰ سوره الواقعة میزان ج ۱۹ ص ۱۹۵

### وقتی که آسمان بشکافتد و ستارگان فرو ریزند!

- ” إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ،
- وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ، وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ، وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ،
- عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ،
- وقتی که آسمان بشکافتد،
- و وقتی که ستارگان پراکنده شود،
- و وقتی که دریاها به هم متصل گردد،
- و زمانی که گورها زیر و رو شود و مردگان از آن بیرون شوند،
- در آن روز هر کس داند که چه کرده و چه نکرده!“

#### **نشانه ۴۵ - انفطار و پاره شدن آسمان**

” اذا السماء انفطرت،“ کلمه انفطار به معنای شکافته شدن است، و آیه شریفه نظیر آیه زیر است، که آن نیز سخن از شکافته شدن آسمان دارد، و می‌فرماید: ” وانشقت السماء فهی یومئذ واهیه.“

#### **نشانه ۴۶ - درهم شدن ستارگان و خروج آنها از مدار**

” و اذا الكواكب انتثرت،“ یعنی روزی که ستارگان هر يك مدار خود را رها کرده، درهم و برهم می‌شوند.  
در حقیقت در این آیه ستارگان را به گردن‌بندی از مروارید تشبیه کرده که دانه‌های ریز و درشتش را با نظمی معین چیده و به نخ کشیده باشند ناگهان رشته‌اش پاره شود و دانه‌ها درهم و برهم و متفرق شوند.

#### **نشانه ۴۷ - متصل و مخلوط شدن دریاها باهم**

” و اذا البحار فجرت،“ تفجیر به معنای آن است که آب نهر را به خاطر زیاد شدن بشکند، و بند را آب ببرد، و گناه را هم اگر فجور می‌گویند، برای این است که گناهکار، پرده حیا را پاره می‌کند، و از صراط مستقیم خارج گشته، به بسیاری از گناهان مبتلا می‌شود، و اگر صبح را فجر می‌گویند، باز برای این است که روشنی پرده ظلمت را

پاره کرده به همه جا منتشر می‌شود.

و اینکه مفسرین تفجیر بحار را تفسیر کرده‌اند به این که دریاها به هم متصل می‌شوند، و حائل از میان برداشته شده، شورش با شیرینش مخلوط می‌شود، برگشتش باز به همین معنایی است که گفته شد، و این معنا با تفسیری که برای آیه ”و اذا البحار سجرت،“ کردند، که دریاها پر از آتش می‌شوند نیز مناسبت دارد.

### نشانه ۴۸ - منقلب شدن خاک قبرها و ظاهر شدن مردگان

”و اذا القبور بعثرت،“ کلمه بعثرت به معنای پشت و رو کردن، و باطن چیزی را ظاهر ساختن است. معنای آیه این است که زمانی که خاک قبرها منقلب و باطنش بظاهر بر می‌گردد، باطنش که همان انسانهای مرده باشد ظاهر می‌شود، تا به جزای اعمالشان برسند.

”علمت نفس ما قدمت و اخرت،“

آیه ۱ تا ۵ سوره انفطار میزان ج ۲۰ ص ۳۶۵

### زمین را چه رخ داده چنین می‌لرزد؟

- ”إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا، وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا،
- وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا، يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُهَا، بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا،
- يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَلَهُمْ،

- وقتی که زمین آن زلزله مخصوصش را آغاز می‌کند،
- و آنچه از مردگان در شکم دارد بیرون می‌ریزد،
- و انسانها از در تعجب می‌پرسند: زمین را چه شده است؟
- در آن روز زمین اخبار و اسرار خود را شرح می‌دهد،
- آری پروردگار تو به وی وحی کرده که به زبان آید و اسرار را بگوید،
- در آن روز مردم يك جور محشور نمی‌شوند بلکه طایفه‌هایی مختلفند تا اعمال هر طایفه‌ای را به آنان نشان دهند.“

در سوره زلزال سخن از قیامت و زنده شدن مردم برای حساب، و اشاره به بعضی از علامتهایش رفته، که یکی زلزله زمین، و یکی دیگر سخن گفتن آن از حوادثی است که در آن رخ داده است .

### نشانه ۴۹ - زلزله های پی در پی زمین و خروج ائمه آن

کلمه زلزال مانند کلمه زلزله به معنای نوسان و تکان خوردن پی در پی است، و اینکه فرمود زمین زلزله اش را سر می دهد به ما می فهماند که زمین زلزله ای خاص به خود دارد، و این می رساند که زلزله مذکور امری عظیم و مهم است، زلزله ای است که در شدت و هراسناکی به نهایت رسیده است .

” و اخرجت الارض ائمهالها،“ مراد از ائمهال زمین که در قیامت زمین آنها را بیرون می ریزد مردگان و یا گنجهها و معادنی است که در شکم خود داشته است.

” و قال الانسان مالها،“ یعنی انسانها بعد از بیرون شدن از خاک در حال دهشت زدگی و تعجب از آن زلزله شدید و هول انگیز می گویند: زمین را چه می شود که این طور متزلزل است؟!

### نشانه ۵۰ - سخن گفتن زمین از حوادث واقع در روی آن

” یومئذ تحدث اخبارها بان ربك اوحى لها،“ آنگاه زمین به اعمالی که بنی آدم کردند شهادت می دهد، همانطور که اعضای بدن خود انسانها و نویسندگان اعمالش یعنی ملائکه رقیب و عتید و نیز شاهدان اعمال که از جنس بشر و یا غیر بشرند همه بر اعمال بنی آدم شهادت می دهند.

معنای جمله این است که: زمین به سبب اینکه پروردگار تو به آن وحی کرده و فرمان داده تا سخن بگوید از اخبار حوادثی که در آن رخ داده سخن می گوید، پس معلوم می شود زمین هم برای خود شعوری دارد، و هر عملی که در آن واقع می شود می فهمد، و خیر و شرش را تشخیص می دهد، و آن را برای روز ادای شهادت تحمل می کند، تا روزی که به او اذن داده شود، یعنی روز قیامت شهادت خود را ادا کرده، اخبار حوادث واقعه در آن را بدهد .

در تفسیر آیه ” و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم،“ و نیز در تفسیر آیه ” قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء،“ گفتیم که از کلام خدای سبحان به دست می آید که حیات و شعور در تمامی موجودات جاری است، هر چند که ما از نحوه حیات آنها بی خبر باشیم .

### نشانه ۵۱ - متمایز شدن افراد برای دیدن اعمال خود

” یومئذ یصدر الناس اثنتا لیروا اعمالهم،“ مراد از صادر شدن مردم در قیامت با حالت تفرقه، برگشتن آنان از موقف حساب به سوی منزلهاشان که یا بهشت است و یا آتش می باشد، در آن روز اهل سعادت و رستگاری از اهل شقاوت و هلاکت متمایز می شوند، تا اعمال خود را ببینند، جزای اعمالشان را نشانشان دهند، آن هم نه از دور، بلکه داخل در آن جزایشان کنند، و یا به اینکه خود اعمالشان را بنا بر تجسم اعمال به ایشان نشان دهند:

## فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ! و من يعمل مثقال ذرة شرا يره !

آیه ۱ تا آخر سوره زلزال میزان ج ۲۰ ص ۵۸۱

### حادثه کوبنده، و میزان اعمال

- ” الْقَارِعَةُ، مَا الْقَارِعَةُ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ،
- يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ،
- وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ،
- فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ،
- وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ،
- وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ، نَارٌ حَامِيَةٌ،

- آن حادثه کوبنده، و چه کوبنده عظیمی؟
- و تو نمی‌دانی که کوبنده چیست؟
- روزی است که مردم چون ملخ فراری رویهم می‌ریزند،
- و کوهها چون پشم رنگارنگ حلاجی شده می‌گردد،
- اما کسی که اعمالش نزد خدا سنگین وزن و دارای ارزش باشد،
- او در عیشی رضایت‌بخش خواهد بود،
- و اما آنکه اعمالش وزن و ارزشی نداشته باشد،
- او در آغوش و دامن هاویه خواهد بود،
- و تو نمی‌دانی هاویه چیست،
- آتشی است سوزنده ! “

این سوره تهدید به عذاب قیامت و بشارت به ثواب آن است، ولی جانب تهدیدش بر بشارتش می‌چربد.

” القارعة ما القارعة،“ قارعه به معنای زدن بسیار سختی است که احتیاج دارد زنده به جایی اعتماد کند، و این کلمه در عرف قرآن از اسمای قیامت است. سؤال از حقیقت قارعه در جمله ” ما القارعة - قارعه چیست؟“ با اینکه معلوم است که چیست، به منظور بزرگ نشان دادن امر قیامت است، و اینکه بیست و هشت حرف الفبای گوینده، و دو سوراخ گوش شنونده نمی‌تواند به کنه قیامت پی ببرد، و به طور کلی عالم ماده گنجایش حتی معرفی آن را ندارد و به منظور تاکید این بزرگداشت مجدداً جمله را

به تعبیری دیگر تکرار کرد و فرمود: "و ما ادريک ما القارعة ."

### نشانه ۵۲ - پراکنده شدن مردم مانند ملخ روی زمین

"یوم یكون الناس كالفرأش المبعوث،" کلمه یوم ظرفی است متعلق به مقدری از قبیل بیاد آر، می‌کوبد می‌آید، و از این قبیل، و خلاصه معنای آن این است که: بیاد آر روزی را که و یا می‌کوبد در روزی که و یا می‌آید روزی که.... و کلمه فراش به معنای ملخی است که زمین را فرش کند، یعنی روی گرده هم سوار شده باشند، پس فراش به معنای غوغای ملخ است .

بعضی از مفسرین در اینکه چرا مردم روز قیامت را به فراش تشبیه کرد؟ گفته‌اند: برای این است که فراش وقتی جست و خیز می‌کند نقطه معلومی را در نظر نمی‌گیرد، مانند مرغان، به طرف معینی نمی‌پرد، بلکه بدون جهت پرواز می‌کند، مردم نیز در روز قیامت چنین حالتی دارند، وقتی از قبورشان سر بر می‌آورند آنچنان ترس و فرع از همه جهات احاطه‌شان می‌کند که بی‌اختیار و بی‌هدف به راه می‌افتند، و در جستجوی منزلها که یا سعادت است و یا شقاوت سرگردانند .

### نشانه ۵۳ - متلاشی شدن کوهها چون پشم رنگارنگ حلاجی

"و تكون الجبال كالعهن المنفوش،" عهن منفوش به معنای پشم شیت شده‌ای است که دارای رنگهای مختلف باشد، و این تشبیه اشاره دارد به اینکه در آن روز کوهها که رنگهای مختلف دارند با زلزله قیامت متلاشی، و چون پشم حلاجی شده می‌گردند.

"فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة،" این آیه اشاره دارد به اینکه اعمال - هم مانند هر چیزی برای خود - وزن و ارزشی دارد، و اینکه بعضی اعمال در ترازوی عمل سنج سنگین است، و آن عملی است که نزد خدای تعالی قدر و منزلتی داشته باشد، مانند ایمان به خدا و انواع اطاعتها، و بعضی دیگر اینطور نیستند، مانند کفر و انواع نافرمانیها و گناهان، که البته اثر هر يك از این دو نوع مختلف است، یکی سعادت را دنبال دارد، و آن اعمالی است که در ترازو سنگین باشد، و دیگری شقاوت .

"فهو فی عیشة راضیة،" عیثه به معنای نوعی زندگی کردن است، مانند يك زندگی خوش، و اگر راضیه و خوشی را به خود عیش نسبت داد، با اینکه صاحب عیش راضی و خشنود است، یا از باب مجاز عقلی است، و یا کلمه راضیه به معنای ذات رضی و تقدیرش فی عیثه ذات رضی است، یعنی در عیثی رضایت بخش.

"و اما من خفت موازینه فامه هاویة،" ظاهرا مراد از هاویه جهنم است، و نامگذاری جهنم به هاویه از این جهت است که این کلمه از ماده هوی گرفته شده، که به معنای سقوط است، می‌فرماید: کسی که میزانش سبک باشد سرانجامش سقوط به سوی اسفل سافلین است، همچنان که در جای دیگر فرمود: "ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین امنوا ...." پس اینکه آتش دوزخ را توصیف کرده به هاویه و حال آنکه آتش سقوط نمی‌کند

آتشیان سقوط می‌کنند، از باب مجاز عقلی است، همانطور که راضی دانستن عیش نیز از این باب بود.

اگر هاویه را مادر دوزخیان خوانده از این باب بوده که مادر، ماوای فرزند و مرجع او است، به هر طرف که برود دوباره به دامن مادر بر می‌گردد، جهنم هم برای دوزخیان چنین مرجع و سرانجامی است.

” و ما ادريک ماهیه،“ این جمله عظمت و فخامت امر آن آتش را بیان می‌کند: ” نار حامیه،“ یعنی آتشی است سوزنده و شدید الحرارة!

در روایات اسلامی در الدر المنثور است که ابن مردویه از ابو ایوب انصاری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود وقتی جان مؤمن از کالبدش در می‌آید از بندگان خدا آنها که اهل رحمتند و قبل از وی مرده بودند به دیدنش می‌روند، و بشیر که از دنیا با او آمده به اهل رحمت می‌گوید: مهلت دهید تا خستگی در آورد، او تازه از حال سکرات راحت شده است.

بعد از رفع خستگی از او می‌پرسند: فلانی چطور شد، فلانی خانم چه کرد؟ آیا ازدواج کرد یا نه؟ به اینگونه احوالپرسی‌ها می‌پردازند وقتی احوال مردی را بپرسند که قبل از تازه وارد مرده باشد، در پاسخ می‌گوید هیئات او خیلی وقت است که مرده، او قبل از من مرد، می‌گویند: انا لله و انا الیه راجعون به نظر ما او را به دوزخ نزد مادرش هاویه بردند، چه بد مادری و چه بد مربیه‌ای!!

آیه ۱ تا آخر سوره قارعه المیزان ج ۲۰ ص ۵۹۵

## روزی که جوان را پیر می‌کند!

- ” يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيْلًا... ”
- فَكَيْفَ نُنْفِئُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا،
- السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا !

- در روزی که زمین و کوهها به لرزه در آیند و کوهها چون تلی از ماسه شوند... شما اگر کفر بورزید چگونه می‌توانید از عذاب قیامت خود را کنار بکشید روزی که کودکان را پیر می‌کند،
- و آسمان به وسیله تحول آن روز شکافته می‌شود و وعده خدا شدنی است!“



**نشانه ۵۴ - تبدیل شدن کوهها به تل ماسه**

مهیل شدن کوهها به معنای آن است که وقتی ریشه‌اش تکان بخورد از بالا فرو بریزد. کثیب رمل به معنای توده‌ای از شن است.

” فکیف تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا، “ شما چگونه خود را از عذاب روزی که جوان را پیر می‌کند حفظ می‌کنید.

این تعبیر که آن روز کودکان را پیر می‌کند کنایه است از شدت عذاب آن روز نه طولانی بودنش.

**نشانه ۵۵ - انفطار و شکافته شدن آسمان**

” السماء منفطر به کان وعده مفعولا، “ این آیه برای بار دوم به شدت آن روز اشاره می‌کند، و کلمه انفطار به معنای شکاف برداشتن است، و معنای آیه این است که: آسمان در آن روز و یا به سبب شدت آن روز شکافته می‌شود.

” کان وعده مفعولا - وعده خدا شدنی است! “

آیه ۱۴ سوره مزمل المیزان ج ۲۰ ص ۱۰۵

**بطشه کبری**

- ” یوم نبطش البطشة الکبری انا منتقمون،
- روزی که با گرفتنی سخت و بزرگ می‌گیریم که ما انتقام گیرنده هستیم!“

منظور از روزی که خدا کفار را به بطشی بزرگ بطش می‌کند روز قیامت است. توصیف بطشه با کلمه کبری مؤید همین تفسیر است، چون این توصیف، بطشه را بطشه‌ای معرفی می‌کند که بزرگتر از آن تصور نمی‌شود، و چنین بطشه‌ای همان بطشه روز قیامت است که عذابش از هر عذابی سخت‌تر است، همچنان که قرآن کریم فرموده: ”فیعذبه الله العذاب الاکبر،“ کما اینکه پاداش قیامت هم بزرگترین پاداش است، و در آن باره می‌فرماید: ” و لاجر الآخرة اکبر ! “

آیه ۱۰ تا ۱۶ سوره دخان المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۰۸

## شکافته شدن آسمان و آمدن ملائکه

- ” وَ يَوْمَ تَشَقُّ السَّمَاءُ بِالْعَمَمِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلاً،
- الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا،

- روزی که آسمان با ابر شکافته شود و فرشتگان فراوان نازل شوند،
- آن روز فرمانروایی خاص خدای رحمان است و برای کافران روزی بسیار دشوار می‌باشد.

### نشانه ۵۶ - شکافته شدن آسمان با ابرها و نزول ملائکه

روز قیامت آسمان شکافته می‌شود، و ابرهایی هم که روی آن را پوشانده نیز باز می‌شود، و ملائکه که ساکنان آسمانند نازل می‌شوند، و کفار ایشان را می‌بینند. آیه قریب المعنا با آیه: ” و انشقت السماء فهی یومئذ واهیه و الملك علی ارجائها،“ می‌شود.

و بعید نیست که این طرز سخن کنایه باشد از پاره شدن پرده‌های جهلی، و بروز عالم آسمان - یعنی عالم غیب - و بروز سکان آن، که همان ملائکه هستند، و نازل شدن ملائکه به زمین، که محل زندگی بشر است.

و اگر از واقعه قیامت تعبیر به تشقق کرد، نه به تفتح و امثال آن، برای این بود که دلها را بیشتر بترساند، و همچنین تنوین در کلمه تنزیلا باز برای رساندن عظمت آن روز است.

” الملك یومئذ الحق للرحمن و كان یوما علی الكافرین عسیرا،“ یعنی ملك مطلق آن روز حق است ثابت برای رحمان، چون آن روز دیگر تمامی اسباب از کار افتاده و روابطی که بین آنها و مسببات بود گسیخته می‌گردد.

مراد از اینکه آن روز ملك برای رحمان می‌شود، این است که آن روز برای همه ظاهر می‌شود که ملك و حکم تنها از آن خدا بوده و بس، و هیچ يك از اسباب بر خلاف آنچه مردم می‌پنداشتند استقلالی از خود نداشتند.

” و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا،“ معنای آیه این است که: به یاد آر روزی را که ستمگر آن چنان پشیمان می‌شود که از فرط و شدت ندامتش می‌گوید: ای کاش راهی با رسول باز می‌کردم و در نتیجه راه باریکی به سوی هدایت به دست می‌آوردم.

در این سه آیه اشعار بلکه دلالت است که سبب عمده در ضلالت اهل ضلال، سرپرستی هواپرستان، و اولیای شیطان است، آنچه هم که خود ما به چشم می‌بینیم مؤید آن است.

آیه ۲۵ و ۲۶ سوره فرقان میزان ج: ۱۵ ص: ۲۸۰

## صیحه شدید روز قیامت

- ” فَأِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ،
- پس وقتی آن صیحه شدید آسمانی بیاید! “

### **نشانه ۵۷- آمدن صیحه شدید و فرار انسان از خانواده خود**

کلمه صَاخَّة به معنای صیحه شدیدی است که از شدتش گوشها کر شود، و منظور از آن نفخه صور است.

- ” یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه ...،
- و روزی رسد که هر کس از برادرش هم فرار می‌کند،
- و از مادر و پدرش،
- و از همسر و فرزندانش،
- در آن روز هر کس آنقدر گرفتار است که به یاد غیر خودش نمی‌افتد.“

این آیه به شدت روز قیامت اشاره می‌کند، شدت آن روز به حدی است که انسان از اقربا و نزدیکانش می‌گریزد، برای اینکه شدت آنچنان احاطه می‌کند که نمی‌گذارد آدمی به یاد چیزی و کسی بیفتد، و اعتنائی بغیر خود کند، حال غیر خودش هر که می‌خواهد باشد، آری بلا و مصیبت وقتی عظیم باشد و شدت یابد و بر آدمی چیره گردد، آنچنان آدمی را به خود جذب می‌کند که از هر فکر و تلاشی منصرفش می‌سازد.

آیه ۳۳ تا آخر سوره عبس میزان ج ۲۰ ص ۳۴۳

## وقوع راجفه و رادفه

- ” یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ، تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ،
- روزی که زلزله‌های وحشتناک همه چیز را به لرزه درمی‌آورد،
- و از پس آن، حادثه دومین - صیحه عظیم - رخ می‌دهد.“

راجفه به صیحه‌های عظیمی تفسیر شده که در آن تردد و اضطرابی باشد، و رادفه به صیحه متاخر تابع تفسیر شده، در نتیجه بنا بر این تفسیر، دو آیه مورد بحث با دو نفخه صور تطبیق می‌شود، که آیه زیر هم بر آنها دلالت دارد، می‌فرماید: ” و نفخ فی الصور

فصعق من فی السموات و من فی الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فیہ اخرى فاذا هم قیام  
ینظرون.“

### نشانه ۵۸- زلزله وحشتناک و صیحه عظیم

مراد از راجفه نیز همان نفخه اولی است، که زمین و کوهها را تکان می‌دهد، و  
مراد از رادفه نفخه دوم است، که متاخر و بعد از نفخه اول صورت می‌گیرد.

- ”قلوب یومئذ واجفة ابصارها خاشعة،

- دلهایی در آن روز سخت هراسان است دیدگان صاحب آن دلها از شرم افتاده  
باشد.“

این جمله بیانگر صفت آن روز است. مراد از قلوب در امثال این موارد که صفات  
ادراکی از قبیل علم و خوف و رجاء و نظائر آن بدان نسبت داده می‌شود، نفوس بشری  
است.

اگر خشوع را به ابصار نسبت داده با اینکه خشوع از احوال قلب است، بخاطر آن  
بوده که اثر ظاهری خشوع در چشمها قوی‌تر از سایر اعضاء است.

آیه ۶ تا ۹ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۳۰۰

## فصل سوم

### یوم الفصل، روز میقات جمعی

#### یوم الفصل، روز میقات انسانها از اولین تا آخرین

- ” إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَتُهُمْ أَجْمَعِينَ،
- يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ،
- إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ،
- به یقین که روز فصل میعاد همه آنان است،
- روزی که هیچ دوستی هیچ باری از دوست خود نمی‌کشد و به هیچ وجه یاری نمی‌شوند،
- مگر کسی که خدایش رحم کند که او عزیز و رحیم است.“

این آیه شریفه خصوصیات و صفات روز قیامت را بیان می‌کند و می‌فرماید در روز قیامت تمامی مردم از اولین و آخرین برای رب العالمین پیا می‌خیزند. و اگر آن را یوم الفصل خوانده، بدین جهت است که خدای تعالی در آن روز بین حق و باطل جدایی می‌افکند، و محق را از مبطل، و متقی را از مجرم جدا می‌کند. ممکن هم هست از این جهت باشد که آن روز روز قضاء فصل الهی است.

” میقاتهم اجمعین،“ یعنی روز فصل روز میقات همه آنان است.

” یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئاً ولا هم ینصرون،“ این آیه شریفه یوم الفصل را بیان می‌کند. و نخست این معنا را نفی می‌کند که در آن روز کسی به درد کس دیگر بخورد. در ثانی خبر می‌دهد از اینکه در آن روز کفار یاری نخواهند شد.

آیه ۴۰ تا ۴۲ سوره دخان المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۲۴

## یوم الفصل، میقات و وعده گاه خلق

- ” إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا،
- همانا روز فصل یعنی روز قیامت که در آن فصل خصوصتها شود و وعده‌گاه خلق است.“

میقات به معنای آخرین لحظه از مدتی است که برای حدوث امری از امور معین شده است.

از این آیه شریفه شروع شده است به توصیف آن **نبا عظیمی** که خبر از وقوع آن در آینده داده و فرمود: ” کلا سیعلمون“ و آن را یوم الفصل خواند تا بفهماند در آن روز بین مردم فصل قضا می‌شود و هر طایفه‌ای بدانچه با عمل خود مستحق آن شده می‌رسد، پس یوم الفصل، میقات و آخرین روزی است که برای فصل قضا معین شده بود.

تعبیر به لفظ ” کان“ که مخصوص رساندن ثبوت است می‌فهماند یوم الفصل از سابق ثابت و در علم خدا معین شده بود.

و معنای جمله این است که:

- محققا یوم الفصل که خیرش خبر عظیمی است در علم خدا معین شده بود و روزی که خدا آسمانها و زمین را می‌آفرید و نظام جاری در آن را بر آن حاکم می‌کرد از همان روز برای نظام مادی جهان مدتی معین کرد که با به سر رسیدن آن مدت عمر عالم ماده هم تمام می‌شود چون خدای تعالی می‌دانست که این نشأه جز با انتهایش به یوم الفصل تمام نمی‌شود، چون خودش نشأه دنیا را آفریده بود می‌دانست که اگر آن را بخواهد بیافریند لازم‌اش این است که نشأه قیامت را هم به پا کند .

- ” یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا،
- آن روزی که در صور دمیده می‌شود تا شما فوج فوج به محشر وارد شوید،
- و فتحت السماء فکانت أبوابا،
- و آسمان گشوده شود پس درهای متعددی از آن باز شود تا هر فوجی از دری شتابند.“
- ” و سیرت الجبال فکانت سرابا،
- و کوهها به حرکت در آید و مانند سراب گردد.“

## یوم الفصل، و کمینگاه بودن جهنم

” ان جهنم کانت مرصادا،

همانا دوزخ در انتظار بدکاران است!“

این آیه این نکته را می‌فهماند که جهنم محل عبور همه مردم است، و از همین باب

است آیه زیر که می‌فرماید: ” و ان منکم الا واردها - هیچ کس از شما نیست مگر آنکه به جهنم وارد خواهد شد.“  
 - ” للطاغین مابا،  
 - آن دوزخ جایگاه مردم سرکش و طاغی است.“

طاغیان کسانی هستند که متصف به طغیان باشند، و خروج از حد، کار همیشگی آنان باشد. اگر جهنم را محل برگشت طاغیان خوانده، به این عنایت بوده که خود طاغیان در همان دنیا، جهنم را ماوای خود کردند، پس صحیح است بگوییم به جهنم بر می‌گردند.  
 - ” لابثین فیها احقابا،  
 - که در آن دوران‌های متمادی عذاب کشند.“  
 کلمه أحقاب به معنای زمانهای بسیار و روزگاران طولانی است که آغاز و انجام آن مشخص نباشد.

از ظاهر آیه بر می‌آید که مراد از طاغیان، معاندین از کفار هستند، مؤید این ظهور ذیل سوره است که می‌فرماید:

- ” انهم كانوا لا يرجون حسابا،
- زیرا آنها به روز حساب امید نداشتند
- و کذبوا بایاتنا کذابا،
- و آیات ما را از فرط جهالت سخت تکذیب کردند.“
- ” لا ینوقون فیها بردا و لا شرابا،
- هرگز در آنجا قطره‌ای آب سرد و شراب ظهور نیاشامند.“
- ” الا حمیما و غساقا،
- مگر آبی پلید سوزان که از چرک و خون جهنم است به آنها دهند.“
- ” جزاء وفاقا،
- که با کیفی اعمال آنها موافق است!“

کفار امید حسابی ندارند، و آیات ما را به طور عجیب تکذیب می‌کنند، چون بر تکذیب خود اصرار می‌ورزند. این آیه مطابقت جزا با اعمال ایشان را تعلیل می‌کند، به این بیان که کفار امید حساب در یوم الفصل را ندارند، در نتیجه از حیات آخرت مایوسند، و به همین جهت آیات داله بر وجود چنین روزی را انکار می‌کنند، و به دنبال آن آیات توحید و نبوت را هم انکار نموده، در اعمال خود از حدود عبودیت تجاوز می‌کنند، و نتیجه همه اینها این شده که به کلی خدا را از یاد ببرند، خدا هم آنان را از یاد برد، و سعادت خانه آخرت را بر آنان تحریم کرد، در نتیجه برای آنان نماد مگر شقاوت، و در آن عالم چیزی به جز مکروه نمی‌یابند، و جز با صحنه‌های عذاب مواجه نمی‌شوند، و همین است معنای اینکه فرمود:

- ” فذوقوا فلن نزيدكم الا عذابا ! “

” جزاء وفاقا “ دلالت دارد بر مطابقت کامل بین جزا و عمل، پس انسان با عمل خود نمی‌جوید مگر جزایی را که مو به مو مطابق آن باشد، پس رسیدن به جزا در حقیقت رسیدن به عمل است، همچنان که فرمود: ” یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون . “

- ” و کل شیء احصیناه کتابا،

- و حال آنکه هر چیز را ما در کتابی به احصاء و شماره رقم کرده‌ایم. “

یعنی هر چیزی را - که اعمال شما هم از آن جمله است - ضبط کرده و در کتابی جلیل القدر بیان نموده‌ایم، بنابر این آیه شریفه مورد بحث در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: ” و کل شیء أحصیناه فی امام مبین. “

ممکن هم هست مراد این باشد که هر چیزی را ما با نوشتن در لوح محفوظ و یا در نامه اعمال حفظ کرده‌ایم .

جزای آنها موافق با اعمال ایشان است، به علت اینکه چنین حال و وضعی داشتند، در حالی که ما حال و وضعشان را علیه آنان ضبط کردیم، و جزایی موافق با آن به ایشان می‌دهیم.

- ” فذوقوا فلن نزيدكم الا عذابا،

- پس بچشید کیفر تکذیب و بدکاری را که هرگز بر شما چیزی جز رنج و عذاب

دوزخ نیفزاییم چنانکه شما در دنیا هیچ متنبه نشده و جز بر بدی نیفزودید. “

می‌خواهد ایشان را از این امید مایوس کند که روزی از شقاوت نجات یافته به راحتی برسند. مراد از جمله ” فلن نزيدكم الا عذابا، “ این است که آنچه می‌چشید عذابی است بعد از عذابی که قبلا چشیده بودید، پس آن عذاب، عذابی است بعد از عذاب، و عذابی است روی عذاب، همچنان عذابها دو چندان می‌شود، و عذابی به عذابتان افزوده می‌گردد، پس از اینکه به آرزوی خود برسید مایوس باشید، و این آیه خالی از این ظهور نیست که مراد از جمله ” لایبئین فیها احقابا، “ خلود در آتش است، و اینکه عذاب از شما قطع نخواهد شد!

## یوم الفصل، و بهشت رستگاران

- ” إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا، حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا، وَ كَوَاعِبَ أَثْرَابًا،

- برای متقیان در آن جهان رستگاری و آسایش است،

- باغهایی سرسبز و انواعی از انگورها،

- و دختران زیبایی دلربا که همه در خوبی و جوانی مانند یکدیگرند. “



فوز (مفازا) به معنای ظفر یافتن به خیر بدون صدمه و با حفظ سلامت است، پس در این کلمه هم معنای ظفر یافتن به خیر هست و هم معنای نجات و خلاصی از شر. حدیقه ( حدایق) به معنای بوستان دارای دیوار است. عنب ( اعناب) نام میوه درخت مو است. کاعب (کواعب) به معنای دختر نوری است که پستانهایش رو به رشد نهاده، و دایره‌ای تشکیل داده، و کمی از اطرافش بلندتر شده است. کواعب اتراب به معنای دخترانی هم سن و سال و شبیه به هم هستند. ”و کاسا دهاقا،“ یعنی قدحهایی پر از شراب. ” لا یسمعون فیها لغوا و لا کذابا،“ یعنی در بهشت سخن لغو نمی‌شنوند، سخنی که هیچ اثر مطلوب بر آن مترتب نمی‌شود، و نیز یکدیگر را در آنچه می‌گویند تکذیب نمی‌کنند، پس سخنان بهشتیان هر چه هست حق است و اثر مطلوب دارد، و صادق و مطابق با واقع است. ” جزاء من ربك عطاء حسابا،“ یعنی رفتاری که با متقین می‌شود هر چه باشد در حالی است که جزایی حساب شده، و عطیه‌ای از ناحیه پروردگار تو است.

### یوم الفصل، و ربوبیت عمومی رحمان

” رب السموات و الأرض و ما بینهما الرحمن،“

این آیه کلمه ربك را که در آیه قبل بود تفسیر و بیان می‌کند، می‌خواهد بفهماند ربوبیت خدای تعالی عمومی است و همه چیز را شامل است، و آن ربی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رب خود اتخاذ کرده و او را می‌خواند رب اختصاصی نیست، بلکه رب هر موجودی است.

توصیف رب به صفت رحمان - با در نظر گرفتن اینکه این کلمه صیغه مبالغه است - اشاره دارد به سعه رحمت او، و اینکه رحمت خدا نشانه ربوبیت او است، ممکن نیست موجودی از آن محروم باشد، همچنان که ممکن نیست موجودی از تحت ربوبیت او خارج باشد، مگر آنکه مربوبی از مربوبهای او خودش به سوء اختیارش رحمت او را نپذیرد، که این شقاوت و بدبختی خود ایشان است، مانند طاغیان که مربوب خدا هستند، ولی رحمت او را نپذیرفته از زی عبودیتش خارج شدند.

- ” لا یملکون منه خطابا،

- خدایی که آسمانها و زمین و همه مخلوقاتی که در بین آسمان و زمین است بیافریده خدایی مهربان است که در عین مهربانی کسی از قهر و سطوتش با او به گفتگو لب نتواند گشود.“

از اینکه اول این آیه دنبال آیه ” رب السموات و الأرض و ما بینهما الرحمن،“ واقع شده، که از ربوبیت و رحمانیت خدا خبر می‌دهد، و شان ربوبیت تدبیر و شان رحمانیت

بسط رحمت است. جمله ” لا یملکون منه خطاباً“ در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: ” لا یستل عما یفعل و هم یستلون.“

از نظر وقوع ذیل آن که می‌فرماید: ” یوم یقوم الروح و الملائکة صفاً“ بعد از جمله ” لا یملکون منه خطاباً“ که از ظاهرش بر می‌آید این مالک نبودنشان مختص به یوم الفصل است، و نیز از نظر وقوع آن جمله در سیاق تفصیل جزای الهی طاغیان و متقین، بر می‌آید که مراد این است که ایشان مالکیت و اذن آن را ندارند که خدا را در حکمی که می‌راند و رفتاری که معمول می‌دارد مورد خطاب و اعتراض قرار دهند، و یا دست به شفاعت بزنند

سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که چرا ملائکه استثنا نشدند، و به طور کلی فرمود: ” لا یملکون منه خطاباً“ با اینکه ملائکه منزله از اینند که به خدای تعالی اعتراضی بکنند، و خدای تعالی در باره آنان فرموده: ” عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون“ و نیز در سوره نحل آیه ۴۰ بعضی از ایشان را روح و کلمه خود خوانده، و در سوره انعام آیه ۷۳ کلام خود را حق خوانده و در سوره نور آیه ۲۵ خود را حق مبین دانسته، و حق، هیچ‌گاه معارض و مناقض حق واقع نمی‌شود. پس معلوم می‌شود مراد از خطابی که فرموده مالک آن نیستند اعتراض به حکم و رفتار او نیست، بلکه تنها همان مساله شفاعت و سایر وسائل تخلص از شر است، نظیر عدل، بیع، دوستی، دعاء و درخواست، که در جای دیگر هم فرموده: ” من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیہ و لا خلة و لا شفاعة“ و نیز فرموده: ” و لا یقبل منها عدل و لا تنفعها شفاعة“ و نیز فرموده: ” یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه.“

و کوتاه سخن اینکه: ضمیر فاعل در یملکون به تمامی حاضران در یوم الفصل بر می‌گردد، چه ملائکه، چه روح، چه انس و چه جن، چون سیاق آیه سیاق حکایت از عظمت و کبریایی خدای تعالی است، و در چنین سیاقی همه مشمولند نه خصوص ملائکه و روح، و نه خصوص طاغیان.

### یوم الفصل، خیزش و صف بندی روح و ملائکه

- یوم یقوم الروح و الملائکة صفاً لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صواباً،
- روزی که آن فرشته بزرگ روح القدس با همه فرشتگان صف زده و به نظم برخیزند و هیچ کس سخن نگوید جز آن کس که خدای مهربانش اذن دهد و او سخن به صواب گوید.

و مراد از روح مخلوقی امری است که آیه ” قل الروح من امر ربی“ به آن اشاره

دارد.

و کلمه ” صفاً “ حالی است از روح و ملائکه و حالت صافین را می‌رساند، و چه بسا از مقابله‌ای که میان روح و ملائکه انداخته استفاده شود که روح به تنهایی يك صف را، و ملائکه همگی يك صف را تشکیل می‌دهند .

و جمله لا يتكلمون بیانی است برای جمله ” لا يملكون منه خطاباً، “ و ضمیر فاعل در آن به همه اهل محشر بر می‌گردد، چه روح، چه ملائکه، چه انس، و چه جن، و سیاق بر این معنا شاهد است.

و جمله ” الا من أذن له الرحمن، “ می‌خواهد بیان کند چه کسانی در آن روز با اذن خدا سخن می‌گویند، پس جمله مذکور به ظاهر اطلاقش در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: ” یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه. “

” و قال صواباً، “ یعنی تنها کسانی حق سخن گفتن دارند که خدا اذنشان داده باشد و سخنی صواب بگویند، سخنی که حق محض باشد، و آمیخته با باطل و خطا نباشد، و این جمله در حقیقت قیدی است برای اذن خدا، گویا فرموده و خدا اذن نمی‌دهد مگر به چنین کسی .

و در نتیجه آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می‌فرماید: ” و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق و هم یعلمون. “

عنایت کلامی در این مقام به نفی اصل خطاب و تکلم است، حال متکلم هر که می‌خواهد باشد، و نمی‌خواهد تکلم در باره تمامی افراد را حتی آنهایی را که جواز تکلم در موردشان مسلم است نفی کند، پس استثناسدگان متکلمینی هستند که در اصل تکلم ماذونند، و آیه متعرض این معنا که در باره چه کسانی تکلم می‌شود نیست.

### یوم الفصل، ذلک الیوم الحق

- ” ذَلِكِ الْيَوْمِ الْحَقِّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا، “
- چنین روز محقق خواهد شد پس هر که می‌خواهد، نزد خدای خود در آن روز مقام و منزلتی یابد در راه ایمان و اطاعت بکوشد،
- إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا،
- ما شما را از روز عذاب که نزدیک است ترسانیده و آگاه ساختیم روزی که هر کس هر چه از نیک و بد کرده در پیش روی خود حاضر بیند و کافر در آن روز از فرط عذاب آرزو می‌کند که ایکاش خاک بود تا چنین به آتش کفر خود نمی‌سوخت. “

” ذلک الیوم الحق، “ اشاره است به ” یوم الفصل “ که در این سوره ذکر شد، و در ضمن آیاتی توصیف گردید.

مراد از حق بودن آن روز ثبوت حتمی و رانده شدن قضای آن، و تخلف ناپذیری وقوع آن است.

” فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءَ،“ یعنی هر کس بخواهد می‌تواند به سوی پروردگار خود مرجعی بگیرد، که به وسیله آن به ثواب متقین برسد، و از عذاب طاغیان نجات یابد. ” انا أنذرناکم عذاباً قریباً ...،“ مراد از این عذاب عذاب آخرت است، و نزدیک بودن آن به اعتبار حق بودن، و بدون شك حق بودن وقوع آن است چون هر چه آمدنی باشد نزدیک است.

علاوه بر این، وقتی قیامت عبارت باشد از تجسم اعمال آدمی، و جزا دیدن انسان در برابر اعمال، این اعمال همواره با آدمی هست، و از هر چیز دیگری به انسان نزدیک‌تر است.

” یوم ینظر المرء ما قدمت یداه،“ یعنی روزی که انسان منتظر دیدن جزای اعمالی است که در زندگی دنیا انجام داده، و از پیش فرستاده است.

بعضی گفته‌اند: معنایش این است که در آن روز انسان به اعمال خود نظر می‌کند، چون همه اعمال خود را نزد خود حاضر می‌بیند همچنان که در جای دیگر همین مطلب را خاطر نشان نموده، فرموده است: ” یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء.“

” و یقول الکافر یا لیتنی کنت تراباً،“ یعنی کافر در آن روز از شدت آن روز آرزو می‌کند ای کاش خاکی بود فاقد شعور و اراده، و در نتیجه آنچه کرده نکرده بود، و جزا داده نمی‌شد.

آیه ۱۷ تا ۳۷ سوره نبأ المیزان ج ۲۰ ص ۲۶۸

### تمتع مجرمین در دنیا و عذابشان در یوم الفصل

- ” کُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلاً إِنَّكُمْ مَجْرُمُونَ،
- وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ،
- وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ازْكُوعُوا لَا يَزْكُوعُونَ،
- وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ،
- ای کافران شما هم بخورید و تمتع برید به عمر کوتاه دنیا که شما بسیار بدکارید،
- وای در آن روز به حال آنانکه آیات خدا را تکذیب کردند،
- و هر گاه به آنها گفته شد که نماز و طاعت خدا را به جای آرید اطاعت نکردند،
- وای در آن روز به حال آنانکه آیات خدا را تکذیب کردند!

خطاب در این آیه از قبیل خطابهای تهدیدآمیزی است که ما به دشمن خود می‌کنیم

و می‌گوییم هر چه دلت می‌خواهد بکن، و یا هر چه از دستت بر می‌آید کوتاهی مکن، که معنایش این است که هر کاری بکنی سودی به حالت ندارد، و این نوع خطایها مخاطب را از اینکه از حيله‌های خود سود ببرد و در نتیجه به هدف خود برسد مایوس می‌کند، و نظیر آن در چند جای قرآن آمده، می‌فرماید: ” فاقض ما أنت قاض انما تقضى هذه الحیوة الدنیا،“ و نیز می‌فرماید: ” اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر.“

پس اینکه فرمود: بخورید، و در اندک زمانی تمتع ببرید، و یا تمتعی اندک ببرید، در حقیقت می‌خواهد ایشان را مایوس کند از اینکه با خوردن و تمتع بردن بتوانند عذاب را از خود دفع کنند، وقتی نمی‌توانند جلو عذاب را بگیرند، هر چه دلشان می‌خواهد از متاع قلیل دنیا بخورند.

و اگر در این زمینه خصوص خوردن و تمتع را یادآور شد، برای این بود که منکرین معاد برای سعادت معنایی جز سعادت دنیا قائل نیستند، و برای سعادت دنیا هم معنایی جز خوردن و شهوترانی کردن نمی‌فهمند، عینا مانند يك حیوان بی‌زبان، که قرآن کریم ایشان را به آن تشبیه نموده می‌فرماید: ” و الذین كفروا یتمتعون و یاكلون كما تاكل الأنعام و النار مثوی لهم .“

و جمله ” انکم مجرمون،“ علت مطالب ما قبل را بیان می‌کند، که در آن امر می‌کرد به اینکه بخورید و تمتع ببرید که از آن سودی نخواهید برد، برای اینکه شما با تکذیب یوم الفصل، و تکذیب کيفر تکذیب‌گران، مجرم شدید، و جزای مجرم خواه ناخواه آتش است . ” و اذا قیل لهم اركعوا لا یركعون،“ زمینه گفتار در سابق زمینه تهدید تکذیب‌گران روز فصل بود، و در این مقام بود که آثار سوء این تکذیبشان را بیان کند، در آیه مورد بحث هم همین مطلب را تمام نموده، می‌فرماید اینان خدا را وقتی که ایشان را به عبادت خود می‌خواند عبادت نمی‌کنند، چون منکر روز جزا آیند، و با انکار روز جزا عبادت معنا ندارد.

” فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ،“ وقتی به قرآن که معجزه و آیتی است الهی ایمان نمی‌آورند، و وقتی این قرآن با کمال روشنی و با برهان قاطع برایشان بیان می‌کند که معبودی جز خدا ندارند، و خدا شریکی ندارد، و در پیش رویشان یوم الفصلی چنین و چنان دارند، توجهی بدان نمی‌کنند، دیگر بعد از این قرآن به چه سخنی ایمان می‌آورند؟!

آیه ۴۶ تا ۴۹ سوره مرسلات المیزان ج ۲۰ ص ۲۵۱